

چرا باور؟



نوشتہ: علیرضا غلامی



چرا باور؟

نویسنده: علیرضا غلامی

تهیه و تنظیم: قاسم قره داغی



نشر آوای بوف

© AVAYE BUF - 2025

سرشناسه	: چرا باور؟ / --
عنوان و نام پدید آورنده	: چرا باور؟ / [کتاب] / مولف: علیرضا غلامی؛ تهیه و تنظیم: قاسم قره داغی
مشخصات نشر	: دانمارک: نشر آوای بوف ۱۴۰۳،
امور فنی و انتشار	: قاسم قره داغی
مشخصات ظاهری	: ۶۳ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱ س.م.
شابک	: GGKEY:E79N10DNPQ3 : نشر اینترنتی:
موضوع	: نقد / متن فارسی
DK5	: -
شماره کتابشناسی ملی	: E79N10DNPQ3

چرا باور؟

- تألیف: علیرضا غلامی
- ویراستار: قاسم قره داغی
- چاپ اول: ۱۴۰۳
- تیراژ: نشر اینترنتی
- ناشر: انتشارات آوای بوف - دانمارک
- شابک: GGKEY:E79N10DNPQ3
- قیمت: رایگان
- قطع: PDF + EPUB

کلیه حقوق محفوظ است. باز نشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

لینک دسترسی آنلاین به کتاب: www.AVAYEBUF.COM

فهرست

۷.....	سخن ناشر
۱۰.....	پیش گفتار
۱۱.....	باورها
۲۰.....	خودباوری
۲۲.....	جامعه و باور آسمانی
۲۵.....	تاریخ وجود انسان
۲۹.....	باورها و انسان
۳۲.....	خصلت‌های انسانی
۳۸.....	پیشرفت بشریت
۵۱.....	آشوب
۵۴.....	جن و شیطان در باور آسمانی
۵۵.....	قهرمان‌سازی
۵۶.....	دین و تمدن
۵۸.....	مقایسه فیلسوفان و پیامبران
۶۰.....	فلسفه در باورهای آسمانی
۶۱.....	خودشیفتگی در مذاهب
۶۳.....	چگونگی گسترش باورهای آسمانی

۶۷	 وحشت در جامعه
۷۰	 مقایسه باورهای آسمانی
۷۳	 همراهی مردم با پیامبران
۷۵	 اساس باورها
۷۶	 باورهای انسانی
۷۷	 اخلاق و قانون
۷۹	 انتقادات مردمی
۸۱	 عشق
۸۴	 رهبران ادیان آسمانی
۸۵	 تاریخ اسلام از دیدگاه تاریخ طبری
۹۱	 اخلاق و رفتار پیروان ادیان آسمانی
۹۳	 سخن آخر

سخن ناشر

کتاب «چرا باور؟» نوشته‌ی علیرضا غلامی، از جمله آثار انتقادی است که به بررسی عمیق و همه‌جانبه‌ی مفهوم باور، به ویژه باورهای دینی و آسمانی، پرداخته است. غلامی در این اثر به نقد ساختارهای فکری و اجتماعی می‌پردازد که بر اساس این باورها شکل گرفته‌اند و تلاش می‌کند تا از حقایق و پیچیدگی‌های نهفته در پس آن‌ها پرده بردارد.

چرا باور؟ پرسشی است که در طول تاریخ، ذهن بسیاری از انسان‌ها را به خود مشغول کرده است. چرا انسان‌ها باور دارند؟ چرا باورهای دینی و مذهبی این چنین قدرت و نفوذی بر ذهن و قلب بشر یافته‌اند؟ چگونه این باورها شکل گرفته و در طول زمان تکامل یافته‌اند؟ و مهم‌تر از همه، چگونه این باورها به ابزاری در دست قدرتمندان و خرافه‌فروشان تبدیل شده‌اند تا به وسیله‌ی آن‌ها، قدرت و تسلط خود را بر جامعه و افراد تحکیم کنند؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که غلامی در کتاب خود به دنبال پاسخ دادن به آن‌هاست.

این کتاب، خواننده را به سفری فکری دعوت می‌کند که از تاریخ باستان آغاز شده و تا روزگار معاصر امتداد می‌یابد. نویسنده با بهره‌گیری از منابع معتبر تاریخی، فلسفی و دینی، به بررسی چگونگی شکل‌گیری و تحول باورها در طول زمان پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه باورهای دینی، که در آغاز به منظور هدایت معنوی و اخلاقی انسان‌ها شکل گرفته بودند، به تدریج به ابزاری برای کنترل و سرکوب تبدیل شدند.

در این کتاب، باورهای آسمانی را به چالش می‌کشد و آن‌ها را به عنوان یکی از عوامل اصلی ایجاد ترس، خرافه و محدودیت در جوامع انسانی معرفی می‌شوند. چگونه این باورها، که قرار بود راهی برای دستیابی به آرامش و هدایت معنوی باشند، به دست قدرتمندان و سیاستمداران افتاده و به ابزاری برای تسلط بر جامعه و کنترل رفتارهای فردی و جمعی تبدیل شده‌اند.

باورهای دینی و آسمانی، به‌ویژه در جوامعی که از نظر فرهنگی و اجتماعی در وضعیت ناپایدار قرار دارند، به آسانی به دست خرافه‌فروشان و سودجویان افتاده و به ابزاری برای استثمار مردم تبدیل می‌شوند. او با ارائه

نمونه‌های تاریخی، نشان می‌دهد که چگونه رهبران دینی و سیاسی با سوءاستفاده از ناآگاهی و ترس مردم از باورهای دینی برای توجیه جنگ‌ها، سرکوب‌ها و اقدامات غیرانسانی خود بهره برده‌اند. کتاب «چرا باور؟» نشان می‌دهد که چگونه باورها از زمان‌های بسیار دور، به عنوان پاسخی به پرسش‌های بنیادین بشر درباره زندگی، مرگ و معنای هستی شکل گرفته‌اند. نویسندگان توضیح می‌دهند که در دوران‌های اولیه، انسان‌ها برای مقابله با ترس‌های ناشناخته و مشکلات زندگی، به خدایان و نیروهای فراطبیعی پناه می‌بردند و باورهای دینی به عنوان ابزاری برای تبیین و تفسیر جهان پیرامون به کار گرفته می‌شدند.

اما به تدریج، این باورها به دست رهبران دینی و سیاسی افتاد که از آن‌ها برای تحکیم قدرت خود و کنترل جامعه استفاده کردند. غلامی به بررسی نقش مهم رهبران دینی در ترویج باورهای خاص می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه این رهبران، با استفاده از ترس از ناشناخته‌ها و وعده‌های جذاب درباره جهان پس از مرگ، موفق به جلب توجه و اطاعت مردم شدند.

این باورها، به‌ویژه در دوران‌های خاص تاریخی، به ابزاری کارآمد برای تحکیم قدرت رهبران دینی و سیاسی تبدیل شدند و در جوامع مختلف، رهبران دینی و سیاسی از باورهای مذهبی برای توجیه اعمال خود، از جمله جنگ‌ها، سرکوب‌ها و اعمال خشونت‌آمیز استفاده کرده‌اند.

نویسندگان به بررسی مواردی از تاریخ اسلام، مسیحیت و یهودیت پرداخته و نشان می‌دهند که چگونه این ادیان با استفاده از ترس از مجازات الهی و وعده‌های جذاب در مورد بهشت و زندگی پس از مرگ، توانستند مردم را به اطاعت کورکورانه وادار کنند. او به‌ویژه به نقش خرافه‌فروشان و سودجویانی اشاره می‌کند که از ناآگاهی مردم بهره می‌بردند و با وعده‌های واهی و تهدیدهای مذهبی به قدرت رسیدند.

کتاب «چرا باور؟» به بررسی تأثیرات گسترده باورهای آسمانی بر توسعه جوامع انسانی پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه این باورها به جای کمک به پیشرفت و ترقی در بسیاری از موارد مانع رشد فکری و اجتماعی شده‌اند. غلامی معتقد است که باورهای دینی، به‌ویژه در جوامعی که از نظر فرهنگی و اجتماعی در وضعیت ناپایدار قرار دارند، اغلب به ابزاری برای محدود کردن آزادی‌های فردی و جلوگیری از رشد و تکامل فکری تبدیل می‌شوند.

او به بررسی مواردی از تاریخ جوامع اسلامی و مسیحی پرداخته و نشان می‌دهد که چگونه این جوامع، به دلیل پایبندی به باورهای آسمانی و تلاش برای حفظ و ترویج آن‌ها، از پیشرفت‌های علمی و فکری عقب مانده‌اند. نویسندگان به‌ویژه به تأثیر منفی این باورها بر آزادی بیان، حقوق بشر و توسعه علمی اشاره می‌کند و از خوانندگان می‌خواهد تا به بازنگری در این باورها و تأثیرات آن‌ها بر زندگی فردی و اجتماعی خود بپردازند.

برای رهایی از تأثیرات منفی باورهای آسمانی بر زندگی فردی و اجتماعی، نیاز به بازنگری و تجدیدنظر در این باورها داریم. باید به جای پایبندی کورکورانه به باورهای دینی، به دنبال دانش، خرد جمعی و ارزش‌های انسانی باشیم. باید با مطالعه و تحقیق، به درکی عمیق‌تر از باورهای خود و تأثیرات آن‌ها بر زندگی‌مان برسیم و به دنبال راه‌هایی برای رهایی از محدودیت‌های فکری و اجتماعی باشیم که این باورها ایجاد کرده‌اند. کتاب با رویکردی انتقادی و تحلیلی، تلاش می‌کند تا خوانندگان را به تفکر و تأمل وادارد و آن‌ها را به پرسش درباره باورهای خود و جایگاه آن‌ها در زندگی فردی و اجتماعی‌شان ترغیب کند. امید است که این کتاب، الهام‌بخش خوانندگان برای تجدیدنظر در باورهای خود و انتخاب مسیری جدید و روشن برای زندگی‌شان باشد؛ مسیری که به سوی آزادی، عدالت و پیشرفت واقعی هدایت شود.

قاسم قره داغی

مدیر نشر آوای بوف

پیش‌گفتار

قبل از نوشتن این کتاب با خود فکر کردم «تاریخ طبری» را به زبان ساده‌تری بازنویسی کنم اما با مطالعه چندین کتاب مختلف به این نتیجه رسیدم که به موضوع دیگری بپردازم شاید برای مخاطبان بیشتر قابل توجه باشد.

برای نگارش این کتاب علاوه بر تاریخ طبری از چند کتاب دیگر نیز به عنوان منبع استفاده شده است؛ «تاریخ تمدن» و «تاریخ فلسفه» به قلم «ویل دورانت»، «دو قرن سکوت» نوشته‌ی «عبدالحسین زرین‌کوب» و همان‌طور که گفته شد از کتاب تاریخ طبری که نوشته‌ی «جریر طبری» است و یکی از منابع مهم برای مطالعه‌ی وقایع و حوادث تاریخ اسلام به‌شمار می‌رود.

من هم مثل هر انسانی با خواندن کتاب، دیدن فیلم و یا حتی تابلوی نقاشی، برداشت شخصی خود را خواهم داشت و برای نگارش این کتاب بهتر دیدم که برداشت و تفسیر خود از کتاب‌های ذکر شده را مبنای اصلی کار قرار دهم.

علیرضا غلامی - تابستان ۱۴۰۳

باورها

باور، موضوعی فردی است که در معنا به «واقعی بودن و یا نبودن» گفته می‌شود و نمی‌توان درباره وجود یا حتی عدم وجود آن اظهار نظر قطعی کرد چون استدلالی و عقلی نبوده و قلبی است. مثل شک و شبهه. انسان‌ها از دیرباز تا کنون همین شک و تردیدهایی را که به‌طور تجربی اثبات نشده، مبنا و اساس زندگی خود قرار داده‌اند و حتی به‌خاطر آن کشته می‌شوند و می‌کشند!

هزاران سال است که مردم روی کره زمین با همین موضوع که شاید درست باشد و یا نباشد در ستیزند و برای گسترش باوری که فقط می‌تواند یک خیال باشد جنگ‌ها و خونریزی‌های بسیار انجام داده‌اند! همواره گروه‌هایی با رواج گونه‌ای «باور» به خدایی خاص، تلاش کرده‌اند کنترل کشوری را به‌دست گیرند و به‌خاطر همان باور چقدر به مردم ظلم و جفا کردند.

در طول بحثمان چرایی تمام مواردی که این باورها را با اصرار و زور در بین مردم نگه داشته بررسی خواهیم کرد همچنین به بررسی باورهای فلسفی نیز می‌پردازیم که برای محافظت از انسان‌ها بارها و بارها هشدار داده‌اند که ای مردم مراقب و هوشیار باشید اسیر نیرنگ و فریب باورهای آسمانی نشوید تا این که آن‌ها نتوانند برای رسیدن به قدرت و مقاصد خود از شما سوءاستفاده کنند.

انسان‌ها وقتی توانستند به درک قوانین اجتماعی برسند و ضرورت زندگی در جامعه چندفامیلی و دورهمی را فهمیدند آن وقت بود که وجود قوانین اجتماعی را ضروری دانستند.

از آنجا که در دوران‌های اولیه زندگی جمعی، انسان‌ها متوجه شدند که داشتن قانونی برای زندگی در جمع الزامی است، به همین منظور از طرف افرادی که راهبری جمع را به عهده گرفته بودند، برای کمتر شدن اختلاف بین جامعه کوچک اولیه انسانی، قوانینی را مطرح می‌کردند. در بعضی از موارد همه افراد آن جوامع از قوانین پیروی نمی‌کردند آن هم به‌خاطر اختلافات انسانی که به‌طور معمول تقاضای زیاده‌خواهی برای غذا بود. گاهی همه افراد خانواده خود را مجبور به پذیرش آن قوانین که از طرف یک نفر وضع شده بود، نمی‌دانستند. همین موضوع باعث

اختلاف در جوامع اولیه بشری می‌شد. چون بعضی از افراد در آن گروه‌های انسانی فقط با قوانین خانوادگی خود ارتباط برقرار می‌کردند و قوانین قبیله را قبول نداشتند.

همین امر باعث جنگ و هیاوو بین اجتماعات انسانی می‌شد و گاهی چنان شدت می‌گرفت که کشتار و مرگ به به بار می‌آورد. چیزی که انسان با دیدنش به وحشت و فکر فرو می‌رفت؛ «نابودی» و «نیستی» و از خود می‌پرسید بعد از مرگ چه خواهد شد؟ این موضوع علامت سؤال بزرگی در ذهن آدمی به‌وجود آورد.

در طول زمان با تمام جاه و جلالی که انسان در روی کره زمین به‌دست آورده بود دیگر نمی‌توانست قبول کند که شانس زندگی کردن همین یکبار است و می‌خواست دنیای دیگری بعد از مرگ داشته باشد.

مدتها قبل از شروع تمدن بشری دو مسئله اساسی در بین انسان‌ها وجود داشت که باعث می‌شد انسان‌ها برای قرن‌ها نتوانند تمدن اجتماعی خود را آغاز کنند.

تا اینکه انسان متوجه کشت و کشاورزی و در کنار آن انباشت سرمایه شد که همان برداشت و انبار کردن محصولات بیشتر کشاورزی بود و در نتیجه توانمندتر از قبل شد.

باید خاطر نشان کرد که تا رسیدن به این مرحله قرن‌های زیادی از زندگی بشر روی کره زمین می‌گذشت. انسان در آن زمان بود که الزام زندگی اجتماعی را بیشتر متوجه شد. برای این منظور هم قوانینی لازم داشت تا اینکه هر کس نتواند آن را به چالش بکشد و ادعا کند قوانین فردی و خانوادگی من و ما بهتر است. پس می‌بایست دست به ابتکاری می‌زد.

آدمی از آن زمان که توانست به‌صورت کلام با دیگری ارتباط برقرار کند برای ایجاد آرامش و نظم، دست به داستان‌سرایی زد و از هر موضوع مورد مناقشه داستان و قهرمانی ساخت تا اینکه بتواند از جنگ بین اجتماعات که باعث کشتن افراد و کم شدن نیروی انسانی مورد نیاز برای کار روی زمین می‌شد جلوگیری کند.

به خاطر زیاده‌خواهی، بشر اولیه به‌طور کامل موفق نمی‌شد آن دعوها را آرام کند و هر جا آدم‌ها برای غذای بیشتر با هم درگیر می‌شدند این جنگ سدی برای آغاز زندگی اجتماعی می‌شد و هر بار علاوه بر اینکه تعدادی در این درگیری‌ها کشته می‌شدند تعداد دیگری هم از خانواده کشته‌شدگان منطقه اجتماعی را رها می‌کردند و در فکر انتقام بودند و این برای انسان اولیه مشکل بزرگی شده بود.

تا اینکه نفراتی برای دستیابی به قدرت و حل مسائل انسانی پا به میدان گذاشتند. با برنامه‌ریزی در طول زمان و برای اینکه کسی نتواند از قوانین آن‌ها ایرادی بگیرد و یا اینکه نتواند قوانین او را به چالش بکشد یا حتی نتواند بگوید من یا ما آن‌ها را قبول نداریم، دست به ابتکاری خاص زدند.

آن‌هایی که در فکر دست یافتن به قدرت بودند موفق شدند با اقتباس از ایده‌ها و داستان‌هایی که از قبل در بین مردم وجود داشت برنامه خود را به جوامع انسانی معرفی و این «باور» را ایجاد کنند که انسان همیشه حتی در

خلوت نیز کنترل می‌شود. برای رسیدن به این هدف دست به ابتکاری زدند و خدای اولیه خود را در آسمان‌ها جای دادند و از قصه‌های پذیرفته‌شده در میان مردم جامعه استفاده بهینه کردند و باور آسمانی را به‌وجود آورده و خود را فرستاده و برگزیده‌ی آن خدا معرفی کردند.

تا اینکه توانستند اتحادی بین مردمی که به آن‌ها باور آوردند، به‌وجود بیاورند. ولی اشکال کار چیز دیگری بود؛ «زیاده‌خواهی انسان». آن‌ها با اینکه توانسته بودند قدرت منطقه خود را به‌دست گیرند بعد از آن به فکر گسترش بیشتر قدرت خود افتادند.

همین امر باعث به‌وجود آمدن جنگ‌های بسیار وحشتناکی بین انسان‌ها شد و جنایت در جوامع بشری از حد و مرز عبور کرد؛ زنده‌سوزی آدم‌ها تا سنگسار کردن انسان تا حد مرگ و تازه بابت آن وحشی‌گری‌ها افتخار هم می‌کردند.

چون آن باورها هر چند توانسته بود تا حدودی بعضی از مسائل انسانی را حل کند، ولی از طرف دیگر نتوانسته بود کشت‌و‌کشتار انسان‌ها را متوقف کند و در نتیجه با زیاده‌خواهی پدیدآمده از باوری خاص، جنایات بین انسان‌ها رواج پیدا کرد و به دروغ به مردم گفته شد که باور آن‌ها «آسمانی» است و البته وعده‌هایی رویایی نیز چاشنی کار برای رسیدن به مقاصد شد.

با وجود ترویج و حمایت‌های مردم از آن باور خاص منطقه‌ای، که فردی آن را ارائه کرده بود، کسی به‌خاطر کشتن دیگری لحظه‌ای درنگ نمی‌کرد و تازه بعد از کشتن دیگری که باور آن‌ها را قبول نمی‌کردند، تشویق هم می‌شد و تاراج اموال مردمان به‌صورت گروهی در دستور کار قرار می‌گرفت و همان اموال به غارت رفته مردم، به عنوان خوش‌خدمتی قاتلان بین آن‌ها تقسیم می‌شد و آن‌ها سرمست از کار خود بیشتر ترغیب می‌شدند که به این کارها و جنایات در حق مردم بیگناه دست بزنند.

برای اینکه آن نزاع‌ها نه به‌صورت جنگ که در دو طرف برابر هم، صف‌آرایی کنند، بلکه به‌صورت یورش به ساکنین آبادی یا قریه‌ای بود که آمادگی هیچ درگیری نظامی را نداشتند.

حمله ناعادلانه‌ای انجام می‌دادند که به نفرات خودی آن باور آسمانی، تقریباً هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌شد ولی ساکنین قریه‌ها کشته و اسیر می‌شدند. (این حرکات را می‌توان در اسلام بسیار دید که اسم آن را جنگ بین دو لشکر گذاشته‌اند)

آن‌ها به دلیل به‌دست آوردن مال و ثروت بادآورده‌ی زیاد که از همان تاراج اموال مردم مورد حمله به‌دست آورده بودند، توانستند افراد زیادی از مردان جامعه را با خود همراه کنند.

به همین دلیل باید گفت سود بردن همراهان باور خدایی و نبود آگاهی در آن زمان باعث شد این پرسش مطرح نشود که چرا باید به‌خاطر باور خود دیگران را کشت و غارت کرد؟

در اینجا بیشتر از مسائل و قوانین اسلام حرف می‌زنیم چون مشکل جامعه ما این باور قدیمی است که سردمداران آن با در دست داشتن حاکمیت، ثروت و اسلحه به کسی اجازه نمی‌دهند که قوانین اسلام را ذره‌ای به چالش بکشاند و زیر سؤال ببرد هرچند که عقلی و استدلالی باشد.

همه‌ی باورها را اعم از اینکه فلسفی، انسانی یا آسمانی و خدایی باشند بررسی خواهیم کرد. قصد ما این است که به این مسئله بسیار مهم در زندگی انسان‌ها بپردازیم و با مقایسه این موضوعات، حقیقت درون باورها را متوجه شویم.

بعضی از همین باورها به‌ویژه از نوع آسمانی! باعث از دست رفتن جان و مال انسان‌های زیادی در طول تاریخ بشر شده است تا اینکه تعدادی بتوانند با هر ترفندی که می‌شود قدرت در جوامع بشری را به‌دست گیرند.

البته ناگفته نماند که خرافه‌فروشان از ضعف انسان در مقابل ترس و وحشت از مرگ، سود بسیار برده‌اند. آن‌ها با دامن زدن به این ضعف اساسی انسان، با بیان دروغ‌هایی که از داستان‌های قدیمی ملل مختلف در آن دوران گرفته بودند، راه‌حلی برای آدمی در قالب کلام آسمانی می‌گفتند و از این راه توانستند خود را در افکار مردم جامعه جا بیندازند.

به این طریق بود که این پرسش در ذهن افراد ایجاد شد؛ که آیا حرف آن‌ها راست است یا دروغ؟

در زمانی که وحشت سرتاسر وجود آدمی را فرا گرفته بود و به دنبال پیدا کردن راه‌حلی برای خلاصی از آن مشکل دست و پا می‌زد، وقتی کسی حرفی به میان می‌آورد که مردم توان رد کردن آن را نداشتند، چرا که فرد ادعاکننده خود را به شبحی به نام خدای آسمانی وصل کرده بود در نتیجه برای ارضای نوعی نیاز روانی حرف او را می‌پذیرفتند. او برای همراه کردن مردم با خود، هر قصه و داستانی را با هم جفت‌وجور می‌کرد و می‌گفت خدایی که من فرستاده او هستم چنین گفته، اگر شما به من ایمان بیاورید در فردای قیامت به شما ثابت خواهد شد که حرف‌های من درست است. خلاصه وی وعده سر خرمن می‌داد و مردم در جواب حرفی برای گفتن نداشتند.

به همین دلیل مردم آن زمان تمایل داشتند حرف‌های پیامبر و خدای آسمانی او درست باشد چرا که راه رهایی از آن همه دلهره و اضطراب را در قبول کردن آن باورها می‌دیدند.

بعد از پذیرش مردم، او که توانسته بود به مقصد خود نزدیک شود، شروع به درست کردن قوانین الهی می‌کند که بعدها پیروان او آن گفتارها را در کتابی جمع کردند و عنوان کتاب آسمانی به آن دادند و برای ثابت کردن اینکه چرا و چطور کتاب آسمانی شده، هیچ دلیل و استدلال منطقی نمی‌آورند و فقط به این بسنده می‌کنند که بگویند پیامبر گفته!

شما نیز می‌دانید همین کتب به اصطلاح آسمانی، یکی از مقدس‌ترین اشیاء و خط قرمزی برای مردم جوامع مختلف جهان شده است و در دنیای کنونی از آن برای سنجش راست و دروغ حرف و ادعاهای مطرح‌شده استفاده می‌کنند.

مقوله باورها چه آسمانی و یا غیرآسمانی، مسئله اصلی مردمان جوامع شده است و این دو نوع نگاه در تاریخ تمدن انسان همواره در تقابل قرار گرفته‌اند. باورهای آسمانی با دروغ و نیرنگ قصد گرفتن قدرت جوامع بشری را داشتند و دارند در صورتی که باورهای غیرآسمانی یا فلسفی با بیان واقعیت از زندگی انسان، قصد هوشیار کردن مردم در مقابل نیرنگ و فریب باورهای آسمانی را دارند که برای سوءاستفاده از جوامع انسانی به کار می‌رود.

تفاوت دو نوع نگاه در این است که نظریات انسانی از حق و حقوق انسان حرف می‌زند که در محدوده‌ی زندگی او قرار دارد و باید اجرا شود اما باورهای آسمانی با سود بردن از داستان‌های تاریخی، انسان را در رویا مسخ کرده و سوار بر اراده انسانی می‌شوند تا اینکه شریان اقتصادی زندگی او را برای رسیدن به مقاصد خود به دست گیرند. خیلی‌ها فکر می‌کنند باورهای آسمانی یکی از راه‌حل‌های اولیه انسان‌ها برای آرامش و حرکت رو به جلو بوده که آن‌ها را کمک کند کمتر به پوچی و ناامیدی یا به قول امروزی‌ها بیماری افسردگی دچار شوند.

ترس انسان از مرگ و نیستی و آینده‌ای نامشخص، تقریباً تا میلیون‌ها سال رشد اجتماعی انسان را متوقف کرده بود تا اینکه او برای رهایی از آن نگرانی‌ها بعد از نیافتن پاسخی مناسب، به ناچار باورهایی را پذیرفت که از طرف قدرت‌طلبان به مردم معرفی شد.

باورهایی که هیچ منبع راستی‌آزمایی نداشت و رد کردن آن‌ها تقریباً برای همه غیرممکن بود. مردم برای خلاصی از ترس و دلهره در آن‌زمان و همچنین برای اینکه بتوانند برای مسائل واقعی در زندگی برنامه‌ریزی کنند آن باورها را قبول کردند که بعدها این ساخته دست خود انسان، همان باورها باعث عقب‌افتادگی و مشکلات زیاد در همه امور زندگی شد.

باید خاطر نشان کنیم که همین حرکت اولیه باورهای آسمانی به مرور، در روند زندگی بشر تبدیل به مشکلی بزرگ شد و جلوی پیشرفت مردم جامعه را برای هرگونه حرکت بنیادی و نوآوری گرفت.

وقتی قدرت‌خواهان موفق شدند قدرت جوامع بشری را به دست گیرند هیچ نظر و ایده‌ای را در خارج از چهارچوب باورهای خود نمی‌پذیرفتند و تازه با شدت هرچه تمام‌تر با ایده‌های نو مقابله می‌کردند. این رفتار و رویه اکنون نیز ادامه دارد.

با وجود نفوذ همین اعتقادات آسمانی در مغز انسان‌ها تاکنون راه خلاصی از آن، برای مردم اندیشمندان در جوامع بشری بسیار دشوار شده است چون همیشه همان عقاید با استفاده از خرافه در دوران‌های مختلف توانسته بود همانند سدهای مانع تکامل اجتماعی و در پی آن پیشرفت علمی بشر شود.

همین باورها و اعتقادات باعث عقب افتادن در دنیای علم شده است. برای اینکه هر بار علم در مقابل نظرات و قوانین آن‌ها با ارائه دلیل تجربی و محکم برای پیشرفت زندگی انسان نظریه‌ای می‌داد آن‌ها بلافاصله شروع به دروغگویی و سفسطه بازی می‌کردند و هر چه را که علم برای راحتی انسان‌ها معرفی می‌کرد «حرام» دانسته و یا با ساختن داستان‌هایی استفاده از آن‌ها به صلاح مردم نمی‌دانستند.

اگر پیشنهادهایی که از طرف اندیشمندان و مبتکران جامعه داده می‌شد برای آن‌ها سودی نداشت یا اینکه با معیارهای عقیدتی آن‌ها جور در نمی‌آمد، فریاد بر می‌آوردند که دین از دست رفت! مثلاً، در مورد مدرسه رفتن دختران در ایران، این باورمندان آسمانی چه بلوایی به پا کردند چرا که در باور آن‌ها جایگاه زن در پستوی خانه است.

مثال دیگری می‌آورم که شاید باورتان نشود ولی واقعیت است. در زمان‌های گذشته اگر بچه‌ای با دست چپ می‌نوشت که امری طبیعی است، چرا که مغز اینچنین فرمان می‌دهد اما باورمندان به خدا او را فلک می‌کردند که باید حتماً با دست راست بنویسی چون از دست چپ برای طهارت استفاده می‌شود و نوشتن نام خدا با آن دست حرام است!!

فکر کنید با گسترش جهل و خرافه در بین مردم، توانستند تا کجا بر افکار جامعه تسلط پیدا کنند که حتی تا رفتن به توالی، خود را دخالت داده بودند.

رهبران باورمندان آسمانی هر چیزی که باعث شادی و شغف مردم جامعه می‌شد و امید در دل مردم به وجود می‌آورد، فوری با دادن فتوا و آوردن احادیث جعلی و آیات، «حرام» یا «مکروه» و «مباح» می‌شمردند.

آن‌ها شادی و خنده را که باعث اعتماد به نفس آدمی می‌شود با معیارهای عقیدتی خود جور نمی‌دانستند و برعکس آن، گریه و زاری را که باعث افسردگی می‌شود ترویج می‌کردند و هنوز هم می‌کنند چرا که این حالت انسان را به وابستگی می‌کشاند.

شوربختانه حرف‌های آن‌ها با توجه به پایگاهی که در میان مردم داشتند بیشتر از نظریات علمی کارایی داشت و همین امر باعث می‌شد که قوانین علمی دیرتر در جامعه جا باز کند. به همین خاطر بود که آگاهی اجتماعی به واسطه گسترش باورهای آسمانی پایین نگه داشته شده بود.

پیروان خرافه‌فروشان با اعمال زور، اجبار و تهدید در جامعه نمی‌گذاشتند علم بین مردم رواج پیدا کند و نظریات علمی و تجربی، کمتر به گوش مردمان عادی جامعه می‌رسید تا برای داستان و افسانه‌های جن و پری بیشتر از قوانین ثابت شده‌ی علمی و استدلال‌های فلسفی، گوش شنوا وجود داشته باشد و در نتیجه با پنهان نگه داشتن دستاوردها و آنچه که می‌توانست برای مردم جوامع بشری راهگشا باشد به دکان خرافه‌فروشی و درآمد آن‌ها خدشه‌ای وارد نشود.

«خودآگاهی» در جامعه و نقش هر فرد و مسئولیت تک‌تک آدم‌ها نسبت به یکدیگر برای ایجاد دنیایی بهتر و جامعه‌ای بدون تبعیض، لازمه زندگی جمعی است تا اینکه انسان بتواند راه تمدن اجتماعی خود را که می‌بایست رو به تکامل داشته باشد آغاز کند.

انسان خود نیز فکر نمی‌کرد که در روند تکامل اجتماعی چیزی به عنوان «باور خدایی» معرفی کند که در خیلی از موارد برای رسیدن به تکامل بشری همچون چرخ‌های ناهمگون عمل کند و باعث توقف یا عقب‌گرد پیشرفت‌هایش شود.

ما نسل بشر با انواع باورهای موجود اعم از آسمانی یا زمینی به دنیا نیامده‌ایم بلکه بنا بر جغرافیا و مکان تولد هر فرد نوعی از باور بر ذهن و جانش نفوذ می‌کند و آداب و رفتار اطرافیان به آن شکل می‌دهد. در این دوره از زندگی، آدمی هیچ نقشی در باورهایی که در او شکل می‌گیرد نداشته و هرچه بر مغز او سوار می‌شود از طرف پدر و مادر است و اجتماعی که انسان در آن رشد و نمو می‌کند، درست مثل فرهنگ که بنا بر باور منطقه‌ای در بین انسان‌ها شکل می‌گیرد.

پس باورهایی که بر ما سوار می‌شود زندگی ما را شکل می‌دهد و با توجه به فرهنگ عامه در محل زندگی‌مان هر چقدر فرد با بی‌اختیاری در تفکرات خود و دنبال کردن ارزش‌هایی که در ناخودآگاه انسان ذخیره شده است عمل کند از طرف اطرافیان و نسل‌های پیشین تشویق می‌شود و از این رو است که چنین جوامعی از بالندگی اجتماعی عقب می‌مانند و در گذشته خود غوطه‌ور می‌شوند.

درست مثل جامعه ایران که خیلی راحت در سال ۵۷ تن به تغییر داد و همه معادلات رفتارهای انسانی را زیر سؤال برد، چون آن‌ها در جامعه‌ای زندگی می‌کردند که به غیر از پیشرفت در آزادی‌های حداقلی فردی با شرایط اقتصادی خیلی بهتری نیز رو به جلو بودند.

آن‌ها تمام ارزش‌های زندگی راحت را که شامل اقتصاد بهتر برای زندگی بهتر بود کنار زدند و به باورهای کهنه آسمانی و خرافه‌پرستی روی آوردند که دروغی بیش نبود.

مردم با پذیرش باور آسمانی و گوش دادن به فرمان فردی که خود را رهبر همان باور معرفی کرده بود، زندگی و آینده خود و حتی کشور را به تعدادی نابخرد سودجو سپردند که بیمار قدرت بودند.

سرانجام امروز مردم سرزمین ایران در شرایطی به زندگی ادامه می‌دهند که آرزوی برگشت به گذشته را در سر می‌پرورانند. این خود دلیلی بر اثبات این است که تفکرات آسمانی از افکار بغایت واپسگرا می‌آید و باعث عقبگرد و مانع پیشرفت جامعه می‌شود.

به جامعه ایران و روابط درون آن نگاه کنید هیچ چیز سر جای خود نیست. دزدی‌های بسیار کلان و ارقام نجومی اختلاس‌ها، فساد و دروغ سیستماتیک از طرف مسئولین این رژیم خداپاوار، شکنجه و قتل‌عام زندانیان سیاسی که با سیاست‌های غیرمردمی آن‌ها مخالفت می‌کنند و هزاران ناهنجاری اجتماعی که خلاف جهت تکامل انسانی حرکت می‌کند به خوبی مشهود است.

قصد ما این است که چرایی این مسائل را بررسی کنیم تا اینکه در آینده این مرز و بوم با چشم‌های باز و تلاش بیشتر و با هوشیاری، مواظب ارزش‌های جامعه انسانی باشیم یا بهتر است بگوییم ارزش‌های انسانی را باید در بین انسان‌های زنده و متفکر جامعه پیدا کرد نه اینکه در میان مردگان و یا در آسمان‌ها به دنبال قوانین انسانی باشیم و برای زندگی بهتر همواره چشم‌مان را در کتاب‌های به اصطلاح آسمانی و صفحات آن‌ها بچرخانیم! باور کنید از آن کتاب‌ها به هیچ وجه سخنی از حق و حقوق انسانی و عدالت اجتماعی بیرون نمی‌آید.

همه می‌دانند که مردگان مسیر خود را رفتند و بعد از خود ادامه مسیر را به نسل‌های بعدی سپردند و این چرخه تکاملی باید ادامه پیدا کند تا اینکه انسان‌ها با پیشرفت اجتماعی روبه‌رو شوند. این معادله باید همیشه برقرار باشد تا درجا زدن، باعث عقب افتادگی جامعه نشود.

از دیدگاه فلسفی آدمی نباید از تصمیم و تفکر در مورد سرنوشت و آینده خود محروم شود چرا که در این صورت انسان خویشتن خویش را گم کرده و دست به کارهایی می‌زند که در گستره‌ی اختیارات فکری او نیست و تعدادی منفعت‌طلب از او تقاضای غیرانسانی می‌کنند و بدین‌گونه جامعه در هر مورد دچار ناهنجاری و تناقض می‌شود.

سودجویان برای نگه داشتن و یا به‌دست گرفتن قدرت به آشوب و ناآرامی جامعه و همچنین به آدم‌های جانی و خلافکار نیاز دارند به کسانی که خلاف جهت جامعه بشری حرکت می‌کنند و بهترین کسانی که می‌توانند چنین کارهایی یعنی قتل، آدم‌ربایی و شکنجه دادن به دیگران را انجام دهند افرادی هستند که توان فکر کردن نداشته باشند و از کار خود لذت هم ببرند. آن‌ها مثل ماشین و طبق برنامه‌ای که به او داده می‌شود خود را موظف به انجام دادن آن می‌دانند.

با وجود این مسائل و ایده‌های مختلف انسانی در جوامع بشری، این پرسش اصلی مقابل مردم جامعه قرار می‌گیرد که آیا باید به عقاید دیگران احترام گذاشت؟

با هم این نوع دیدگاه را بررسی می‌کنیم. آیا می‌توان این جمله را که اولین بار توسط منتقدین به باورهای آسمانی در ایران و در گفت‌وگوهای بین جوانان در سال‌های ۵۷ یا ۵۸ خیلی به گوش می‌خورد، درست دانست؟ در پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها باید گفت چطور می‌شود به عقاید کسانی که خلاف عرف جامعه و تکامل انسانی حرکت می‌کنند احترام گذاشت و سکوت کرد. مثل تروریسم، فاشیسم یا قدرت‌طلبان خداپاور که برای رسیدن به قدرت از هر خط قرمز انسانی عبور می‌کنند و برای دستیابی به مقاصد شوم خود هیچ رحم و مروتی در برخورد با مخالفان نظرات عقب افتاده‌ی خود ندارند.

بررسی تاریخ وجود انسان روی کره زمین نشان می‌دهد آدمی برای ادامه حیاتش به دو موضوع نیازمند می‌شود که اگر به آن‌ها نمی‌رسید شاید انسان هم تمدن پیدا نمی‌کرد و همین دو موضوع سرآغاز خونریزی‌های بسیار وحشتناک بین انسان‌ها شده و می‌شود.

موضوع اول «اقتصاد» است که به‌طور مشخص برای ادامه حیات خود به آن احتیاج داشت. اقتصاد نه به معنای امروزی بلکه منظور نیاز به مواد غذایی برای زنده ماندن و یافتن راه حل برای نگهداری آن است و دومین مسئله انسان، «غلبه بر ترس» بود که مانند ترمز در پیشرفت تمدن او نقش بازی می‌کرد. عوامل دیگری نیز برای پیشرفت در زندگی انسان لازم است ولی باید گفت که این دو عامل مثل موتور اولیه عمل می‌کنند. آدمی برای حرکت رو به جلو باید از این دو موضوع عبور می‌کرد.

خودباوری

موضوع دیگری که در آن زمان برای ادامه حیات انسان و رسیدن به تمدن اهمیت داشت «اعتماد به خود» بود. انسان باید یاد می‌گرفت که توانایی خود را باور کند. باور به خود به او کمک می‌کرد و با شکل‌گیری اعتماد به نفس یاد می‌گرفت چگونه از حق و حقوق خود دفاع کند و خود را از گرفتار شدن در بیهودگی و نداشتن انگیزه برای ادامه راه زندگی نجات دهد و برای رسیدن به مراحل تکامل انسان آماده شود. باید در نظر بگیرید که در نقاط مختلف این کره خاکی از گذشته‌های خیلی دور تا کنون گروه‌های مختلف انسانی، در مناطق زندگی خود برای ادامه راه، به نوعی باور درونی می‌رسیدند که باعث پیشرفت‌شان می‌شد. انسان باید به توانمندی و قدرت خود برای حرکت و تغییر باور پیدا می‌کرد به اینکه اگر با تمام وجود بخواهد کاری را انجام دهد می‌تواند حتی اگر جابه‌جایی کوه باشد. فقط داشتن قوانین هماهنگ‌کننده که لازمه‌ی هر کاری است ضروری بود.

همان‌طور که در بحث قبل هم یادآور شدیم با توجه به اینکه انسان در طول تاریخ یاد گرفته بود از راه کشاورزی و همچنین شیوه‌ی انبار کردن محصولات، غذای بیشتری به دست آورد در نتیجه گروه‌های انسانی بیشتری دور هم جمع شدند و اجتماع بزرگ‌تری را تشکیل دادند.

در همین بخش از تاریخ بود که افرادی قدرت‌طلب برای گرفتن قدرت حاکمیت با ادعای ارتباط با خدایی آسمانی و طرح ایده‌هایی برای گرفتن قدرت سیاسی و اقتصادی پا به میدان گذاشتند. آن‌ها می‌دانستند با این شگرد خیلی زودتر و مطمئن‌تر به منظور خود خواهند رسید.

از وقتی قدرت‌طلبان توانستند حاکمیت جامعه را به‌دست گیرند برای گسترش منطقه جغرافیایی باوریکه خود آورده بودند، بسیار با انسان‌های دیگر جنگیدند و خون و خونریزی‌های بیشماری راه انداختند تا اینکه قدرت اقتصادی و سیاسی خود را وسیع‌تر کنند.

باید خاطر نشان کنم که این سری از جنگ‌ها یا به اصطلاح جنگ‌های دینی-مذهبی که به‌خاطر گسترش محدوده‌ی جغرافیایی باورهای آسمانی بود در واقعیت برای به‌دست آوردن زمین و اقتصادی بهتر، رخ می‌داد. کشت‌و‌کشتارهای انسانی در ابعاد بسیار وحشتناک و خیلی بیشتر از پیش و آن زمانی اتفاق می‌افتاد که در اول کار و زندگی اجتماعی فقط به‌خاطر غذا و منطقه‌ی زندگی پیش می‌آمد.

اگر با دقت بیشتری تاریخ بشر را مطالعه کنیم همیشه نفراتی بوده‌اند که نظریاتی برای به‌وجود آوردن نوعی باور پیشنهاد کرده‌اند و همچنین تعدادی که در بین جوامع بشری برای گسترش باور خود با کمک گرفتن از داشته‌های فرهنگی موجود در جامعه سعی بر این داشته‌اند قدرت را به‌دست بیاورند، از باوری که معرفی کرده بودند برای تثبیت و اطمینان در قدرت ماندن، سود می‌بردند.

پس اساس اولیه تشکیل و ترویج باور در بین مردم چند دلیل دارد؛ اول به‌دست گرفتن قدرت در جامعه، دوم گرفتن نیروی انسانی برای پیشبرد مقاصد خود، سوم به‌دست آوردن مال و غذای بیشتر برای داشتن نفرت بیشتر جهت رسیدن به هدف نهایی، چهارم به‌وجود آوردن اطمینان در بین افراد خود برای نگهداری قدرت به‌دست‌آمده، پنجم گسترش محدوده‌ی جغرافیایی برای به‌دست آوردن زمین‌های مطلوب‌تر برای کشت، ششم گرفتن نیروی انسانی به عنوان برده برای کاشت و برداشت، در طول بحث این موارد را توضیح خواهیم داد.

جامعه و باور آسمانی

پرسش اینست که آیا این باورهای آسمانی بودند که جامعه بشری را رو به جلو حرکت دادند؟ باید گفت نه تنها چنین نبوده بلکه خود این باورها به‌طور مشخص از نوع آسمانی‌اش بعدها در روند تکامل انسان، مشکل و مانعی برای پیشرفت بشریت شدند.

چرا که تعدادی با دست گرفتن قدرت و به کمک باورهای آسمانی توانستند برای جنایات خود توجیهی پیدا کنند با این مضمون که ما بنا بر ایدئولوژی و اعتقادات خود باید در جامعه این چنین رفتار کنیم.

آن‌ها با سوءاستفاده از باورهای آسمانی توانستند بر اقتصاد جامعه تسلط پیدا کرده و برای خود وضعیت مالی بهتری دست و پا کنند. با اینکار حتی شرایط مالی و اقتصادی نسل‌های بعدی خانواده نیز تضمین می‌شد.

به همین خاطر تعداد قابل توجهی از افراد جامعه با استفاده از همان باورها و با راه انداختن مدرسه و حوزه برای نگه داشتن همان سنت‌های اولیه بسیار سعی و تلاش کردند و با برنامه‌ریزی مفصل همواره خواسته‌اند قدرت بر اندیشه مردم را به‌دست گیرند و در نهایت حاکمیت جامعه را از آن خود کنند.

بعضی از همان باورهای اولیه با کمی تغییر در پس و پیش و ظاهر خود توانستند تاکنون با آدمی همراهی کنند ولی بعضی دیگر نتوانستند اقبال زیادی داشته باشند و به دست فراموشی سپرده شدند.

دلیل هم این بود که بعضی از آن باورها خود را آسمانی معرفی کردند و محل اتصال خود را چیزی یا مکانی قرار دادند که هیچ‌کس قادر به انکار و یا راستی‌آزمایی آن نبود و حتی تا به امروز علم و عقل از پیدا کردن پاسخ برای آن موضوع که توسط پیامبری معرفی شده بود، عاجز مانده است.

در روند حیات انسان هر کدام از باورهای آسمانی که می‌توانست تسلط بیشتری بر اقتصاد جامعه پیدا کند تضمین بیشتری برای ماندگاری به دست می‌آورد.

راهبران همین باورها در هر دوره با ساختن داستانی دروغ، خود را نوسازی می‌کردند و به نام «حدیث» و آنچه که در «روایات» آمده باور و قدرت به‌دست آمده‌ی خود را به جلو می‌بردند.

داشتن سیطره وسیع‌تر باعث اقتصاد بهتر و به دنبال آن خرج کردن بیشتر برای استفاده از نخبگان جامعه برای جا انداختن هرچه بیشتر نظریات و باورها می‌شود.

در جاهایی مثل کلیساها خیلی خوب دیده می‌شود که افراد به کمک باورهایی که گستردگی بیشتری در بین جوامع انسانی داشتند و با بهره‌گیری از هنر توانستند در همه موارد سود ببرند و برای ماندگاری آن باورها از هر داستانی استفاده و آن‌ها را به صورت نقاشی و یا مجسمه‌سازی در اذهان مردم ماندگار و واقعیت‌انگاری کنند. خیلی خوب می‌شود دید که به‌خاطر به وجد آوردن انسان‌ها با شگفتی تمام از هنر در ساختمان‌های خود بهره بردند که آدمی با دیدن آن‌ها به خود می‌گوید این ذوقی بالاتر از ذوق انسانی است! پس به خوبی مشاهده می‌شود که اقتصاد و باور و در پی آن گرفتن قدرت در جامعه سه رکن اساسی و درهم تنیده هستند که آدم‌های خاصی همواره در پی آن بوده‌اند. بعضی‌ها در راه و هدف خود موفق و بعضی دیگر هم از رده خارج شدند.

کمی انباشت سرمایه و انگیزه سرمایه‌داران را بررسی کنیم که چرا تعدادی از آن‌ها به سرمایه‌های بسیار هنگفتی می‌رسند. دلیل آن چیست؟

باید گفت اگر همان آدم‌های بسیار ثروتمند برای رواج و ماندگاری باور منطقه‌ای خرج نکنند نمی‌توانند کار خود را به جلو ببرند و مطمئن باشید فقط تا حدی جلو می‌روند یا اینکه باید به‌طور کلی کاسبی را تخته کنند. در ایران خودمان پیش آمده وقتی کاسبی حاضر نمی‌شود در راه باورهای آسمانی به ملاها پول بدهد آن‌ها بر سر منبرها فریاد برآوردند که ای داد و بیدا فلانی کافر است از او جنس نخرید که اگر خرید کنید آن اجناس حلال نیست و خزعبلات اینچنینی.

خوب دقت کنید که در جاهای مختلف دنیا که باور خاصی رواج پیدا کرده، می‌شنوید کسی به مسجد و یا کلیسایی یا حتی به روحانیون کمک مالی کرده است. کمک‌کنندگان همان سرمایه‌دارانی هستند که باید برای باور آسمانی منطقه زندگی خود و پیشرفت معاملات و انجام کارها این‌گونه باج‌ها بدهند.

مثال در این مورد زیاد است. هر کس در محل زندگی خود حتماً با این‌گونه موارد برخورد داشته است. مثلاً صومعه فلان شخص یا مسجد بهمان کس و غیره که وقتی دقیق‌تر می‌شویم می‌بینیم همه سرمایه‌داران منطقه‌ای باید گاهی برای باور منطقه خود هزینه‌های زیادی کنند و گرنه اجازه رشد در کار خود را ندارند و با چند فتوا و حرف همان راهبران باور خاص در منطقه می‌توانند کسب و کار آن‌ها را به‌طور کامل کساد کنند چرا که باورهای آسمانی هنوز جایگاه اجتماعی زیادی در بین مردم دنیا دارد.

اما ما مردم عادی چرا باید از باورهای آن‌ها پیروی و حتی از اندک درآمد خود برای ماندگاری همین باورها خرج کنیم و به طولانی شدن عمر آن‌ها که با دروغ و داستان‌های قدیمی ساخته شده کمک کنیم؟

پس باید مواظب جیبمان باشیم چون باورمندان به خدای آسمانی، جیب‌بران قهاری هستند. آن‌ها از هر لحظه غفلت انسان سود می‌برند و با ترویج خرافات و فروش خدا و گفتن سخنان بی‌پایه و اساسی به نام احادیث و روایات سعی می‌کنند فقط جیب مردم را بزنند. البته این شگرد جیب‌بری در تمام باورهای آسمانی جهان وجود دارد.

مردم با دادن پولی که حاصل زحمتشان است به هر نوع ممکن مثلاً مستقیم یا با ریختن پول روی قبر مردگان اعراب، همان حمله‌کنندگان به نیاکانمان یا برای گرفتن فال و سرکتاب و غیره به آن‌ها کمک می‌کنند تا در جامعه اعتبار کسب کنند و وقتی آن‌ها اعتماد مردم جامعه را به‌دست آوردند دیگر نیازی نیست که از آن‌ها پول طلب کنند این خود مردم هستند که در خانه‌ی آن‌ها را می‌زنند و مقداری از حاصل دسترنج خود را به این بی‌خاصیت‌های تاریخ بشریت می‌دهند.

تاریخ وجود انسان

برای بررسی و تجزیه و تحلیل این گونه موضوعات باید در حد توان این کتاب، مسئله گذشته و تاریخ وجود انسان روی کره زمین را مطالعه کنیم تا ببینیم که انسان‌های اولیه چرا نتوانستند به تکامل اجتماعی برسند و ردی در تاریخ مدنیت از خود به جای بگذارند که دال بر روابط اجتماعی آن‌ها باشد. مثلاً چرا از بیست هزار سال پیش هیچ‌گونه نشانی از تمدن انسانی به‌دست نیامده است.

و هر چه هست حدس و گمان اندیشمندان این حوزه علمی است نه بیشتر و هنوز نمی‌توان به‌طور قطع گفت که تمدن انسان از چه زمانی آغاز شده است. می‌خواهیم بدانیم چرا آن انسان‌ها نشانی به جای نگذاشتند که این فرضیه را اثبات کند تا دیگر علم نتواند خود را وارد گود آفرینش انسان کند.

علم توانسته تاکنون برای این پرسش چندین و چندساله انسان یعنی چگونگی تشکیل زندگی آدمی روی زمین نظریه‌ای ارائه دهد که نسبت به داستان پیدایش انسان طبق روایات آسمانی با واقعیت وجودی او همخوانی بیشتری دارد.

علم می‌گوید تاریخ تکامل انسان چندین میلیون سال طول کشیده تا اینکه در نهایت در روند تکاملی خود به گونه‌ای که ما هستیم رسیده و انسان‌ها با تکامل خود توانستند تاریخ و تمدن را به‌وجود بیاورند.

تئوری و نظریه بیگ‌بنگ و فرضیه تکامل علمی که «داروین» دانشمند انگلیسی آن را مطرح کرد توسط «پاپ فرانسیس» رهبر مسیحیان کاتولیک جهان که بیشترین پیرو را در باور مسیحیت دارد پذیرفته شد و او در مقابل فرضیه علمی کوتاه آمد به دلیل اینکه باور و داستان‌های آسمانی بسیار کوتاه‌بینانه و خنده‌دار است.

تا قبل از اینکه مسیحیت این فرضیه علمی را بپذیرد، وجود انسان روی کره زمین را چیزی حدود شش هزار سال و یا کمی بیشتر مطرح کرده بود و اعتقاد داشت در این شش هزار سال همواره قوانین زمین از طرف خدا در هر دوره توسط پیامبرانش به انسان‌ها داده می‌شد.

معتقدان به باورهای آسمانی برای اثبات حرف‌های خود از قصه‌های بسیار قدیمی که هیچ اساس تجربی ندارند استفاده می‌کردند همان قصه‌هایی که انسان‌ها برای گذراندن اوقات فراغت درست کرده بودند و در روند تاریخ و از طریق انتقال سینه به سینه جزیی از باورهای انسانی شده است که انگار آن قصه‌ها در واقعیت رخ داده‌اند.

حتی باورهای آسمانی برای قهرمان نشان دادن رهبران دینی خود از همان داستان‌ها که در ملل مختلف مرسوم بود بهره برده‌اند چرا که این گونه قصه‌ها در گوش انسان‌های مناطق مختلف آشنا بود. آن‌ها فرد دلخواه از باور خود

را در جایگاه قهرمان داستان‌های خیالی می‌گذاشتند و برای قهرمان نشان دادن وی به آن قصه‌ها جان می‌دادند و آن داستان‌ها را واقعیت‌انگاری کرده و مقدس می‌شمردند.

مثل داستان‌های غیرقابل باوری که خدا باوران شیعی برای تبلیغ رهبران اولیه خود می‌کنند. در مورد علی و حسین و همه‌ی مردگان عرب که فقط حرص قدرت را می‌خوردند چنان سخن می‌گویند و در مورد آن‌ها طوری بزرگ‌نمایی می‌کنند که آدمی با شنیدن آن داستان‌ها فکر می‌کند که شاید آن‌ها نه قدرت طلب بلکه از قهرمانان بشریت بوده‌اند که جان خود را در راه انسانیت فدا کرده‌اند. هیچ‌کدام از آن داستان‌ها و سخنان منبع درستی ندارند. تحریف‌شده و کاملاً خیالی هستند.

مبلغان باورهای آسمانی، حتی در حال حاضر نیز سعی دارند به آن داستان‌های خیالی که زمانی مردمان در شب‌نشینی‌ها برای یکدیگر تعریف می‌کردند، جان داده و قهرمانان آن قصه‌ها را به رهبران اولیه دینی خود در آن زمان ربط دهند.

اما بحث ما این نیست که بخواهیم حرف مذهب و باورهای دینی را بدون دلیل قانع‌کننده بپذیریم. پرسش این است که چند میلیون سال از وجود انسان روی کره زمین می‌گذرد؟ چرا فقط چند هزار سال است که انسان از تمدن خود روی کره زمین اثر و نشانی گذاشته و مدارکی دال بر اثبات آغاز تمدن انسانی فقط از آن دوران باقی مانده است؟

فاصله زمانی از وجود انسان روی زمین تا اولین نشانه‌ها از آغاز تمدن انسانی خیلی زیاد است. این فاصله به میلیون‌ها سال می‌رسد.

پرسش دیگری نیز در اینجا پیش می‌آید که چرا خدا، این ساخته و پرداخته‌ی خود را برای مدت بسیار طولانی رها کرده بود تا اینکه فقط در چند هزار سال اخیر توانسته از خود ردی یا نشانی در تمدن بر جای بگذارد و تا قبل از آن ظاهراً همانند بقیه موجودات زنده روی زمین مشکلات فراوانی داشته است! مثلاً مشکلاتی برای تهیه آب و غذا و حتی ارتباط کلامی، چون انسان‌ها تا میلیون‌ها سال نمی‌توانستند با هم حرف بزنند و مثل بقیه حیوانات برای ارتباط با یکدیگر از صدا استفاده می‌کردند و مشکل اساسی‌تر این بود که آن‌ها طعمه حیوانات درنده می‌شدند و یا به علت حوادث طبیعی که اتفاق می‌افتاد جان خود را از دست می‌دادند و یا به علل مختلف دیگر ممکن بود که بمیرند و نابود شوند.

پس چرا آن زندگی‌دهنده انسان، او را قرن‌های زیادی به حال خود رها کرده بود که مثل حیوانات زندگی کند؟ مگر خدا نمی‌توانست از روز اول که انسان را آفرید او را به سوی ایجاد تمدن و زندگی اجتماعی هدایت کند؟

وقتی انسان بعد از میلیون‌ها سال بالاخره با سخت‌کوشی و درایت موفق می‌شود بنای اولیه تمدن خود را بگذارد مدتی بعد از متمدن شدن انسان و ساختن جامعه و اقتصادی محکم برای ادامه حیات خود، در آن زمان، خدای باورها پا به دنیای متمدنانه او می‌گذارد و خود را آفریننده‌ی بشر می‌نامد و از انسان می‌خواهد که همواره سپاسگزار خالق خود باشد و در طی شبانه‌روز چندین بار او را یاد کند و خود را به خاک بیندازد تا قدر نعماتی را که به او داده است بداند!

در غیر این‌صورت کسانی که سپاسگزار من نباشند و دستورات روزانه‌ای که من تعیین کرده‌ام و به واسطه پیامبران به انسان انتقال دادم انجام ندهند، آن‌ها را در آتش ابدی یعنی جایی به نام «جهنم» خواهم سوزاند! این داستان خیلی خنده‌دار و مسخره به نظر می‌رسد.

خلاصه مطلب، چرا خدا چند میلیون سال اصلاً به انسان توجه نداشته؟! برای آفریدگاری که می‌گویند به همه چیز دانا و تواناست چند میلیون سال طول می‌کشد تا اینکه بین تمام چیزهایی که خلق کرده و زندگی داده، فقط به انسان توجه کند و برای او قانون چگونه زیستن و همچنین عبادت پروردگار تدوین کند!

خدای از خودراضی باورهای آسمانی فقط توسط کسانی که خودش آن‌ها را انتخاب می‌کرد، پیام می‌داد که آن‌ها باید قدرت جامعه را به دست گیرند. به آن‌ها عنوان پیامبری داده و بقیه می‌بایست برده و غلام حلقه به گوش فرمان او باشند تا اینکه هر وقت پیامبر لازم می‌دید آماده جنگ با کفار شوند.

جنگ برای گسترش سیطره جغرافیایی پیامبر آن زمان، با کشتن کفار و به‌دست آوردن منابع اقتصادی از قبیله‌هایی که به پیامبر باور نیاوردند و در یک کلام برای ترویج دین خدا!

خدا باوران برای جنگیدن نیروی انسانی می‌خواستند. چون جنگ و سربازگیری خرج داشت و اگر مالی در کار نبود کسی برای ایده پیامبر کاری نمی‌کرد آن‌هم کاری به بزرگی جنگیدن.

به این موضوع باید توجه کرد که در دوازده سال اولیه در مکه، «محمد» به مردم می‌گوید خدا مرا به عنوان پیامبر انتخاب کرده و شما مردم باید به حرف‌های من که از طرف خدا می‌آورم گوش کنید و ایمان بیاورید. ولی محمد نتوانست در طول آن مدت بیش از چند ده تن را با خود و خدای خود همراه کند.

اما سرانجام محمد پیامبر اسلام با مهاجرت به مدینه همراه همان چند ده تن که به او باور آورده بودند برای ادامه مسیر خود راهی یافت تا اینکه به واسطه به‌دست آوردن مال، نفراتی دور خود جمع کن و آن افراد را آماده جنگ‌های بیشتر برای به‌دست آوردن قدرت، مال و وضعیت اقتصادی بهتر به خدمت گیرد.

در آن جنگ‌ها افرادی که خود و مرامشان را «حق» می‌دانستند جان آنان را که از نظرشان «باطل» بودند می‌گرفتند و اموال آن‌ها را به غارت می‌بردند و زنده‌های آن قبایل را به‌عنوان برده اسیر کرده و در بازارهای برده‌فروشی می‌فروختند یا در خدمت امیال کثیف خود قرار می‌دادند.

خدای آن‌ها که آفریدگار زمین و آسمان بود باطل را هم خود آفریده بود نه کس دیگری و اسم این قتل‌ها را جنگ حق با باطل گذاشته بود و پیامبران و پیروانش از قول او می‌گفتند آن کشت‌و‌کشتارها برای گسترش عدالت خدا انجام می‌شود آن‌هم نه کسانی که او را قبول داشتند یا نداشتند، بلکه کسانی که فقط به پیامبر او شک می‌کردند.

باید خاطر نشان کرد که همین معتقدان به باورهای آسمانی می‌گویند خدا را می‌توانی از روی شک پیدا کنی ولی اگر به پیامبر او شک کنی و ایمان نیاوری تو کافر هستی و سزای کافران مرگ است!

باورها و انسان

برای اینکه جایگاه باورها را در زندگی انسان‌ها بیشتر بررسی کنیم باید سری به تاریخ تکاملی انسان بزنیم. برای این کار لازم نیست تاریخ‌دان باشی از همین قصه‌ها و داستان‌هایی که در باورها از آن‌ها استفاده شده است می‌توان این موضوع را به خوبی دریافت که جایگاه باورها و کاربرد آن‌ها در زندگی بشریت چه بوده است.

یکی از مهمترین مسائل ذهنی انسان که از دیرباز وجود داشته این است که چرا ما انسان‌ها زندگی می‌کنیم و در پایان چه خواهد شد؟ آیا با مرگ هر انسان همه چیز تمام می‌شود؟

این‌گونه پرسش‌ها برای آدم انگیزه‌ای شد تا اینکه بتواند برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها داستان‌ها و قصه‌های خیالی زیادی سرهم کند. همان قصه‌های اولیه به صورت نقل سینه به سینه تا کنون در بین بعضی از جوامع بشری کارایی داشته‌اند.

برای مثال فقط به مبلغان دین اسلام در ایران توجه کنید! روی منبرها چه قصه‌های خیالی و تحریف‌شده‌ای برای شنوندگان خود تعریف می‌کنند!

همان‌طور که قبلاً گفتیم در این میان کسانی بودند که برای رسیدن به مقاصد خود از همان قصه‌ها و روایات قدیمی بین مردم بسیار سود بردند. می‌خواهیم بگوییم همان پیامبران، فرصت‌طلبانی در بین جوامع بشری بودند که با آگاهی از ضعف‌های انسانی و با استفاده از داستان‌های قدیمی برای هدف خود برنامه‌ریزی کردند.

آن‌ها برای به دست آوردن قدرت در جامعه، که یکی از لذت‌های بشری است آن هم نه در حد و اندازه لذت‌های معمولی بلکه بسیار بیشتر، به داستان‌سرایی خیالی و تحریف وقایع روی آوردند چرا که به کمک قدرت

می‌توانستند به جاه‌طلبی‌های خود برسند و یا به زبان ساده‌تر هر چیز که آرزویش را داشتند به راحتی به دست آورند.

آن فرصت‌طلبان خود را به عنوان رابط بین انسان‌های جامعه و خدایی که خود انسان در قالب‌های مختلف برای آرامش روحی‌اش ساخته بود معرفی کردند. ولی با این تفاوت که جایگاه خدای خیالی! آن‌ها در آسمان‌ها بود.

آن‌ها در پاسخ به پرسش مردم در مورد چگونگی انتخاب پیامبران می‌گفتند اوست که رابط انسانی را انتخاب می‌کند و کسی از معیارهای او برای انتخاب پیامبر آگاهی ندارد.

پیامبران جایگاه خدایی را که روی زمین بود به آسمان‌ها بردند تا اینکه هر سخنی را که از طرف وی بیان می‌کردند به صورت مجهول بین مردم بماند و باعث به وجود آمدن پرسشی نشود.

مثلاً خیلی از سؤالات مردم را این چنین جواب می‌دادند؛ اوست که همه چیز را می‌داند. فقط خود را به او بسپارید. هر چیز که او صلاح بداند انجام می‌شود. ما بندگان نادان و گنهکار او هستیم و اوست که آگاه است و با بیان این جملات انسان را به سکوت وادار می‌کردند.

در آن زمان‌ها واژه خدا کلمه‌ی ناآشنایی بین ملل جهان نبود. فقط در هر محدوده‌ای به زبان خاص آن منطقه بیان می‌شد.

وقتی پیامبر از زبان خدا سخنان خود را بین مردم مطرح می‌کرد آن‌ها می‌توانستند بفهمند که پیامبر از چه چیزی سخن می‌گوید چرا که به عنوان یک باور کلی در بین مردم جوامع بشری خدایان مختلفی وجود داشت. هر گروهی در داستان‌های خود جایگاه خاصی به بت یا همان خدای خود داده بود.

وقتی پیامبر می‌گفت من با خدایی که در آسمان‌ها است صحبت کردم مردم آن را به خدای خودشان ربط می‌دادند که همان چوب یا سنگ و غیره بود و کارهای خارق‌العاده از او بر می‌آمد. وقتی کسی می‌گفت خدا با من صحبت کرده، هر گروهی به راحتی آن حرف را از جانب بت خود می‌پنداشت و فکر می‌کرد که دارای قدرت زیادی است و هر کاری از دستش بر می‌آید و آن داستانی را که پیامبر برای آن‌ها تعریف می‌کرد جان می‌داد و حقیقت‌انگاری می‌کرد. از این رو بود که حرف‌های پیامبران به راحتی در بین مردم جای باز کرد.

افراد فرصت‌طلب و یا همان پیامبران، خوب می‌دانستند که در جوامع بشری از هزاران سال قبل در دوره‌های مختلف انسان برای پاسخ به همان سؤال اولیه که بعد از مرگ چه خواهد شد و تکمیل داستان‌هایش برای خود خدایی از گونه‌های مختلف ساخته است که یک زمان از اشیاء و زمانی دیگر از موجودات زنده بوده است.

پیامبران با زبردستی به همان داستان خدایان جان دادند و آن‌ها را ناپدید کردند و گفتند که ما به عنوان رابط با وی انتخاب شده‌ایم. آن‌ها خدا را ناپیدا کردند و در جایی گذاشتند که هیچ بشری دستش به او نرسد حتی خود پیامبران!

به گفته پیامبران فقط خدای آسمان‌ها می‌توانست رأی دهد و قانون وضع کند. آن هم از طریق افرادی قدرت‌طلب که خود را فرستاده‌ی او می‌دانستند و این موضوع را به خوبی در بین مردم جا انداختند که از طرف خدا انتخاب شده‌اند!

فکر کنید این همه آیه و سوره که در کتاب‌های به اصطلاح آسمانی آمده بیشترین نفع به چه کسی داده شده؟ چرا خدا بیشتر هوای تعدادی از کسانی را دارد که حرف‌های پیامبر را بدون چون و چرا قبول می‌کنند؟

ولی انسان‌های معمولی را که درآمد ناچیزی برای گذران زندگی خود دارند مجبور به ستایش خود می‌کند و خط و نشان برای خمس و زکات آن‌ها می‌کشد.

مردم تهیدست در ازای چه چیزی می‌بایست مقداری از درآمد ناچیز خود را به همان کسانی که خود را پیامبر می‌نامیدند و در ادامه راه آن‌ها به فرصت‌طلبان دیگر یا رهبران اولیه ایده‌های آن پیامبر بدهند؟! برای اینکه جایگاه بهشت خیالی برای آن‌ها محفوظ بماند! در غیر این صورت جای آن‌ها در جهنم خواهد بود! به نظر شما این نهایت فرصت‌طلبی نیست که پیامبران این‌گونه از مردم اخاذی می‌کردند؟

یا اینکه پیروان همان پیامبران در خیلی از موارد مردم را تشویق می‌کنند که اگر تقاضای برآورده شدن نیازتان را دارید و می‌خواهید خدا کمک‌تان کند می‌توانید پول بر قبرهای راهبران قدیم بریزید که قرن‌ها قبل زندگی می‌کردند تا زودتر حاجت‌تان برآورده شود! چرا که خدا آن‌ها را دوست دارد! و در قبال این‌ها فقط به مردم وعده و وعید می‌فروختند.

برای همان مردم از بهشتی حرف می‌زدند که هیچ شاهد عینی و زنده‌ای تاکنون نداشته و فقط در قصه‌ها و داستان‌های قدیم به‌عنوان رویای مردم منطقه خاصی از کره زمین آمده و تعجب من در این است که چطور همان داستان‌های بسیار قدیمی کماکان اساس باور انسان امروزی شده است!

در حال حاضر عده‌ای برای رسیدن به آن رویای بهشتی، یعنی بیشتر همان لذت جنسی حاضرند هر کاری که رهبران دینی از آن‌ها می‌خواهند انجام دهند حتی عملیات انتحاری!

به قول باورهای آسمانی در زندگی روی زمین لذت بردن و شور و شغف برای آدمی روا نیست ولی در بهشتی که خدا و پیامبرش نوید داده‌اند لذات ممنوعه زمینی مجاز و حلال است و در همان بهشت زن‌بارگی کار پسندیده‌ای می‌شود!

خصلت‌های انسانی

چند خصلت آدمی را نام می‌بریم که جزیی از احساسات بشر است که او آنها را در طول زندگی خود، یعنی از روز اول تا آخرین روز زندگی با خود همراه دارد. مثل ترس و وحشت، امید و آرزو، شادی و خوشحالی، ناامیدی و یأس، شجاعت و دلاوری، فداکاری، عشق و محبت، نیاز و طلب و موارد دیگر.

قصدمان بحث در مورد این خصایص انسانی نیست. فقط به‌طور کلی می‌گوییم بیشتر این حالات از بدو تولد همراه ما انسانها و جزیی از موجودات زنده هستند و برای فهمیدن آنها هم احتیاج نیست که مطالعه زیادی داشت و یا اینکه محقق بود. بلکه هرکس درون خودش این خصلت‌ها را دارد اما منظورمان از این بحث چیست؟ صد البته که قدرت‌خواهان فرصت‌طلب که پیامبر و رابط خدا با مردم شدند برای همراهی انسان‌ها با خود از بعضی از این خصلت‌های آدمی برای رسیدن به اهداف خود سود برده‌اند.

مثلاً با بیان رحم و عصبانیت خدا، باران شدید و باد و طوفان را خشم و غضب خدا می‌دانستند و چنان ترس و وحشت را برای بشر آن‌زمان بارز ساختند که انسان‌ها در پی پیدا کردن راهی بودند که باعث غضب و عصبانیت خدا نشوند و او را آرام نگه دارند.

پیامبران بعد از اینکه موفق به جاری کردن ترس در جامعه می‌شدند خود نیز به مردم راه‌حل می‌دادند و می‌گفتند اگر انسان مطیع و بنده خدا و رسولش باشی خدا پاداش بزرگی که آرزوی هر انسانی بوده در روز قیامت به تو خواهد داد.

بدین‌گونه آن‌ها نه تنها سرباز و جنگجو دور و بر خود جمع می‌کردند بلکه بقیه آدم‌هایی را که توان جنگ و کشت‌و‌کشتار نداشتند وادار می‌کردند به حرف‌های آن‌ها باور بیاورند و برای رهایی از آن ترس و وحشت از مال خود بگذرند و قسمتی از دارایی خود را به عنوان «فدیه» (مالی که برای رهایی از هر مشکلی داده می‌شود) به پیامبر اهدا کنند تا اینکه شاید در آن دنیا به رویای وعده داده شده توسط پیامبر یعنی بهشت برسند.

برای اینکه مردم با کمال میل و از روی رغبت این کار را بکنند فقط باید از طریق واعظان بر روی منبرها تبلیغات دروغین کرد.

در حال حاضر هم باورهای مختلف به همین رویه از مردم اخاذی می‌کنند و در صورت لزوم سربازگیری انجام می‌دهند. درست مثل همان روش قدرت‌طلب اولیه که برای دستیابی به قدرت، خود را پیامبر خدا خواند. پیامبران به مردم می‌گفتند ما جوابگوی هیچ انسانی نخواهیم بود و فقط به خدا جواب پس می‌دهیم. از این‌رو آن‌ها برای توجیه کارها و اعمال خویش که در بین مردم آن‌زمان عرف نبود فقط می‌گفتند که خدا به من این اجازه را می‌دهد!

آن‌ها هم به همین واسطه هر عمل غیراخلاقی و غیرانسانی را که میل به انجامش داشتند انجام می‌دادند و می‌گفتند که این خواست خدا و با اجازه‌ی اوست. مثل هم‌خوابگی با زنان اسیر و یا حتی خدمتکاران زن در خانه که به آن‌ها کنیز می‌گفتند و یا حتی ازدواج با زن پسرخوانده خود که محمد پیامبر اسلام در آن دوره انجام داد و در بین اعراب آن‌زمان کار بسیار ناشایستی محسوب می‌شد.

قدرت‌خواهان یا پیامبران باورهای آسمانی اولیه به دلیل عدم آگاهی در بین جوامع بشری آن‌زمان، با معرفی کردن خدای آسمانی از ناآگاهی مردم سود می‌بردند.

پیامبران از همان ابتدا سعی می‌کردند برای به‌دست آوردن قدرت جامعه، با مطرح کردن روابط انسانی که بین مردم وجود داشت و ربط آن حالات با فرمان‌های خدایی، نظر مردم جامعه را هر چه آسان‌تر به سمت خود جلب کنند.

پیامبران با استفاده از شیوه‌های مختلف می‌خواستند کاری کنند که به هر شکل ممکن مردم جامعه را به‌طور کامل به خدمت ایده‌های خود درآورند.

آن‌ها با بیان وعده و وعیدهایی رویایی، انسان‌ها را از راه اصلی در زندگی معمولی خود منحرف کردند و مردم را فریب دادند و برای به‌دست گرفتن راهبری مردم دست به حيله بزرگی زدند که مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد. انسان‌هایی که در جوامع آن‌زمان به حرف‌های پیامبران الهی باور آوردند و اعتقاد پیدا کردند روی کسانی که آن حرف‌ها را باور نکردند تیغ کشیدند. از اینجا بود که انسان‌ها به‌راحتی هرکسی را که ساز مخالفت بنا به هر دلیلی با پیامبران می‌زد هرچند بیگناه بود می‌کشتند.

از این‌رو، استفاده از خشونت و زور باعث شد مردم در جوامع مختلف به ایده‌هایی که از طرف پیامبری معرفی می‌شد باور بیاورند و به جای اینکه با همدلی و همیاری برای حل مسائل مشترک انسان‌ها همکاری کنند دشمن خونی یکدیگر شدند.

با اینکه در آن‌زمان تعداد انسان‌هایی که روی کره زمین زندگی می‌کردند زیاد نبود اما این جنگ و دشمنی به‌خاطر اعتقادات مختلف بین مردم که به توصیه پیامبران انجام می‌شد جان افراد زیادی را گرفت.

به همین دلیل گفتیم مذاهب خود مشکلی در جامعه انسانی هستند و همان باورهای آسمانی عامل خونریزی بین انسان‌ها شدند.

کسانی که به‌خاطر سود شخصی و منافع خود، نظرات و ایده پیامبر یا همان قدرت‌خواه را پذیرفتند خود را سرباز و جنگجوی پیامبر می‌دانستند. آن‌ها با استفاده از راه و روشی که پیامبرشان به آن‌ها آموزش می‌داد با کشت و کشتار و ایجاد ترس و وحشت توانستند به مردم بفهمانند که همراهی با آن‌ها و پیامبرشان می‌تواند زندگی مرفهی برای خود و خانواده‌هایشان به دنبال داشته باشد با این روش بود که پیامبران باور آسمانی توانستند هر چه بیشتر دور خود نفر جمع کنند.

معتقدان اولیه که خود را سربازان پیامبر می‌دانستند از هیچ جنایتی در مقابل انسان‌های دیگر فروگذار نمی‌کردند. تازه به آن‌ها القا کرده بودند هر چه بیشتر بکشند خدا بعد از مرگ در بهشت ساختگی پیامبر جایگاه بهتری نصیبشان می‌کند! درست مثل جوامع کنونی که نوعی باور در رأس حاکمیت دارند و همان کارهای پیامبران را می‌کنند.

اگر انسان‌ها برای رفع این مشکل تاریخی خود همدلی نکنند به سختی می‌توان راه و روش انسانی را در جوامع دین‌زده برقرار کرد. با وجود باورهای آسمانی خبری از آزادی‌های انسانی نخواهد بود چرا که در باور معتقدان، خدا برای زندگی مردم چهارچوب مشخص کرده است تا آن‌ها در محدوده خاصی که پیامبران و سردمداران حاکمیت دینی میل دارند فکر و عمل کنند و کسی نتواند آن باور آسمانی منطقه‌ای را به چالش بکشد.

می‌خواهم ادعا کنم که اگر پیامبران اولیه نبودند انسان می‌توانست روند تکامل اجتماعی خود را پیدا کند و به بهترین روش انسانی زندگی اجتماعی خود را پیش ببرد همچنین این همه جنگ و خونریزی بین انسان‌ها در نمی‌گرفت و صلح به مفهوم واقعی بین انسان‌های جوامع مختلف برقرار می‌شد.

چون آدم‌ها از قانونی پیروی می‌کردند که از خرد جمعی انسانی به‌وجود آمده بود و بشر از قوانین زمینی خود پیروی می‌کرد نه اینکه با وعده‌های رویایی یک انسان قدرت‌طلب در رأس که با ایجاد نوعی باور می‌خواست تمام صداهای مخالف با ایده‌های خود را از سر راه بردارد.

هر کسی که ادعا می‌کرد از طریق ارتباط آسمانی باوری آورده است، تعدادی از مردم به‌خاطر سود شخصی و یا گروهی با او همراهی می‌کردند ولی مشکل از آنجا شروع شد که وقتی تعدادی از مردم جامعه قبول نکردند که با ایده‌های اولیه پیامبر همگام شوند، پیروان آن باور خواستند با کشتن آن افراد، مخالفان را به‌طور فیزیکی حذف کنند و از سر راه و هدف خود بردارند ولی چون آن‌ها علت مخالفت خود را در بین مردم پخش کرده بودند باورمندان آسمانی نمی‌توانستند آن‌ها را نابود کنند و این کشمکش تا کنون هم ادامه دارد.

برای کشتن انسان‌هایی که مقابل ایده‌های پیامبر قرار می‌گرفتند تعدادی مزدور استخدام می‌کردند و یا از جانیان جامعه بهره می‌بردند. برای آنان از رویای بهشتی حرف می‌زدند تا اینکه با بی‌رحمی بیشتر برای رسیدن به آن رویای عرب، انسان بکشند. با اینکار ترس و وحشت در جامعه ایجاد می‌کردند تا کسی جرأت مخالفت با آن‌ها را نداشته باشد.

مزدوران باورمند برای کشتن انسان‌ها هیچ رحم و مروتی نشان نمی‌دادند. برای رسیدن به آن محل زن‌بارگی به نام بهشت فقط گوش به فرمان بودند و هیچ نظر و اراده‌ای از خود نداشتند. به آن‌ها می‌گفتند بکش و آن‌ها فقط انجام می‌دادند.

برای اینکه این موضوعات برایمان ملموس باشد لازم نیست که به تاریخ مراجعه کنیم. کافی است جلادان حکومت‌های مذهبی را در این زمانه ببینیم. متوجه می‌شویم که آن‌ها همیشه برای اینکه قدرت را در دست داشته باشند چطور از تعدادی جانی برای کشتن و شکنجه کردن آدم‌ها سود برده‌اند و برای این کار حتی لازم نیست که آن جلادان نظریات و یا تفکرات باورمندان دینی را بپذیرند فقط می‌بایست آدمکش خوب و بدون رحم و مروتی باشند. همانطوری که اسلام وقتی دستش به قدرت اقتصادی رسید برای جنگ‌هایش و گسترش حکمرانی جغرافیایی خود از میان «اویغور» ها مزدور استخدام می‌کرد.

در زمان پیامبر اسلام تعدادی زیادی از اعراب به این خاطر با محمد همراهی کردند که در بین اعراب مرسوم شده بود که اگر با محمد باشی هم در زندگی فعلی دستت به مال و زن می‌رسد و اگر در راه او جان خود را از دست بدهی باز هم در آن دنیا به قول محمد به زن و مال خواهی رسید.

پس مردم عرب که در آن زمان مشکل اساسی اقتصادی داشتند با این فرضیه، خیلی از مردان با محمد همراه شدند که فقط به خاطر وضعیت اقتصادی مردم بود نه اینکه با ادراک و فهم دین و باوری که محمد خود را پیام‌آور آن معرفی کرده بود با او همراهی کرده باشند.

اگر به تاریخ عربستان نگاه کنیم متوجه می‌شویم اعراب قبل از ظهور اسلام در آن منطقه به صورت قبیله‌ای زندگی می‌کردند. آن‌ها به دلیل وضعیت اقتصادی بسیار بدی که داشتند برای بقای خود دست به دزدی و راهزنی می‌زدند. این کار هم همیشه با خطرات جانی برای آن‌ها همراه بود و مرگ در راه دزدی هیچ مزیتی نداشت و با آن گونه مرگ هیچ وعده‌ای به آن‌ها داده نمی‌شد و آن‌طور مردن باعث خجالت مردم قبیله او هم می‌شد.

توجه داشته باشید که وقتی محمد پیامبر اسلام از دنیا می‌رود تعدادی از آن مردان جنگی عرب که مطمئن نبودند بعد از محمد خبری از تقسیم غنائم و یا گرفتن بردگان و کنیز باشد از همراهی با مسلمانان منصرف شدند

و باتوجه به اندوخته مالی خوبی که در مدت همراهی با محمد به دست آورده بودند اسلام و مسلمانی را رها کرده و به زندگی عادی و گذشته خود برگشتند و دیگر کاری به باور اسلام نداشتند.

در اسلام به این افراد «مرتدین» می‌گویند که همه شما در تاریخ اسلام در مورد مرتدین اولیه شنیده‌اید. البته باید گفت که این مسئله ارتداد در همه باورها وجود دارد. در دین و مذهب می‌گویند از دین خارج شده و در باورهای دیگر می‌گویند طرف بریده است.

این مسئله را می‌توان در ادیان سه‌گانه مشاهده کرد. مثلاً در اسلام بعد از فوت محمد تعداد زیادی از افراد اسلام را رها کردند و به زندگی قبلی خود برگشتند.

در کتاب‌های شیعه نوشته شده که خارج شدگان از دین بیشتر از اهل تسنن بودند و سنی‌ها می‌گویند که شیعیان به‌طور کلی از مسیر محمد خارج شدند. باید خاطرنشان کرد که بعد از مرگ محمد اصلاً بحث شیعه و سنی به‌وجود نیامده بود. این بحث از موقعی بین مسلمانان رواج پیدا کرد که «عثمان» خلیفه سوم مسلمانان شد و «علی» ادعا داشت که صلاحیت من برای هدایت مردم مسلمان بیشتر از او است.

بعد از گذشت چندین سال از وفات محمد و همچنین بعد از گذشت دوران خلافت «ابوبکر» و «عمر» معتمدین به باور اسلام برای به‌دست گرفتن قدرت شروع به یارگیری کردند و هرکس که در زمان حیات محمد خود را به او نزدیک می‌دید و قدرت مالی هم داشت سردمداری گروهی را به‌دست گرفت.

با توجه به تصرفات آن‌ها در مناطق مختلف جهان، هر گروهی از آن‌ها برای به‌دست گرفتن قدرت در آن محدوده که بسیار وسیع شده بود حق خود را بیشتر از دیگری می‌دید و می‌خواست که حاکمیت، دست گروه خود باشد.

در نهایت بین مسلمانان جنگ داخلی به‌وجود آمد و هر گروهی به‌خاطر گرفتن قدرت وارد جنگ با دیگری شد. حتی علی پسر عمو و داماد محمد با زن سوگلی محمد به نام «عایشه» وارد جنگ شد. در آن جنگ و نزاع‌ها مسلمانان افراد یکدیگر را می‌کشتند.

در مسیحیت هم اوضاع به همین منوال بود. وقتی «عیسی» پیامبر آن‌ها را دستگیر می‌کنند یکی از دوازده حواریون به نام «یهودا اسخريوطی» بی‌درنگ او را تکذیب و حتی کمک می‌کند که او را دستگیر کنند.

آن هم با وجود آن همه معجزاتی که در کتاب آسمانی‌شان برای عیسی آورده‌اند. اگر که آن داستان‌ها واقعی می‌بود حتماً که یهودا هم به دلیل اینکه همواره مثل بقیه حواریون به‌طور مداوم عیسی را همراهی می‌کرد معجزاتش را با چشم دیده بود.

مطمئن باشید اگر کسی با چشم خود آن معجزاتی که در داستان‌ها در مورد عیسی گفته‌اند مشاهده می‌کرد اصلاً خللی در باورش به‌وجود نمی‌آمد چون آن کارها که می‌گویند عیسی انجام داده از هیچ آدمی عادی بر نمی‌آید.

یهودیت هم شبهه‌ای است که فقط به نوشته‌های قدیمی اکتفا کرده است و نشانی از پیامبر آن‌ها وجود ندارد با اینکه تاریخ این دین را تقریباً چیزی حدود ۳۵۰۰ سال قبل بیان کرده‌اند ولی هیچ نشانی از محل دفن پیامبر آن‌ها پیدا نشده است.

در صورتی که باستان‌شناسان از گشت‌وگذار در جهان و با یافتن اشیاء خیلی قدیمی‌تر و قبر آدم‌هایی که در تاریخ انسان جایگاه مهمی داشته‌اند، توانستند محل حکمرانی و حتی محل دفن آن‌ها را پیدا کنند.

حتی در حفاری‌ها اشیایی پیدا شده که شاید تاریخش قبل از تاریخ دوران موسی باشد. به‌طور مثال اشیایی که در مصر، عراق کنونی و یا ایران خودمان پیدا شده بسیار قدیمی‌تر از ۳۵۰۰ سال پیش است.

پیشرفت بشریت

به دنبال ادعای ارتباط داشتن با خدا و پیامبری افرادی خاص، خدا در ظاهر، حقیقتی شد که برای انسان‌های معمولی نه قابل دیدن و نه شنیدن بود.

آن‌ها با وجود تئوری‌هایی که می‌دادند نتوانستند به پیشرفت بشریت کمک کنند. بلکه برعکس ایده‌ها و باورهای آن‌ها در مقابل پیشرفت و تکامل جوامع بشری سدی به وجود آورد چرا که مردم را مجبور به یکسوی‌نگری کردند. آن‌ها با مردم کاری کردند که همه در آن دوران برای رفع نیاز خود رو به آسمان می‌کردند. کمتر کسی به اراده انسانی خود برای رفع مشکلات زندگی رو می‌کرد. تقریباً در جوامع مذهبی مرسوم شده بود که برای طلب هر خواسته‌ای و انجام هر کاری باید رو به ماوراء کرد! چرا که ادیان در ذهن انسان‌ها این باور را نفوذ و رسوخ داده بودند که کسی یا چیزی در آسمان‌ها است که توان حل هر کار غیر ممکن را دارد!

مثلاً زمانی که سیل می‌آمد به جای اینکه سیل‌بند درست کنند از خدای آسمان‌ها با دست به دعا برداشتن می‌خواستند سیل را آرام کند. یا همچنین در هنگام طوفان یا صاعقه با دعا کردن رو به آسمان‌ها می‌خواستند به اصطلاح خشم خدا را آرام کنند.

در این‌گونه مواقع بود که همان پیامبران خود را وسط می‌انداختند که خدا از شما به خاطر حمایت نکردن از من عصبانی است. آن‌ها برای گرفتن قدرت از چنان مسائلی همراه با قصه‌های قدیمی‌تر که در جوامع انسانی وجود داشت استفاده می‌کردند.

اگر کسانی به اسم پیامبر در جوامع انسانی نمی‌بودند انسان‌ها به خاطر روند طبیعی و پیشرفت تکامل راه خود را پیدا می‌کردند و به قوانینی که با استفاده از وحشت و تشویق از طرف فردی به نام پیامبر وضع شده بود و تصمیمات او تن نمی‌دادند.

انسان‌ها به یقین در روند تکامل اجتماعی در مدت کوتاهی به این ضرورت می‌رسیدند که با تشکیل مجلس یا شورا و با تفکرات جمعی قوانینی برای زندگی اجتماعی انسانی تدوین کنند.

در این صورت روابط انسانی بدون تعصبات آرمانی باورها می‌بود. که این امر خود باعث پیشرفت سریع‌تر و وسیع‌تر جوامع بشری می‌شد و همچنان در کنار آن به خاطر نبود شخص قدرت‌طلبی که خود را پیامبر خوانده بود بدون

دشمنی با یکدیگر قوانینی برای آزادی و برابری انسان‌ها و تساوی زن و مرد تشکیل می‌شد و کسی وجود نداشت که قوانین تبعیض‌آمیز بین زن و مرد را از طرف خدای آسمان‌ها بیاورد.

همچنین دیگر کسی نبود که بگوید دشمنی با من یعنی دشمنی با خدا! و باعث جنگ و کشتار بین انسان‌ها شود آن هم در زمانی که تعداد انسان‌ها برای پیشرفت روی کره زمین زیاد نبود و برای حرکت رو به جلو نیاز به نیروی انسانی بود. ولی شوربختانه جنگ‌های پیامبران برای گرفتن قدرت، باعث از دست رفتن جان افراد خیلی زیادی در آن زمان شد.

چرا پیامبران به مردم می‌گفتند که فقط خدا می‌تواند برای انسان قانون وضع کند. برای این که خرد برتر از آن خدا است و در ادامه بیان می‌کردند خرد انسانی اصلاً نمی‌تواند با خرد خدایی آن‌ها برابری کند به دلیل اینکه او انسان را آفریده است.

آن‌ها به مردم می‌گفتند که نگران کشته شدن در جنگ‌ها نباشید هر چه که خدا بخواهد همان می‌شود و انسان باید فقط خود را به او بسپارد و اوست که به همه چیز در دنیا نظم داده است. خود جان می‌دهد و اوست که جان می‌گیرد.

البته ناگفته نماند که تمام این حرف‌ها به دروغ گفته می‌شد چرا که پیامبران فقط قصد داشتند با استفاده از آن سخنان هم مردان را برای داشتن نیروی نظامی دور خود جمع کنند و هم نگذارند که کسی برایش سؤال پیش بیاورد که در روند راه پیامبر مشکل ساز شود.

همان پیامبران برای این منظور به مردان در آیین‌شان توجه خیلی زیادی کرده‌اند و تقریباً تمام امتیازات در زندگی و مرگ را به مردها داده‌اند. خود نیز بهتر می‌دانید در ادیان الهی این مرد است که در زندگی حرف آخر را می‌زند و پس از مرگ هم وعده حوری بهشتی به او داده شده است.

با این وجود دیگر کسی یا کسانی با ارائه قوانین جمعی نمی‌توانستند به خود اجازه دهند و بگویند قوانینی که با تفکرات جمعی انسان‌ها به آن دست پیدا کرده‌اند برای جامعه انسانی بهتر و مفیدتر است.

خدای آسمان‌ها که فقط با افراد خاصی صحبت کرده و قوانین را به صورت آیه و سوره برایشان فرستاده بود بابت آن قوانین، تقاضای عبادت و تشکر از انسان آن هم در چند نوبت شبانه‌روز کرده بود.

در صورت نبود پیامبر و در پی آن عدم وجود خدا، انسان اصلاً لازم نداشت وقت خود را صرف شکرگزاری خدا و رسولش کند و برای برقراری نظم و قانون اجتماعی از به وجود آورنده قوانین آسمانی، در چندین نوبت از شبانه‌روز تشکر کند و سر بر زمین بگذارد و بگوید تو بزرگی و به خاطر همه چیز از تو سپاسگزاریم.

به یقین کسی یا کسانی که برای نفع شخصی و یا گروهی خود در پشت پرده تهیه آن قوانین الهی بودند برای اینکه قدرت جامعه بشری در منطقه موردنظر را به دست گیرند، حتماً از قبل برنامه ریزی کرده بودند و از داستان‌ها و افسانه‌های موجود در جوامع بشری سود بردند.

تا به حال با این سؤال روبه‌رو شده‌اید که چرا با این همه مصائب و مشکلاتی که باورهای آسمانی برای مردم روی کره زمین داشته‌اند ولی قرن‌های زیادی است که ماندگار هستند؟ برای پاسخ به این پرسش باید به بررسی روحیه انسانی بپردازیم و بدانیم که مهمترین ضعف انسان‌ها چیست؟ اگر کسی متوجه این اشکال بزرگ انسانی شود می‌تواند با استفاده از آن چرخه زندگی دیگران را به دست گیرد و از آن‌ها بسیار سود ببرد.

این ضعف انسانی ترس و مرگ یا ناآگاهی از آینده زندگی است که می‌شود اراده انسان را با گفتن داستان‌هایی در این باره به دست گرفت و در بعضی از موارد آدمی با میل خود به سمت باوری می‌رود که با داشتن داستان و قصه‌ای او را به آرامش درونی می‌رساند.

برای دانستن این موضوع لازم نیست که فیلسوف و یا دانشمند باشید. هر کس که به درون وجود خود نگاهی بیندازد می‌تواند متوجه شود که ضعف‌های انسانی چیست. البته همیشه و در هر دورانی آدم‌های شجاع بوده‌اند ولی مطمئن باشید که تعداد آن‌ها در هر جامعه زیاد نیست.

بیشتر مردم جهان دارای ضعف‌های بزرگی به نام ترس و مرگ هستند، چرا که انسان نمی‌خواهد قبول کند که دیگر بعد از مرگ هیچ خبری نیست.

باورهای آسمانی یا همان پیامبران برای رسیدن به مقاصد خود از همین نقاط ضعف استفاده برده‌اند و با مطرح کردن داستان‌هایی که در بین جوامع مختلف بشری وجود داشت و ارتباط دادن آن قصه‌ها به خدای خود، توانستند انسان‌ها را به زیر چتر خود جمع کنند و از این ضعف انسانی بسیار سود ببرند.

پیامبران برای پاسخ به پرسش‌های مردم در مورد مرگ از همان قصه‌های بسیار قدیمی موجود در جوامع بشری استفاده کرده و تازه با رنگ و لعاب دادن به آن داستان‌ها و با در نظر گرفتن رویاهای مردم به‌ویژه مردان منطقه، لذت‌های رویایی مکانی به نام بهشت را برای آن‌ها توصیف کردند.

علاوه بر اینکه توانستند ترس از مرگ را در بین افراد خود از بین ببرند کاری با پیروان خود کردند که هر کدام از آن‌ها برای رفتن به بهشت خیالی و ترسیم شده توسط پیامبرشان برای جان دادن در راه باورها از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

همچنین باید به رویای انسانی توجه شود که در بهشت وعده آزادی همراه با جاه‌طلبی مردانه برای خوش‌گذرانی داده شده است که به‌ویژه مردان عرب در آن زمان این موارد را همانند رویایی دست‌نیافتنی می‌دیدند. ولی محمد برای آن‌ها این رویا را واقعی جلوه داد او توانست آن رویا را جزیی از باورهای خود معرفی کند و مردانی را که برای جنگ و تسلط بر مردم مناطق دیگر لازم داشت اسیر ایده‌های خود کند. محمد توانست با به کارگیری آن رویا در قالب محلی به نام بهشت برین، مردان عرب را در آن زمان شیفته آنجا کند که حتی برای مردن از یکدیگر پیشی می‌گرفتند. به‌وجود آوردن این چنین روحیه‌ای در جنگجویان خود باعث دلیری و بی‌باکی مردان جنگی می‌شد و در نهایت پیروزی در جنگ‌ها را در پی داشت و به همین خاطر اعراب توانستند در رویارویی مقابل قدرت‌های زمانه خود پیروز شوند و امپراتوری خود را گسترش دهند.

پیامبران آن داستان‌های موجود که مردم مناطق مختلف جهان در آن زمان برای آرامش دادن به خود ساخته بودند و قصه‌های سرگرم‌کننده انسانی را به آسمان‌ها ربط دادند و داستان‌ها را همانند واقعیت انجام‌شده در دوران زندگی بشر روی زمین راست‌پنداری کردند.

پیامبران مرگ و ترس را با قصه‌سرایی‌ها برای مردم بسیار قابل پذیرش کرده بودند. طوری که به مردم جامعه القا شده بود که انگار انسان با مرگ به دنیای دیگری می‌رود و در آنجا تا ابد به زندگی ادامه می‌دهد. آن‌ها موفق شدند ترس اولیه انسان نسبت به مرگ را تا حدود زیادی بین مردم کاهش دهند. به همین خاطر انسان‌ها به باورهایی که این مسئله را این‌گونه توضیح داده بودند روی خوش نشان دادند و مردم هم که خیال می‌کردند پاسخ پرسش تاریخی خود، یعنی بعد از مرگ چه اتفاقی خواهد افتاد؟ را از طریق پیامبران وقت گرفته‌اند به آن‌ها جواب مثبت می‌دادند و پیامبران هم اقبال بیشتری در بین مردم منطقه خود پیدا می‌کردند.

هر چند فلسفه و علم با بحث به کمک انسان آمده بودند ولی بشر از قصه‌های باورهای دینی و مذهبی راضی‌تر شده بود و اگر توجه داشته باشید در درون ذات انسانی نمی‌خواست قبول کند که مرگ آخر راه است و با فرا رسیدن مرگ همه چیز تمام شود.

انسان در وجود و ذات خود خواسته‌اش این است که حرف ادیان و مذاهب درست باشد. به همین خاطر سر تعظیم به خواسته‌های دین فرو آورد. رمز موفقیت دین و مذهب همین است که توانسته‌اند قرن‌ها ماندگاری داشته باشند.

چون تعدادی از افراد به واسطه همان باورهای آسمانی در دوران مختلف تاریخ تمدنی انسان‌ها به‌طور سلسله‌وار به نون و نوایی رسیده بودند با تمام وجود در هر زمان نسل‌های بعدی آن‌ها به آن باورها چسبیدند و نگذاشتند که شعله‌ی آن کم‌رنگ و یا خاموش شود. آن‌ها توانسته بودند برای اقتصاد خود دکانی بر پا کنند و برای ماندگاری دکان، نسل به نسل آن قصه‌های قدیمی را در بین مردم هر چه بیشتر رواج می‌دادند.

هر بار بنابر موقعیت زمانی و مکانی آن قصه‌ها را رنگ و بویی دیگر می‌دادند و خواسته‌های مردم هر منطقه را با آن قصه‌ها ترکیب می‌کردند تا اینکه بیشتر به آن‌ها توجه داشته باشند. شغل آن‌ها همین است و منبع درآمدشان بسیار زیاد است.

در صورتی که در بعضی از باورهای انسانی که با دنیای ماوراء ارتباطی نداشتند و از نیروی برتر حرفی نزدند و فقط هدفشان کمک به زندگی انسان‌ها بوده، این داستان‌سرایی کمتر یا بهتر است بگوییم که اصلاً وجود نداشته است. خردمندان باورهای زمینی فقط می‌خواستند انسان‌ها را برای زندگی جمعی با یکدیگر و رعایت حق و حقوق دیگران تشویق کنند. مثل بودیسم و کنفوسیوسیم یا حتی جهنیزم و جدیدترین باورهای فلسفی که بعد از رنسانس اروپا بیشتر مطرح شد و غیره، به تمامی در آن‌گونه باورها تأکید بر مسائل انسانی بوده هیچ جنگ و کشت‌و‌کشتاری را به باورمندان خود توصیه نکرده‌اند و برعکس از صلح و آرامش انسانی سخن گفته و چگونگی راه رسیدن به آن را سفارش کرده‌اند. چرا که خواستار به‌دست گرفتن قدرت جامعه خود نبوده و بیشتر به فکر زندگی همراه با آرامش برای انسان‌های جامعه خود بوده‌اند.

کسانی که خود را مرتبط با ماوراء و پیامبر معرفی نکردند و گوشه چشمی برای به‌دست گرفتن قدرت بر مردم نداشتند با انتقال تفکرات و تجربیات انسانی خود به انسان‌های روی کره زمین برای زندگی بهتر و صلح، دوستی بین مردم جوامع را مطرح کردند.

آن‌ها توانستند برای پیشرفت انسانیت و برقراری عدالت اجتماعی و آزادی این حق غیر قابل انکار انسان، بسیار راهگشا باشند و همچنین با آموزه‌های خود اخلاق را به جوامع بشری هدیه دادند.

آن‌ها نظریات و فلسفه خود را برای آرامش، صلح و حق و حقوق انسانی در جوامع بیان کردند و تقاضای عبادت روزانه به‌خاطر آن راهنمایی‌های انسانی، از مردم نداشتند.

چرا که راهنمایی انسان‌ها برای زندگی در صلح و آرامش درونی خود و جامعه دیگر احتیاج به تشکر روزانه ندارد. ولی در گذر زمان تعدادی از افراد جوامع آموزه‌های انسانی آن‌ها را در دست گرفتند و دکانی برای درآمد اقتصادی خود درست کردند.

اما کسانی که خود را پیامبر می‌نامیدند برای همان قوانین نیم‌بند و تبعیض‌آمیز خدای‌شان و ایجاد ترس و وحشت از او چیزی به نام «جهنم» هم در کنار بهشت‌شان اختراع و به مردم ابلاغ کردند که اگر از خدا و رسولش اطاعت نکنید جایگاه‌تان در آن دنیا جهنم خواهد بود! و تا ابد در آنجا خواهید سوخت. حتی در بعضی از همین باورهای آسمانی انسان‌ها را زنده زنده می‌سوزاندند تا اینکه به بقیه افراد جامعه بگویند جهنم چگونه جایی است و اگر سر تعظیم به ایده‌های پیامبر و خدای او فرو نیاورید، این‌گونه در جهنم خواهید سوخت!

انسان را وادار کردند به‌خاطر وجود کسی یا چیزی در آسمان‌ها و زمین روزانه چندین بار وقت بگذارد تا از نعمات خدا و پیامبرش تشکر کند و هر روز در سرتاسر عمر این جملات را تکرار کند تا اینکه از اندیشه‌های پیامبر فاصله نگیرد و در خاطره و ذهن او جا بیفتد که اگر غذایی یا آبی و یا اینکه زندگی‌ای وجود دارد به‌خاطر لطف خدا و پیامبرش بوده است!

همان باورمندان آسمانی به افراد دیگر جامعه که باور پیامبر آن‌ها را نپذیرفتند اعلان جنگ دادند و شروع به قتل و کشتار آن‌ها کردند و اموال‌شان را مصادره کرده و به‌خاطر امیال خود، زن و بچه‌های آن‌ها را به‌عنوان غلام و کنیز به بردگی گرفتند. تمام این کارهای وحشیانه را قوانین خدایی نامیدند و آن قوانین را ثابت و غیرقابل تغییر ابلاغ کردند و گفتند که آدمی روی کره زمین توان تغییر در قوانین آسمانی را ندارد و انسان فقط باید از قوانینی که در کتاب‌های قدیمی آن‌ها وجود دارد در هر دوره و زمانی پیروی کند.

آن‌ها گفتند که آدمی حتی در زندگی نمی‌تواند برای خود برنامه‌ریزی کند چرا که خدای آن‌ها برای تک‌تک انسان‌های روی کره زمین قبل از تولدشان، برنامه‌ریزی کرده و کار انسان در زندگی فقط انجام فرامین دینی و اطاعت از پروردگار است.

بالاخره انسان تصمیم گرفت که برای مردم جامعه و پایان نزاع و کشت‌وکشتار کاری کند. آدمی متوجه شد که در صورت رواج باورهای نادرستی که از آسمان آمده‌اند! و از روزگاران قدیم وجود داشته‌اند نمی‌توان انتظار پذیرفتن حق آزادی فردی و اجتماعی را در جامعه داشت. چرا که تاریخ وجود باورهای آسمانی نشان می‌دهد، صلح بین ملل مختلف و برقراری عدالت اجتماعی که لازمه پیشرفت انسان‌ها در همه موارد اعم از علمی و اجتماعی بوده با وجود قدرت در دست باورمندان آسمانی امکانپذیر نیست.

حتی از باورمندان آسمانی نمی‌توان انتظار توزیع ثروت به‌طور عادلانه در جامعه را داشت چرا که دینداران ثروت موجود در جامعه را فقط به نفع خود و همپالگی‌هایشان و برای باور خود خرج می‌کنند.

از این‌رو انسان‌ها در نقاط مختلف جهان دست به کار شدند تا اینکه به‌نوعی آن باورهای آسمانی را در جوامع بشری کم‌رنگ‌تر کنند. آن‌ها ایسم‌هایی مثل سوسیالیسم، کمونیسم و غیره را برای به چالش کشیدن ادیان آسمانی به‌وجود آوردند.

خردمندان جوامع، ایدئولوژی‌ها را با توجه به نظرات مختلف در جامعه و احتیاجات انسانی به‌وجود آوردند تا برای بهبود زندگی انسان‌ها به‌کار گرفته شوند.

ولی نمی‌توان گفت که همه آن‌ها بی‌نقص بودند. به همین دلیل وقتی متوجه می‌شوند بعضی از قوانین در جامعه کار نمی‌کند آن را به‌راحتی تغییر می‌دادند و کسی جلوی آن‌ها را نمی‌گرفت که بگویند این قانون خدایی است و انسان نمی‌تواند آن را تغییر دهد. هر چند که بعضی از آن ایسم‌ها مورد اقبال جمعی قرار نگرفتند و از رده خارج شدند.

ولی در مجموع انسان زمینی فهمید که با قوانین غیرقابل تغییر که گفته شده بود آسمانی است، نمی‌توان قرن‌های زیادی روی زمین زندگی کرد به همین دلیل انسان‌ها بر آن شدند که بدون هیاهو و کشتار، قوانینی را برای زندگی اجتماعی بنا بر وضعیت جغرافیایی و فرهنگی هر محدوده‌ای تعیین کنند.

کمونیسم از جمله باورهای زمینی بود که در مسیر خود موفق نشد. شاید با خواندن کتاب‌های آن‌ها نتوان اشکال جدی و یا قانونی برای اندرزهای آن پیدا کرد.

اشتباه از آنجا شروع می‌شود که همان باور، اساس حاکمیت یک منطقه شده و فردی که سکان را به دست می‌گیرد و حتی مکان جغرافیایی منطقه نیز بسیار مهم است. اگر برای گسترش باور زمینی از شگردهای باورهای آسمانی استفاده کنیم حتماً با انتقادات زیادی روبه‌رو شده و به مرور از هواخواهان آن باور کاسته می‌شود، ولی کسی نمی‌تواند با باور آسمانی چنین برخوردی بکند چون تهدید جانی برای او به دنبال دارد. همان‌طور که گفته شد سزای ارتداد در ادیان آسمانی مرگ است ولی برای روی برگرداندن از باورهای زمینی چنین مجازاتی تعیین نشده است. از این نکته درمی‌یابیم که افکار و قوانین انسانی زمین خیلی بهتر از قوانین آسمانی عمل می‌کنند، چرا که مسئله خود مردم هستند و تضاد انسان‌ها با خرد جمعی حل می‌شود نه اینکه از تفکرات یک نفر که در اصل به دنبال گرفتن قدرت جامعه است، قوانین آسمانی به‌وجود آید.

شاید این پرسش برایتان پیش آید که چرا سیستم کمونیستی که باوری زمینی است برای در دست داشتن قدرت از همان شگرد باورهای آسمانی استفاده کرد؟

باید توجه داشته باشید که مطرح‌کنندگان روش کمونیستی کسانی مثل «مارکس» و «انگلس» هستند که در پی گرفتن قدرت در جوامع نبودند و فقط گمان می‌کردند که نظرات آن‌ها برای زندگی بشر روی کره زمین مفید است.

ولی کسی مثل «لنین» که در پی به دست گرفتن قدرت در روسیه تزاری بود به نوعی سرنوشت انقلاب آن کشور را عوض و خود را رهبر انقلاب معرفی می کند و در واقع انقلاب را از دست مردم خود می دزد. لنین با دادن تئوری و برپا کردن آشوب در جامعه آن زمان روسیه، رهبری انقلاب را در سال ۱۹۱۷ میلادی که در دست حزب «منشویک» به رهبری «تروتسکی» بود از دست او در می آورد و خود را رهبر انقلاب روسیه به جهان معرفی می کند و در پی آن قدرت روسیه را به دست می گیرد و شروع به کشتن و حذف مخالفین انقلاب روسیه می کند.

بعد از مرگ لنین رهبری به کسی به نام «استالین» می رسد. او می خواست قوانین کمونیستی را هر چه زودتر با زور و اعمال قدرت در جامعه جلو ببرد و برای این کار نظریات خود را از همه برتر می دانست و هر کاری که می خواست می بایست انجام می شد.

در نهایت آن گونه شیوه برخورد با مردم، باعث فروپاشی شوروی سابق می شود. تا همین جا در مورد این موضوع بسنده می کنیم چون بحث این کتاب در مورد انقلاب روسیه نیست. البته باید گفت که همیشه و هر جا که انقلابی اتفاق می افتد رهبری آن خود را داناتر از بقیه افراد جامعه می داند و به طور معمول سرانجام آن ها خودرأیی و یک سونگری می شود.

انقلاب هایی که به رهبری یک نفر انجام شده، چه آسمانی و چه غیر آسمانی سرانجام به خودرأیی می رسد. مثلاً در مورد محمد پیامبر اسلام با وجود ارتباطش با آسمان ها، در آیات قرآنی که خدایش برای او می فرستد در همه موارد هوایش را داشته است!

او در صورت انجام کارهای غیر متعارف در جامعه، آیه و سوره ای از قرآن می آورد و بیان می کرد که این حق را از طرف خدا گرفته است. خوابیدن با کنیزانش و همین طور دل باختن به زن پسر خوانده اش، نمونه هایی از این موارد هستند.

عایشه زن سوگلی محمد در جمله ای کوتاه همه این موارد را بیان می کند. به محمد می گوید که این خدای تو چقدر تو را دوست دارد. هر کاری که دلت می خواهد انجام می دهی و بعد آیه اش را برایت می فرستد!

در دنیای کنونی آدم ها به مسائل جمعی توجه بیشتری دارند و باورهای آسمانی در زمان حال به اندازه احتیاج مردم جهان قوانین و رهنمود ندارد تا اینکه بتواند گرداننده امور روزمره آن ها باشد.

حتی باورمندان به خدایی که در آسمان ها جای دارد سعی کرده اند در کشورهایی که قدرت را با دروغ و ریاکاری به دست گرفته اند مجلسی را برای تفسیر قوانین دینی به وجود آورند تا اینکه غافله را نبازند و چیزی درهم به نام قانون به مردم جامعه تحویل دهند و بگویند ما مجلس قانون گذاری داریم.

کشورهایی که نوعی از مذهب را سرلوحه خود برای حکومت بر مردم قرار داده‌اند، نمی‌توانند مجلس قانون‌گذاری واقعی داشته باشند چرا که محدوده قانون‌گذاری و اعتقاد این نوع نگاه به حاکمیت، به‌ویژه دیدگاه شیعی این است که همه مسائل کشور باید به صلاح‌دید امام و یا ولی فقیه باشد! چرا که مردم صغیر هستند و باید ولی داشته باشند! آن‌ها تمام قدرت جامعه را به‌دست یک نفر می‌سپارند و بقیه فقط شنونده اوامر او هستند. چطور می‌توان گفت، این‌گونه کشورها می‌توانند مجلس قانونگذاری مردمی داشته باشند؟!

در آن مجلس هیچ قانونی بدون در نظر گرفتن قوانین اصلی و پایه‌ای دین به تصویب نمی‌رسد. مثل این می‌ماند که از قبل پایه اصلی قوانین کشوری را به اعضای مجلس گفته و به آن‌ها امر شود که؛ فقط می‌توانید در این چهارچوب قانون‌گذاری کنید نه بیشتر تا از راه قوانین آسمانی که دکان ما است خارج نشوید. چنین مجالس قانونگذاری به هیچ‌وجه نمی‌توانند برای انسان‌ها قوانینی را تصویب کنند که از دیدگاه قدرت‌طلبان دینی خارج باشد.

حتی در بعضی از کشورها که باورهای آسمانی نفوذی هرچند اندک در حاکمیت جامعه دارند اما همچنان سعی می‌کنند که بر قوانین مجالس قانونگذاری اثر بگذارند تا اینکه باعث نشود دکان و درآمد آن‌ها بی‌مایه بماند. باید گفت در دنیای کنونی که در قرن بیست و یکم است، شاید به‌ندرت کشوری را در جغرافیای جهان پیدا کنید که نفوذ باورهای آسمانی روی آن منطقه نباشد و قوانین انسانی بدون در نظر گرفتن قوانین دینی وضع شود. باورهای آسمانی به‌خاطر طولانی شدن عمرشان بین انسان‌های روی کره زمین و دست گذاشتن روی اصلی‌ترین ضعف انسان‌ها توانستند تأثیر خود را در تار و پود ما بگذارند تا آنجا که حتی اگر در خلوت خود به باوری برسیم که خدا و دین را زیر سؤال ببرد، نمی‌خواهیم و یا در واقع نمی‌توانیم به‌راحتی آن را در جامعه مطرح کنیم و به خود می‌گوییم که شاید ما توان درک آن را نداریم و یا اینکه نمی‌خواهیم بپذیریم که زندگی انسانی یک آغاز و پایانی دارد و دیگر هیچ.

آدمی در عمق وجود خود می‌خواهد که سخنان ادیان درست باشد و فرا رسیدن مرگ، پایان همه چیز برای انسان نباشد. رمز موفقیت باورهای آسمانی این است.

تقریباً همه مردم می‌توانند متوجه شوند که در دنیای کنونی نمی‌توان با قوانینی زندگی کرد که باورهای آسمانی در قرن‌ها قبل به مردم آن‌زمان معرفی کرده است. همه قوانین انسانی باید رو به تکامل داشته و بر مبنای زمان خویش پایه‌گذاری شوند نه اینکه بدون هیچ تغییر و بازنگری مورد استفاده قرار گیرند. به‌یقین چنین جوامعی رشد اجتماعی و علمی نخواهند داشت چون قوانین گذشته همچون سدی مانع رشد علم در جوامع بشری شده و همه مسائل را با تفکرات آدم‌های قدیم برآورد می‌کند و تحمل شنیدن یافته‌های جدید و مسائل تجربی علم را نخواهد داشت.

انسان‌ها براساس پاسخ به خواسته‌های خودشان، رشته‌ای به‌وجود آوردند به نام «فلسفه» و افرادی به نام فیلسوف در پی یافتن روشی برای راحتی زندگی آدمی و پاسخ منطقی و قانع‌کننده به پرسش‌های بی‌کران انسان‌ها بر اساس مسائل واقعی بودند. آن‌ها با کمک رویا و خیال در صدد پاسخ به سؤالات مردم نبوده و همچنین برای زندگی انسان‌ها در کنار یکدیگر بهترین روش ممکن را در زمان خود ارائه کردند که به‌درد زندگی زمینی انسانی بخورد. فرق اندیشه و رهنمودهای زمینی به نام فلسفه که اندیشمندانی برای کمک به رشد و پیشرفت در تمدن انسانی به مردم پیشنهاد کرده‌اند و باورهای آسمانی، اینست که انسان به‌راحتی و بدون ترس از فیلسوفان می‌تواند از نظرات آن‌ها انتقاد کند و یا اینکه نظریات آن‌ها را بدون ترس از عواقبش قبول نکند.

ولی اگر کسی به باورهای آسمانی شک کند و آن را قبول نکند آن فرد را «کافر» می‌نامند و مجازات کافر طبق قوانین آسمانی مرگ است و به پیروان باورهای آسمانی این حق داده می‌شود که کافر را فقط به دلیل قبول نکردن باور آن‌ها از صفحه روزگار محو کنند! و پاداش کسانی که در جامعه این‌گونه جنایات را انجام می‌دهند بهشت خیالی موعود است!

در کشورهایی که دموکراسی وجود دارد پیروان تمام باورها چه آسمانی و چه زمینی می‌توانند برای سهم بردن در قدرت، حزب تشکیل دهند و هر فرد در جامعه بنا بر سلیقه شخصی می‌تواند به این احزاب گرایش داشته باشد و به آن‌ها رأی دهد.

در این کشورها برای مشارکت در قدرت لازم نیست اکثریت آرا را به‌دست آورد و یک تنه تمام قدرت را قبضه کرد. مبنای این است که هر حزبی می‌تواند با داشتن چند درصد از آرای مردم در سیستم حاکمیت آن کشور نماینده داشته باشد.

این کار و روش تضمینی است تا حزبی که بیشترین آرا را به‌دست آورده فقط از طریق باور و اعتقاد خود در جامعه اعمال قدرت نکند و احزاب دیگر فقط نظاره‌گر باشند.

ولی در کشورهایی که باوری آسمانی قدرت حاکمیت را به‌دست گرفته باشد اصلاً اجازه نمی‌دهند احزابی با تفکرات فلسفی تشکیل شوند تا از حق و حقوق مردم حرفی بزنند و بدون در نظر گرفتن فرامین آسمانی خاص کشور، موضوعی را مطرح کنند که حتی ذره‌ای با اعتقادات و باور حاکمان زاویه داشته باشد.

مطمئن باشید به هیچ وجه اجازه نخواهند داد و اگر حزب یا گروهی اجازه فعالیت بگیرد حتماً باید آن باور آسمانی حاکمیت را یدک بکشد وگرنه اجازه فعالیت به آن‌ها داده نمی‌شود و افراد وابسته به آن حزب کارشان به زندان و شکنجه و اعدام کشیده می‌شود.

در حال حاضر در کشورهایی که حاکمیت آن به‌طور مطلق در دست نوعی باور آسمانی است مثل کشورهای خاورمیانه، آشکارا می‌توان این مسائل را مشاهده کرد.

می‌خواهیم بگوییم کشورهایی که یکی از باورهای آسمانی در سیستم حکومتی‌شان نفوذ دارد علاوه بر اینکه کمک زیادی به جامعه بشری نکرده‌اند بلکه باعث هرج و مرج و صدور تروریسم در این طرف و آن طرف جهان شده‌اند. این‌گونه باورها تا کنون مشکل و سد راه آدم‌ها برای به‌دست آوردن حق طبیعی خود یعنی آزادی بوده‌اند و تا امروز مبارزه برای تغییر این وضعیت ادامه داشته است.

باورهای آسمانی علاوه بر اینکه جلوی تصمیمات جمعی برای قانونگذاری بر مبنای نیاز واقعی انسان را می‌گیرند سعی می‌کنند که شخصیت انسان را از درون خالی کنند و هویت را از او بگیرند و با آموزش‌های خود به انسان بفهمانند که تو قائم به ذات خود نیستی یعنی در زندگی هیچ کاره‌ای و تمام تصمیمات زندگی تو را خدا از قبل گرفته و فقط ما رهبران دینی می‌توانیم فرمان خدا را به انسان ابلاغ کنیم و شما آدم‌ها تنها از طریق عبادت خدا و پیروی از رهبران مذهبی زمانه خود، می‌توانید به بهشت وعده داده شده برسید و در غیر این صورت جایگاه انسانی که راهی غیر از راه رسولش برود در قعر جهنم است.

مثالی می‌آورم در نظر بگیرید فردی به یکی از باورهای آسمانی مثل اسلام اعتقاد می‌آورد. به او می‌گویند اگر می‌خواهی مسلمان درستی باشی و جایگاهت در بهشت باشد دروغ بگویی ولی در مواردی مجاز هستی و می‌توانی و آن موارد را چنین توضیح می‌دهند؛ دروغ به دشمن، دروغ مصلحتی و دروغ به زن. همه راستی و درستی زندگی آدمی را این سه نوع دروغ تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.

باید بگوییم که در قوانین دین اسلام این‌طور آمده که هر فرد غیرمسلمان، «کافر» محسوب و هر کافری دشمن مسلمانان تلقی می‌شود. پس می‌توان به تعداد خیلی زیادی از مردم دروغ گفت چون آن‌ها همه کافر و دشمن اسلام هستند.

به کارهای «داعش» در چند سالی که قدرت را در گرفته بود، توجه کنید که در اروپا به قصد کشتن مردم بیگناه چه بمب‌گذاری‌هایی می‌کرد تا اینکه بتواند به قول اسلام وحشت بین کافران به‌وجود آورد و یا اینکه تجارت اشیاء عتیقه را به‌دست گرفته بود، چون اعتقاد داشت طبق قوانین اسلام نشانه‌ای از کافران است و وجود آن اشیاء یادآور شرک است و باید نابود یا اینکه به کافران فروخته شود و پولی را که از فروش آن‌ها به‌دست می‌آید برای اجرای قوانین اسلام علیه کافران هزینه کرد.

دوم دروغ مصلحتی، اگر کاری کرده باشی که خلاف عرف اجتماع باشد و رو شود، می‌توانی آن را با حاشا کردن از سر خود باز کنی چرا که آبروی مؤمن واجب‌تر است و اگر مؤمن خطایی کند می‌تواند در خفا از خدایش طلب بخشش کند و لازم نیست آبرویش را با انتشار خبر فساد اخلاقی و یا دزدی در بین مردم خدشه‌دار کرد.

سوم دروغ به زن چه در مسائل مالی و چه غیراخلاقی. خودتان فکر کنید این چنین جامعه‌ای چگونه می‌تواند مسائل جهانی را حل و خود را پرچمدار جهان آزاد و صلح اعلام کند!

در ضمن از اعتماد بین انسان‌ها چه می‌ماند تا اینکه بتوانند دنیا را مکان بهتری کنند و صلح جهانی بدون ریا و دروغ برقرار شود. به این خاطر می‌گویم تا زمانی که مردم به باورهای به اصطلاح آسمانی روی خوش نشان می‌دهند، امکان ندارد صلحی در جهان برقرار شود.

باید توان مطرح کردن اشکالات ریشه‌ای در جوامع خاورمیانه را داشت. هر چند که با مقاومت سرسختانه حکومت این مناطق روبه‌رو خواهیم شد. آن‌ها همواره سعی می‌کنند بنا بر مصلحت خودشان واقعیات تاریخی باور خود را مخفی کنند.

وجود قدرت‌طلبان در رأس حاکمیت، باعث ایجاد مشکلاتی در زندگی روزمره مردم آن کشورها شده و در دنیای امروزی که با پرده‌برداری از واقعیات جهان توسط علم و انتقال تجربیات علمی به مردم احاطه شده، خرافه و خدافروشان توان حل مسائل و مدیریت جوامع دنیای کنونی را ندارند.

چون آن تفکرات و باورها، قوانینی به نفع آزادی‌های اجتماعی برای زن و مرد ندارد. حتماً شما از قوانین تبعیض‌آمیز آسمانی بین زن و مرد خبر دارید. باورهای آسمانی بین زن و مرد تفاوت عمده قائل هستند و زن را در مالکیت مرد قرار داده‌اند و او را به‌عنوان یک انسان آزاد و دارای اراده تعریف نکرده‌اند. از این رو نباید از آن‌ها انتظار کوچکترین آزادی و برابری اجتماعی برای انسان‌های جامعه داشت.

بر اساس باورهای دینی شما نمی‌توانید برای زندگی خود برنامه‌ریزی کنید و باید دوران زندگی را با انتظار کشیدن برای مرگ همراه با خضوع و التماس به درگاه خدا جهت بخشش گناهاتتان در آخرت، سپری کنید چرا که در دین آن‌ها، خدا خود را شکنجه‌گر سخت‌دلی معرفی کرده است که اگر به دستورات پیامبر او گوش نکرده باشید مرتکب گناه بزرگی شده‌اید و بعد از مرگ بدون حق اعتراض انسان را روز و شب به خاطر آن شکنجه می‌دهند!

آخر این چه باوری است که مردم دنیای کنونی کماکان به دور آن جمع شده‌اند؟ آیا واقعاً با تمام مصائبی که این باورهای آسمانی برای انسان‌ها به‌وجود آورده‌اند وقت آن نرسیده که دیگر اجازه حکمرانی در منطقه‌ای را نداشته باشند؟

این کار همدلی و همفکری جمعی و جهانی را می‌طلبد. هر چند که در طول تاریخ معتقدین به این نوع باورها کمتر و کمتر شده‌اند ولی کماکان تعداد آن‌ها و حامیان اقتصادی آن‌ها زیاد است و به کمک همین اقتصاد خوب، برای ماندگاری خود و نفوذ در انسان‌ها تلاش می‌کنند.

آیا چنین باورهای آسمانی می‌توانستند به تکامل انسان کمک کنند یا اینکه بنا بر آموزش‌ها و قوانین خود، بیشتر باعث کند شدن پیشرفت انسان می‌شدند؟

پیروان این باورها با ترویج خرافات و داستان‌های قدیمی که برای گذراندن شب‌های دراز زمستان ساخته شده بود و تحریف کتاب‌های بی‌پایه و اساس فقط بر مبنای روایات که هیچ منبع درستی هم ندارد و با اغراق و نقل سینه به سینه، مکتوب شده بود همیشه سعی می‌کردند به نوعی جلوی علم تجربی انسان را بگیرند.

به آموزش‌های دینی و مذهبی در مورد اخلاق در جامعه خوب دقت کنید. هر چیزی را که برای انسان نشاط‌بخش و باعث اعتماد به نفس بیشتر او می‌شود بد دانسته و هر آنچه را که باعث ضعف و ناتوانی انسان می‌شود پسندیده می‌دانند تا اینکه کسی نتواند با به‌دست آوردن اعتماد به نفس، جلوی دکان کاسبی یعنی خرافه و خدافروشی آن‌ها را بگیرد.

همه می‌دانیم وقتی انسان دچار ضعف می‌شود اعتماد به نفس یا همان خودباوری در او ضعیف می‌شود و احتیاج به همدلی و راهنمایی دارد. درست در این مواقع مبلغان و باورمندان آسمانی به میدان پا می‌گذارند تا از ناتوانی انسان سود برده و آدمی را مدیون خود کنند و در نهایت اگر از بحران خارج شوید می‌گویند، کار و خواست خدا بوده و ما از او خواستیم و او دعا‌های ما را پذیرفت! تا با این رفتار آدم را به خود وابسته کنند و یا اگر مسئله تا مدتی حل نشد سفارش می‌کنند که در مقابل خدا گریه و زاری و سجده کن تا اینکه شاید دلش به رحم آید و از سر تقصیراتت بگذرد و مشکلاتت را حل کند!

خلاصه به هر شکل می‌خواهند به تو بقبولانند که به‌عنوان یک انسان توان هیچ کاری را نداری و این مسائل از قبل در تقدیر تو نوشته شده و هیچ کس جز خدا توان تغییر آن را ندارد!

«فریدریش نیچه» فیلسوف آلمانی در مورد اخلاق در جوامع با باورهای آسمانی به‌ویژه در مسیحیت، چنین گفته است؛ اخلاق موردپسند ادیان آسمانی، بنا بر وضعیت اقتصادی مردم جامعه تعریف شده و با اقتباس از رفتارها و خلیات مردم، درست و غلط را در رفتار اجتماعی بیان می‌کنند. همچنین برای اینکه حمایت مردمی بیشتر داشته باشند به شرایط مردم توجه کردند و از آن اخلاق و رفتاری به اسم اخلاق مذهبی برای مردم جامعه ایجاد کردند. مثلاً فقیر بودن، گریه و زاری کردن، تهیدستی و نیازمند بودن را پسندیده و روا دانسته‌اند! ولی شادی و جشن، خنده، رقص و خوب خوردن را ناروا و جزو حرکات گناه‌آلود به‌شمار آورده‌اند. همین‌طور وقتی کسی توان تلافی جفایی را که بر او شده نداشته باشد اسمش را بخشش گذاشته‌اند.

آشوب

یکی از مسائلی که باورهای آسمانی سود بسیاری از آن می‌برند ایجاد آشوب و ناآرامی در مناطق زیر سلطه و همچنین مناطقی است که در آنجا حاکمیت دارند. آن‌ها با آشوب‌آفرینی تلاش می‌کنند افکار جهانیان را به هر قیمتی به خود جلب کنند. یا اینکه به بحران‌هایی که از قبل وجود داشته، سمت و سو می‌دهند و از آن آشوب‌ها بسیار سوءاستفاده می‌کنند. به جای اینکه سعی کنند انسان‌ها را به صلح و آرامش دعوت کنند، بلکه برعکس به کمک یک طرف از مخاصمه می‌روند به‌ویژه اگر آن طرف با تفکرات ذهنی آن‌ها همراه باشد و با دمیدن بر آتش اختلاف، سعی بر شعله‌ور ساختن هر چه بیشتر آن دارند و به تنها چیزی که فکر نمی‌کنند از دست رفتن جان‌های بی‌گناه در جنگ‌ها است.

چرا که این رفتار یکی از بهترین روش‌ها برای تبلیغ و انعکاس باورهای خود در سطح بین‌المللی است. وقتی توانستند توجه مردم جهان را با استفاده از آن آشوب‌ها به عقاید خود جلب کنند، از یک طرف درگیری کاملاً حمایت می‌کنند تا اینکه نگذارند آن شرها و آشوب‌ها آرام شود.

اگر کسی یا کسانی بخواهند آن ناآرامی‌ها و آشوب‌ها را آرام کنند به میدان آمده و کاری می‌کنند که آتش بحران به وجود آمده شعله‌ورتر شود.

درست در شروع کار باورهای آسمانی بود که برای معرفی خود از آشوب در جامعه استفاده کردند. آن‌ها از ناآرامی سود بسیاری می‌برند زیرا باعث می‌شود آوازه و باورشان خیلی زود در جامعه بپیچد و مردم را به سمت انتخاب راه و مسیر بکشاند.

مثل چندی پیش که برخورد بین فلسطینیان و اسرائیلی‌ها انجام شد و تا الان هم که این کتاب در حال نگارش است، آن درگیری‌ها ادامه دارد. باورمندان اسلامی با مظلوم قرار دادن فلسطینی‌ها از بابت کشته‌های زیاد اعم از زن و بچه و پیر و جوان توسط اسرائیل که به تجهیزات پیشرفته نظامی مجهز است احساسات مردم دنیا را تحریک کردند.

رهبران باورمند اسلامی کوچکترین توجهی به آمار کشته‌ها نداشتند. بهترین کمک آن‌ها به مردم بی‌دفاع غزه خاموش کردن آتش جنگ بود که برای آن‌ها کاری نداشت ولی نه تنها جنگ را آرام نکردند بلکه برای مقاصد خود بر شعله‌های آن دمیدند. کار تبلیغاتی آن‌ها باعث شکل‌گیری راهپیمایی‌هایی در این طرف و آن طرف دنیا در حمایت از مردم غزه یا فلسطین شد و رهبران مسلمان گفتند که این اسلام و مسلمین هستند که مظلوم واقع شده‌اند.

حتما اطلاع دارید که چندی پیش اعراب و اسرائیل در حال رسیدن به توافقاتی بودند که شاید می‌توانست بعد از سال‌ها درگیری آرامش نسبی را به منطقه برگرداند ولی رهبران اسلامی ایران این دستاورد را به نفع خود و باورهای اسلامی خود ندیدند و دوباره، کاری کردند که شعله جنگ بیشتر از پیش برافروخته شود.

در جنگ‌های نابرابر، رهبران مسلمانان به‌خوبی می‌دانند که به‌قطع و یقین تعداد بیشتری از فلسطینیان به‌خاطر نداشتن تجهیزات مدرن کشته می‌شوند و این همان هدفی است که به‌دنبال آن هستند چون می‌دانند کشتن آدم‌ها به‌ویژه کودکان، زنان و پیران نزد هیچ انسان، جامعه و نظامی قابل قبول نیست. آن‌ها برای مظلوم‌نمایی در جهان احتیاج به آمار بالای کشته‌شدگان انسانی دارند تا اینکه احساسات مردم جهان را جریحه‌دار و توجه آن‌ها را به باور خود جلب کنند و بگویند این مسلمانان هستند که کشته می‌شوند.

آن‌ها تا سرحد کر شدن، در بوق و کرنا کردند که آهای آدم‌های آزادی‌خواه موضع‌تان را مشخص کنید چون اسرائیل دارد مردم مسلمان را می‌کشد و همچنین با مطرح کردن باور و مظلومیت خود و ادعای برحق بودن موضع و باورشان، می‌خواهند نشان دهند که جنگ‌طلب نیستند.

اما شیعیان هم در نوبت خود با همزادپنداری از داستان‌سرایی که در مورد «حسین» کرده بودند به میان آمدند و تلاش می‌کنند به مردم جهان بگویند ببینید ما برای انسان‌ها و صلح جهانی حاضریم مهمترین افرادمان را فدا کنیم.

با اینکار و جلوه دادن مظلومیت خود عقیده شیعی را بیشتر بین مردم جهان به نمایش می‌گذارند و خود را بیشتر مطرح می‌کنند.

چند کشور در جهان می‌خواستند سعی کنند آتش‌افروزی‌ها را خاموش کنند ولی مسلمانان سودجو مثل رهبران ایران، با دادن اسلحه و امکانات جنگی و بدون توجه به جان انسان‌ها فقط برای مطرح کردن خود، از زیر به آتش جنگ می‌دمیدند و نمی‌گذاشتند این آتش خاموش شود.

این یکی از روش‌های تبلیغاتی باورهای آسمانی برای نشان دادن مظلومیت و انتشار باورهای آسمانی خود در بین مردم جهان است.

البته اوضاع مسیحیت هم بهتر از اسلام نیست. وقتی تاریخ آن‌ها را که تا چندی پیش حاکمیت بعضی از کشورها و تسلط کافی بر بقیه مردم اروپا را داشتند مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که به‌مراتب بدتر از مسلمانان بودند و جنایات وحشتناکی با ایجاد آشوب انجام دادند.

اگر جنگ دوم جهانی را دقیق‌تر بررسی کنیم با اینکه می‌گویند منشأ آن جنگ چیزی دیگری بود ولی سکوت ظاهری کلیسا در آن زمان و کمک‌های پنهانی‌اش به تفکرات جنگ‌طلبانه و آشوب‌آفرین، در آن حد و اندازه را باید

زیر سؤال برد و توجه داشته باشید که در آن زمان برای کلیسا کار زیاد سختی نبود که آتش جنگ را خاموش کند تا باعث از بین رفتن آن همه انسان و خرابی نشود.

ولی کلیسا علاوه بر اینکه سکوت کرد تازه در این فکر بود که شاید مسیحیت با این کار یعنی جنگ و خونریزی بتواند محدوده‌ی تسلط خود بر انسان‌ها را در جهان توسعه دهد. به همین دلیل به آشوب ایجادشده به نوعی دامن می‌زد. با این مثال می‌توانید حدس بزنید کارهایی که از این باور آسمانی سر می‌زند می‌تواند چقدر جنایتکارانه و آشوب‌برانگیز باشد.

اوضاع یهودیان جهان را از بابت ایجاد آشوب و توجه دیگران به باور خود و مظلوم‌نمایی در برابر مردم جهان و همچنین خودبرتري، بنا بر آموزه‌های دینشان را همه‌ی مردم دنیا تقریباً با کمی بالا و پایین می‌دانند که آن باورمندان آسمانی در طی دوران‌های مختلف تاریخ چگونه عمل کرده‌اند.

در مجموع می‌خواهیم بگوییم تمام روش‌های باورهای آسمانی با اقتباس از یکدیگر راهشان را در بین مردم منطقه خود باز کرده‌اند چرا که به باورهایشان «ادیان ابراهیمی» می‌گویند که منشأ اولیه ادیان آسمانی بعدی با فاصله زمانی زیاد از یهودیان بوده است.

در گذر زمان افرادی در مناطق دیگر با استفاده از فکر اولیه یهودیان و با اضافه و یا کم کردن سلايق و خواست مردم منطقه، برای به‌دست گرفتن راهبری مردم، به‌خود عنوان پیامبری دادند. درست همانند روش‌های باور یهودیان.

جن و شیطان در باور آسمانی

«جن و پری» و موجودی به نام «شیطان» در باورهای آسمانی جایگاه بسیار مهمی دارند. پایه‌گذاران ادیان آسمانی و الهی برای ترساندن پیروان خود از این کلمات زیاد استفاده می‌کنند. البته آن خیالات انسانی که در زمان ترس و احساس ضعف و گاهی به دلیل اختلالات هورمونی، می‌بینید و یا صدایی می‌شنوید، توضیح علمی دارد. آن‌ها از این موضوعات استفاده کردند و در کنار آن داستان‌هایی برای واقعی بودن آن‌ها ساختند و به انسان می‌گویند آن‌ها به سمت تو می‌آیند تا اینکه تو را به گناه وادار کنند و یا بترسانند و حتی در بعضی از موارد حرف خنده‌دارتری می‌زنند. مثلاً می‌گویند روح فلان کس سراغت آمده.

دقت کنید در ادیان ابراهیمی چقدر در مورد آن‌ها صحبت شده که خیلی از افراد کاملاً به جن و شیطان ایمان آورده‌اند و برای رفع و دفع چیزی که وجود ندارد دست به هرکاری می‌زنند.

در دنیای کنونی ثابت شده هرگونه حرف و رفتاری که در سن کم به کودکان انتقال داده شود، آن‌ها با تخیلات خود آن را واقعی‌سازی می‌کنند و تا مدت‌های زیادی این تفکرات همراه آنان خواهد بود.

اگر افراد در سن بالاتر بنابر اعتقادات خود به وجود جن و پری و شیطان باور دارند به یقین افکار کودکی خود را در سنین بالاتر به آن تخیلات ربط داده و راحت‌تر خرافات مذاهب را می‌پذیرند.

چیزی که باورمندان آسمانی برای دکان خود نیاز دارند پذیرش وجود جن و شیطان در بین آدم‌های زنده است. چرا به چنین خرافاتی دامن می‌زنند؟

بعضی از آدم‌های ساده‌اندیش و معتقد به باورهای آسمانی آن توهّمات خرافی را کاملاً می‌پذیرند و اسباب درآمد اقتصادی روزانه گردانندگان دکان باورهای آسمانی می‌شوند. آن‌ها از این بابت هم پول خوبی به جیب می‌زنند.

درآمدزایی از این راحت‌تر مگر می‌شود! مثل سرکتاب‌گیری، احضار روح، فالگیری و غیره که خود از آن بهتر از من خبر دارید.

پس وقتی می‌گوییم که باورمندان آسمانی اگر سوار بر گرده مردم شوند دیگر به راحتی پیاده نخواهند شد به همین دلایل است. درآمد مالی بسیار بالا و جایگاه اجتماعی خیلی خوب، بدون نیاز به کار مفید در جامعه و به دست آوردن پول خوب از خرافه‌فروشی دستاورد بزرگی است.

قهرمان‌سازی

در مورد کشته‌شدگان پیروان مذاهب و این که چگونه قهرمان‌سازی می‌کنند، چون رویا‌پروری و قهرمان‌سازی، در نظر انسان زمینی به‌خاطر وجود ظلم از طرف حاکمان، نابرابری‌های اجتماعی و بی‌عدالتی‌ها بین جوامع بسیار قابل توجه است.

قهرمان‌پروری در بین جوامع جهان جایگاه خاصی داشت. مثلاً در مسیحیت، عیسی را قهرمان بشریت معرفی کرده‌اند. در اسلام خیلی از رهبران دینی خود را قهرمان نامیدند و تقریباً در تمام موارد بسیار غلو شده است. آن‌ها به دروغ برای دکان خود چنان قصه‌هایی با اقتباس از داستان‌های خیالی قدیمی درست کرده‌اند که آدمی را به حیرت وا می‌دارد.

با این شگرد توانستند مردم را دور آن قصه‌ها جمع کنند و با تأثیر روی احساسات مردم، کاری کردند که مردم به‌خاطر همان قهرمانان، به سر و سینه خود بزنند! آنقدر آن قصه‌ها را در اجتماع مطرح کردند که به‌سختی می‌شود آن داستان‌های خیالی را از ذهن مردم پاک کرد و آنچنان جایگاهی دارد که باعث می‌شود حتی افراد در خلوت خود سؤالی در مورد آن جریان به ذهنشان خطور نکند.

دین و تمدن

ما تا کنون از طرف مبلغان باورهای آسمانی این جمله را بسیار شنیده‌ایم که؛ دین با خود برای انسان تمدن آورده است!

واقعیت امر این است که این دین بود که توانست از تمدن مردم سود ببرد و به خود شکل دهد و می‌توان گفت که دین با باور خدایی سوار بر تمدن انسانی شده است.

اگر دین خود را بر تمدن بشری سوار نمی‌کرد و از موارد لازم تمدن بهره نمی‌برد اقبال آن را پیدا نمی‌کرد که خود را گسترش دهد.

مطمئن باشید اگر ادیان موجود در جهان خود را به سیطره مناطق متمدن شده نمی‌کشاندند اصلاً ماندگاری پیدا نمی‌کردند. مثل خیلی از موارد که خود باورمندان آسمانی اعتراف می‌کنند که با تسلط بر امپراتوری‌های بزرگ مثل ایران و رم توانستند وجود خود را اثبات کنند و اگر اینچنین نمی‌شد حتماً به فراموشی سپرده می‌شدند.

مثلاً خدافروشان در تبلیغاتشان می‌گویند که خدا ۱۲۴ هزار پیامبر برای انسان فرستاده و یکسری اسم هم برای آن افراد داستان‌های خود دارند. حتی اگر این افراد حقیقی بوده باشند و یا آن حرف‌ها را درست بدانیم

پس چرا از پیامبران دیگری که با خود دین و مرامی برای راهنمایی مردم آورده بودند هیچ اثری وجود ندارد؟ دو احتمال وجود دارد؛

یک اینکه ممکن است همه حرف‌ها قصه و داستان باشد. می‌توان گفت این درست‌ترین احتمال است.

دوم اینکه در آن زمان هیچ تمدنی شکل نگرفته بود تا اینکه آن‌ها با بهره‌وری از تمدن شکل گرفته آیین خود را توسعه بدهند.

اما فکر کنید چرا اقبال فقط به سه دین روی کرده با توجه به اینکه تا کنون همین ادیان به وجود آورنده مشکلات برای انسان‌ها بودند و با جنگ و خونریزی، دزدی، تجاوز، شکنجه، غارت و چپاول، بردگی، دروغ و زورگویی توانستند ماندگاری داشته باشند.

مواردی را که اندیشمندان این حوزه علمی برای ظهور یک تمدن لازم می‌دانند نام می‌بریم: ۱. زندگی اجتماعی ۲. داشتن خط نوشتاری ۳. داشتن قانون اجتماعی ۴. داشتن معماری ۵. داشتن هنر.

اگر مردمی در جایی از دنیا به این پنج مورد در روابط انسانی خود رسیده بودند، طبق گفته نظریه پردازان متمدن به شمار می‌آمدند. مثل ایرانیان که در دوره‌های بسیار قبل از اسلام با توجه به شواهد تاریخی و به جای مانده در

ایران، از اقوام متمدن بودند یا رم باستان خیلی قبل از مسیحیت و حتی مصر خیلی قبل از موسی (اگر چنین شخصی به صورت واقعی وجود داشته) به تمدن رسیده بودند.

باید گفت که دین جریانی تمدنی نیست و فقط به عنوان یک جریان تاریخی می توان آن را مطرح کرد. اگر به دین اسلام در شرق توجه کنیم، اسلام باعث متمدن شدن مردم عربستان نشد. به این دلیل که با خود برای مردم آن منطقه خیلی از موارد لازمه متمدن شدن را نیاورد. مثلاً همزمان با معرفی خود به مردم آموزش خط یا معماری و هنر نداد و سعی بر این نکرد که در بین مردم عربستان قوانین مردمی با خرد جمعی وضع کند. تمام حرف دین این بود که خدا چنین گفته و یک نفر هم خود را به عنوان پیامبر از سوی خدا معرفی می کرد و می گفت: «مردم باید مرا قبول کنید!» و در ادامه راه فقط به «سنت» رسول خدا و عمل به آن تأکید می شد که کلمه سنت بیان کننده خیلی چیزها است. (سنت یعنی شیوه و روش).

اگر اسلام به تمدن های موجود در آن زمان، چون ایران و رم حمله نمی کرد و از تمدن آن ها استفاده نمی برد امکان نداشت که بتواند در جهان امروزی این گونه که هست معرفی شود. در حقیقت اسلام از وجود تمدن در ایران بیشترین سود را برای اشاعه خود برد. مطمئن باشید که اگر تمدن ایران برای این دین موارد لازم جهت رونق و گسترش را تهیه نمی کرد محمد و دینش امکان نداشت که در جهان، به این شکل مطرح شوند. می توان گفت که اسلام و حرکت محمد فقط به صورت یک رویداد تاریخی در منطقه ی عربستان مطرح می شد و بس، چون با خود هیچگونه موارد تمدنی همراه نیاورده بود.

در ضمن باید خاطر نشان کرد که تمدن در گذر سال ها کار، تلاش و آزمون و خطا به دست می آید. نمی شود یک شب از خواب بلند شوی و بگویی من با خود تمدن جدیدی آورده ام!

در مورد مسیحیت هم تقریباً اوضاع همین گونه بود. این دین بعد از اینکه امپراتورهای رم شرق و غرب با وجود داشتن تمدن آن را می پذیرند، توانست در جهان مطرح شود، تا قبل از اینکه رم دین عیسوی را بپذیرد تعدادی بسیار اندکی از مردم منطقه رم مسیحی بودند و جرأت نداشتند و می ترسیدند خود را به عنوان مسیحی معرفی کنند. ما ایرانیان به آن ها «ترسایان» می گفتیم. مسیحیت هم وقتی سوار بر تمدن رم شد توانست ابراز وجود کند و گرنه آن ها هم اقبالی نصیبشان نمی شد که خود را توسعه دهند.

پس این ادیان به خاطر اینکه خود را بر مناطق متمدن سوار کردند توانستند توسعه پیدا کنند و گرنه شما نیز می دانید که در عربستان هیچ گونه تمدنی قبل و بعد از دین شکل نگرفت.

مقایسه فیلسوفان و پیامبران

با مقایسه‌ای ساده می‌توانیم تأثیر تفکرات روشنفکران، دانشمندان، فیلسوفان و حتی هنرمندان را در زندگی اجتماعی انسان‌ها متوجه شویم. انسان‌ها با گذشت زمان، کم‌کم درمی‌یابند آن ایده‌های معرفی‌شده از طرف پیامبران که خود آن‌ها را در چهارچوبی خاص قرار داده بودند برای به‌دست گرفتن قدرت بود و برای این کار مدت‌ها قبل از اعلام پیامبری برنامه‌ریزی کرده بودند.

انسان‌های خردمند فهمیدند نظرات و قوانین پیامبران نمی‌تواند حاوی دیدگاه انسانی برای بشر باشد و بیشتر آن قوانین در جهت قدرت‌طلبی، سوءاستفاده و رفاه پیامبران ایجاد شده است.

به همین دلیل آن‌ها فکر کردند که در مقابل آن قوانین و باورهای آسمانی، تنها با دادن رهنمود و ایده‌هایی بر مبنای نیازهای انسانی می‌توانند قوانین جدیدی همچون حق آزادی، حقوق انسانی، حق زندگی برابر برای زن و مرد و همچنین سیستم حکومتی بر پای دموکراسی را به مردم جهان معرفی کنند.

تا اینکه مردم را با جایگاه انسانی خود در جامعه و نوع روابطشان با حکومت‌داران آشنا سازند و هشدار دهند که هر انسانی در هر جای دنیا که باشد حق و حقوقی دارد و کسی به نام خدا و یا حاکم نمی‌تواند این حق غیر قابل انکار انسان را به هر دلیلی نقض کند.

هر انسانی باید احساس کند که در جامعه نقش و جایگاهی دارد و کسی برتر از دیگری نیست. ولی در عوض جوامع دین‌زده که از اندیشه‌های دروغین آسمانی یک نفر برای گرفتن قدرت به‌وجود آمده بودند، آدم‌ها را بدون داشتن حق و حقوق انسانی مجبور به تحمل مشکلاتی همچون جنگ و غارت می‌کردند که دین به‌وجود آورده بود و مردم نیز حق هیچگونه اعتراضی نداشتند! چرا که اعتراض نسبت به باورهای آسمانی مخالفت با خواسته‌ی خدا و پیامبرش محسوب می‌شد و مجازاتش مرگ بود.

چرا هنوز آدمی به این باور نرسیده که بعد از مرگ دیگر از زندگی دوباره خبری نیست. به نظر می‌رسد که علم باید هرچه بیشتر پادرمیانی کند و مرگ و نیستی را برای آدم‌ها توضیح دهد تا اینکه انسان‌ها به‌خاطر وعده دروغین بهشت خیالی با یکدیگر دشمنی نوزند و باورمندان دینی نتوانند از انسان‌ها سوءاستفاده کنند.

بسیاری از انسان‌ها هنوز باور ندارند که شانس زندگی فقط همین یکبار است. انگار که نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند. آن‌ها همیشه از خود می‌پرسند نکند که واقعاً خبری باشد! و من آن را از دست بدهم. از این رو تا به این باور نرسند که هیچ خبری نیست نمی‌توانند با اراده کامل از این وسوسه و ضعف اساسی دست بکشند.

بعضی از انسان‌ها با تمام وجودِ خود باور آسمانی را قبول دارند ولی از لذات زمینی نیز نمی‌توانند دست بکشند. وقتی آن‌ها برای اعتراف یا اعلام پشیمانی نزد علما و مبلغان دینی می‌روند، آن‌ها برای طلب آمرزش و بخشش به اسم کمک و یا فدیة به مراکز مذهبی پول طلب می‌کنند و می‌گویند اگر بیشتر کمک کنید خداوند بیشتر از شما خشنود می‌شود!

این خدای پولی، اشتباهات و خطاهای انسان را با پول دادن به محلی دیگر می‌بخشد! فکر کنید اگر کسی در حق کس دیگری جفایی کرده باشد با پول دادن به مراکز دینی، گناه و اشتباهش بخشیده می‌شود. به قول ضرب‌المثل ما ایرانیان که می‌گوید؛ گنه کرد در بلخ آهنگری، به شوشتر زدند گردن مسگری. داستان‌هایی از این دست در باورهای آسمانی به‌واقع اتفاق می‌افتد. این جمله، شوخی و یا از روی تضاد با این‌گونه باورها نیست. می‌دانیم که حتماً خودتان هم از این سری تجربیات داشته‌اید.

فلسفه در باورهای آسمانی

خیلی از توضیحات و تفسیرهای باورهای دینی و مذهبی با عاریه گرفتن مطالبی از نظریات فیلسوفان جهان، تعبیر و چهره دیگری پیدا می‌کند که با واقعیت ذاتی آن‌ها کاملاً مغایرت دارد.

باورمندان آسمانی نه اینکه برای رعایت حقوق بشر از فلسفه انسانی بهره برده باشند بلکه چون دین رویدادی تاریخی است که در زمانی رخ داده و با استدلال و منطق برای اثبات نظرات خود دلیلی ارائه نداده‌اند و درست برعکس، برای رواج خود از جنگ و راه انداختن آشوب و دلهره در بین مردم جوامع استفاده و با قوانین غیرقابل تغییر خدایی خود را معرفی کرده‌اند پس فلسفه‌ای برای بیان نظریات خود ندارند.

روش فلسفه با استدلال، بحث و توضیح منطقی همراه است ولی باورمندان آسمانی با گفتن جمله‌ی «هر چه خواست خدا باشد همان می‌شود» راه را برای هرگونه پرسشی بسته‌اند.

ادیان آسمانی وقتی احساس کردند که ممکن است در مقابل فلسفه زمینی کم بیاورند و مجبور شوند که کرکره دکان خرافه‌فروشی را پایین بکشند نگران از این موضوع و به‌خاطر نگه داشتن تسلط خود بر روان آدمی که از کنار آن می‌توانستند به خدا فروشی ادامه دهند بدون اینکه لازم باشد کاری مفیدی در جامعه انجام دهند به همین دلایل به فکر راه‌حلی افتادند. آن‌ها متوجه شدند اگر در بین مردم فلسفه‌ای از خود برای باورشان درست نکنند، این ضعف بنیاد ادیان باعث نابودی‌شان می‌شود از این رو نفراتی از آن‌ها دست به کار شدند تا اینکه فلسفه وجودی برای باورهای خود تدوین کنند.

در مسیحیت فردی کاتولیک معتقد به باور آسمانی به نام «آگوستینوس» از ترکیب قوانین مسیحیت با فلسفه افلاطونی، برای این دین فلسفه‌ای تدوین کرد که در اساس اولیه آن دین به‌راحتی نمی‌گنجد. او این کار را کرد تا اینکه کشیشان مسیحی در گفتمان با فیلسوفان مخالف و غیرمسیحی کلیسا کم بیاورند و بگویند این دین هم یک فلسفه وجودی دارد. در صورتی که این دین از هیچ فلسفه‌ای برخوردار نیست و قوانین آن اجباری و غیر قابل تغییر هستند. ادیان جایگاه تاریخی دارند و بس.

حتی در اسلام هم معادله به همین شکل بود که در مطالب قبل گفتیم. ابن‌سینا و فارابی نیز برای اسلام فلسفه‌ای تلفیقی از نظریات فیلسوفان یونانی به‌وجود آوردند.

خودشیفتگی در مذاهب

نژادپرستی ریشه در باورهای آسمانی دارد چون هر باوری خدا و پیامبر خود را برحق و برتر از خدای باور دیگر می‌داند. هر کدام از سه دین الهی که منشأ خود را یکی می‌دانند به پیروان خود می‌گویند که ما بهتر از بقیه ادیان هستیم.

برای مثال پیروان یهودیت می‌گویند که ما انسان‌های خاص خدا هستیم و خدا خود وعده‌هایی در این مورد به ما داده است. یهودیان خودشان را انسان‌های خاص خدا دانسته و خود را بندگان برگزیده خدا می‌نامند و در نهایت قوم برتر می‌شمارند.

مسیحیان می‌گویند ما پیروان پسر خدا هستیم و کسی نزدیک‌تر از پسر به پدر خود نیست و عیسی پسر خدا و در جایگاه خدایی قرار دارد. آن‌ها در کلیساها فریاد برآوردند که ما پیروان عیسی هستیم و رهروان او بندگان برتر خدا هستند و بقیه را وحشی و بربر نامیدند. آن‌ها مسیح را عزیز خدا و پیروان او را برترین انسان‌ها نزد خدا می‌دانند.

مسلمانان می‌گویند که پیامبر ما آخرین فرستاده است و کامل‌ترین قوانین الهی را آورده و همه مردم دنیا باید به پیامبر ما ایمان بیاورند. مسلمانان در مساجد خود فریاد بر می‌آورند اگر کسی پیامبر ما را قبول نداشته باشد کافر و ریختن خون کافران «مباح» (روا و جایز) است و به دلیل برتری دین و آیین خود آدم‌کشی می‌کنند.

برای اثبات این ادعا، فقط کافی است به درگیری و جنگ میان باورهای آسمانی توجه کرد چرا که هر گروهی خود را برحق و سزای دیگران را نابودی می‌دانست و حاصل همین تفکر جنگ‌های طولانی، فرسایشی و بیهوده‌ای شد که امروزه بین ادیان ابراهیمی برپاست و دعوا و اثبات «برتری» به قیمت آوارگی و ریختن خون هزاران انسان بی‌گناه و گرفتن فرصت زندگی راحت، همچنان ادامه دارد.

آن‌ها در جنگ‌ها یکدیگر را می‌کشتند و شوربختانه هر گروهی که تعداد بیشتری از طرف مقابل را می‌کشت احساس رضایت بیشتری می‌کرد چون رهبران هر طرف به جنگجویان خود گفته بودند هر چقدر دشمن بیشتری نابود کنید به بهشت موعود نزدیک‌تر می‌شوید!

آن جنگ‌ها جان‌های زیادی از انسان‌ها گرفت. منظور جنگ‌هایی است که مسیحیان به آن جنگ‌های صلیبی گفته‌اند. در این جنگ‌ها مسیحیان به دلیل اعتقاد به برتری عیسی و باورمندان به او، غیرمسیحیان را وحشی می‌دانستند. آن‌ها می‌گفتند سزای کسانی که عیسی را قبول ندارند مرگ و بردگی است. در بعضی از مواقع مسیحیان برای افرادی که نظرات کلیسا را قبول نمی‌کردند قانونی درست کرده بودند به نام «حق مسیح» و به پیروی از همان قانون بعضی از انسان‌ها را زنده می‌سوزاندند. حملات مسلمانان به مردمان غیرمسلمان به دلیل گسترش سیطره خود بود اما در صورت پیروزی بدون ذره‌ای رحم و مروت مردانی را که توان مقابله داشتند از دم تیغ می‌گذراندند و بقیه انسان‌ها را به بردگی می‌بردند که این رفتار، نشانی بسیار قوی از نژادپرستی دارد. آخر چطور می‌شود که باوری آسمانی با وجود خدایی مهربان که به گفته خودشان همه‌ی انسان‌ها را یکسان آفریده چنان دستوراتی برای کشتن انسان‌ها دهد؟! پس چرا افراد گروه مغلوب را بنده و برده عرب می‌کردند؟

پس با همین دلایل غیرقابل انکار تاریخی در مورد ادیان، برای اولین بار این باورمندان آسمانی بودند که مفهوم انسان‌های بهتر و برتر با اعتقادات آسمانی برتر را به وجود آوردند و هر گروه انسانی با اعتقادی خاص، خود را بهتر و برتر و بقیه را برده و کافر نامید. این نوع تفکر در جوامع انسانی رشد پیدا کرد و در برخورد با یکدیگر حس خودبرتری نسبت به پیروان ادیان دیگر، خود را نشان داد. از این رو حس انسان برتر «بنا بر اعتقادات دینی» و بهتر و پست‌تر شمردن انسان‌ها در بین مردم از راه آموزه‌های دینی به جوامع منتقل می‌شد. همین تفکر به عنوان نژادپرستی در جوامع انسانی رشد کرد. برای مثال باید از انگیزه جنگ‌های صلیبی و یا حتی جنگ جهانی دوم نام برد که مسیحیت فکر نابود کردن یهودیت را داشت.

چگونگی گسترش باورهای آسمانی

گسترش باورهای آسمانی و مقایسه آن‌ها با باوری غیرآسمانی مثل «بودیسم» یا حتی باورهای دیگر که مبنای و ایده اولیه آن‌ها انسانی و فلسفی بوده و آورندگان آن ایده بشری خود را به ماوراء ارتباط نداده بودند، نشان می‌دهد ادیانی که باورشان به آسمان‌ها و ارتباط با خدا را از طریق فردی به‌عنوان پیامبر به مردم معرفی کرده بودند در پاسخ به بیشتر شبهات فقط می‌گفتند که خدا با پیامبر ما ارتباط برقرار کرده است و برای ترویج باور خود از بحث و گفت‌وگو یا شواهد عینی در جوامع انسانی استفاده نمی‌کردند بلکه درست برعکس برای گسترش پهنه‌ی خود بر جغرافیای انسانی از جنگ، قتل و کشتار، دزدی و راهزنی، تجاوز به حریم خصوصی انسان، دروغ‌گویی، ترس و وحشت و اعمال غیرانسانی بهره می‌بردند.

همان‌طور که قبلاً هم بیان کرده‌ایم پیامبران با علم به ضعیف‌ترین خصلت انسانی، روی همان نکته دست گذاشتند تا اینکه انسان‌ها را ناچار به پذیرش باورها و نظریات خود کنند.

شاید پرسید چه لزومی داشت این کارها را بکنند؟ پاسخ خیلی ساده است. چون می‌خواستند قدرت حاکمیت بر انسان‌ها و منطقه جغرافیایی بیشتری را به‌دست آورند و از کنار آن با در دست داشتن امور اقتصادی جامعه، که همواره یکی از مسائل اصلی آدمی در زندگی بوده است بر همه امور مردم تسلط پیدا کنند و آن‌ها را وادار به هر کاری کنند که خود می‌خواهند.

برای مثال در ایران همین معادله از طرف حاکمان برقرار است. آن‌ها هم روی اقتصاد مردم دست گذاشتند و برای ترویج باورشان از دلیل و استدلال استفاده نکردند و از ترس و زور بهره گرفتند و با نفوذ بر شریان اقتصادی که یکی از راه‌های تسلط بر اراده جامعه است سود بسیار بردند.

در نظر بگیرید که آخوندهای شیعه حاکم بر ایران چه در زمان داشتن حاکمیت و چه قبل از آن در دو‌یست سال اخیر چه چیزهایی را حرام و غیرشرعی می‌دانستند. آن‌ها برای سه موضوع این حرف‌های عجیب و غریب را می‌زدند. اولین و مهمترین آن مقابله با پیشرفت علمی جوامع بشری است. دوم به‌وجود نیامدن جمع انسانی (اتحاد) در یک جا که ممکن بود شریعت آن‌ها را با انتقاد روبه‌رو کند و سوم اینکه بیشتر وقت انسان باید صرف عبادت و راز نیاز با خدا شود و به تفریح و شادی نپردازد چرا که انسان در شاد بودن می‌تواند اعتمادبه‌نفس خود را بالا ببرد ولی در

گریه و ضعف روحی به واسطه همان وضع برای تسکین درونی، خود را وابسته به جایی می‌کند که هیچ اطلاعی از آن ندارد.

مبلغان باورهای آسمانی به انسان می‌گویند این خدا است که هرگونه بخواهد می‌تواند زندگی تو را رقم بزند و انسان بدون توکل و ارتباط با او و توسل به ائمه اطهار و در ادامه روحانیت جامعه نمی‌تواند کاری به پیش ببرد. آن‌ها به آدمی سفارش می‌کردند برای اینکه در زندگی خود دچار تناقض بین خداپرستی و خواسته‌های شیطانی نشود باید به ما رجوع کند تا او را راهنمایی کنیم.

وقتی انسانها اعتماد به نفس پیدا کنند، می‌توانند بر توانایی خود برای حل مسائل زندگی بیشتر حساب کنند تا اینکه دروغ‌های دین را بپذیرند و این به ضرر دکان خدا و خرافه‌فروشان است.

در صورتی که اگر به تاریخ گسترش باورهای زمینی بنگریم می‌بینیم، آن‌ها همیشه به انسان یادآوری می‌کنند که این تو هستی که باید تجربه کنی و خودت بر مشکلات با سعی و تلاش پیروز شوی.

آن‌ها برای گسترش باور خود هرگز از چنین ترفندهایی که باورمندان آسمانی بهره برده‌اند استفاده نکرده‌اند بلکه از دیدگاه خود برای انسان، راه سعادت در زندگی را معرفی کرده‌اند.

بهترین مثال برای این موضوع گسترش و رواج آیین «بودا» در جهان کنونی است.

چرا که بودیسم یا همان باورمندان به راه سیدارتا (بودا) در جهان بسیار زیاد هستند و شاید بتوان گفت که اولین آیین در جهان است که بیشترین پیرو را دارد و برای گسترش آن از جنگ، خونریزی و یا ترس و وحشت استفاده نبرده‌اند بلکه بودا در آموزه‌های خود سعی کرده که مصائب زندگی را با شگردی دیگر معرفی کند تا اینکه انسان برای ادامه زندگی خود بیشتر انگیزه پیدا کند.

اگر به باورهای دیگر انسانی بنگریم همین قاعده حکم فرماست چرا که هدف همه‌ی آن‌ها کمک به زندگی و روابط انسانی بوده است نه برانگیختن ترس و وحشت برای سود بردن از فضای ترس بر انسان.

ولی ناگفته نماند که حتی در بعضی از موارد کسانی خودرأی و قدرت‌طلب که باوری انسانی را سرلوحه حاکمیت خود قرار داده‌اند و برای اعمال آن قوانین از زور و ظلم استفاده کرده‌اند، این نوع نگاه برای حاکمیت بر زندگی انسانی کار نخواهد کرد و حتماً متوقف می‌شود.

چون باور انسانی برای روابط و زندگی بهتر انسانها است نه راه انداختن حکومتی بر مبنای خودرأیی و یکسونگری. در باورهای انسانی همیشه گوشزد شده که آدم‌ها باید تحمل رأی و نظر مخالفان را داشته باشند که از این طریق روابط بهتر در جامعه حکمفرما می‌شود و با انتقاد به قوانین می‌توان انتظار تغییر آن به سمت بهتر شدن را داشت. با این روش می‌توان جامعه‌ای بالنده و سرافراز ساخت که همه آدم‌ها در آن سهمی داشته باشند.

نه اینکه مثل باورهای آسمانی که می‌گویند قوانین الهی غیرقابل تغییر است و هیچ بشری نمی‌تواند با افکار زمینی قوانین خدایی را تغییر دهد.

رفتار و اخلاق در جوامعی که حاکمیت آن به‌دست کسانی است که یکی از باورهای آسمانی و قوانین آن را در جامعه به کار برده‌اند ولی در رأس حاکمیت، قوانین دیگری برای نزدیکان به حلقه حکومتی حاکم است، به‌طور کاملاً تبعیض‌آمیز نسبت به مردم عادی جامعه است.

رژیم‌ها با هر نوع باور آسمانی که آن را سرلوحه حاکمیت بر مردم انتخاب می‌کنند، برای نگه داشتن قدرت خود از پیروان آن باور که کارشان برای ماندگاری آن حاکمیت مفید است نهایت استفاده را می‌برند. اگر آن نفرت کاری که غیر عرف جامعه باشد چه در عیان و چه در خفا انجام دهند برای رفع و رجوع کردن آن با چند تبصره دینی اعمال غیرمتعارف آن‌ها را روا می‌نامد چون آن‌ها مهره‌های ماندگار رژیم هستند.

ولی اگر یکی از مردم جامعه یک درصد آن کارها را انجام دهد به قول باورمندان آسمانی حسابش با کرام‌الکاتبین است چرا که حتماً با منافع آن‌ها مغایرت دارد. مثال‌ها زیاد است و ما مردم ایران از تمام آن حرکات جنایت‌کارانه و غیرعرفی جامعه که دور حلقه قدرت انجام می‌دهند و همچنین چگونگی برخورد قضایی باورمندان دینی با افراد درون حلقه حاکمیت خبر داریم.

گاهی مسائل و حرکات غیراخلاقی آن‌ها به بیرون درز می‌کند و رژیم هم اعلام می‌کند که مثلاً آن‌ها را دادگاهی کرده‌ایم اما آن‌ها در موقع به اصطلاح تحمل مجازاتشان هم از همه امکانات چه بسا بیشتر از مردم جامعه برخوردار هستند! این مسائل در ادیان آسمانی دیگر نیز به همین منوال است.

مثلاً از این طرف و آن طرف می‌شنویم که در کلیساها و صومعه‌سراها مسیحیان به رفتار غیراخلاقی حتی با بچه‌های کم سن و سال دست می‌زنند و یا اینکه در صومعه زنان رفتارهایی انجام می‌دهند که آدمی را متعجب می‌کند.

فارغ‌التحصیلان همین پایگاه‌ها چه در اسلام، مسیحیت و یا یهودیت، خود را به‌عنوان هدایت‌کنندگان مردم در جامعه معرفی می‌کنند و برای سرپوش گذاشتن بر کارهای خود به‌راحتی دروغ می‌گویند. پیامبر اسلام برای توجیه بعضی از رفتارها و اعمال خود که دور از عرف و انتظار جامعه بود می‌گفت از طرف خدایش به او این اجازه داده شده!

حتماً شما هم جریان ازدواج محمد و زن پسرخوانده او را شنیده‌اید یا هم‌خوابگی پیامبر با یکی از کنیزانش در محل خواب یکی دیگر از همسرانش به نام حفصه! که خداوندش برای این کار او آیه می‌فرستد!

کمی هم از وضعیت اقتصاد در جوامعی حرف بزنیم که یکی از اعتقادات آسمانی را سرلوحه خود قرار داده‌اند.

در کتاب‌های باورهای آسمانی هیچ برنامه اقتصادی مدونی مطرح نشده و هر چه هست درباره خمس و زکات است که آن‌ها را حق رهبر وقت می‌دانند و تمام آن مال در دست رهبری است و او یک پنجم آن را طلب می‌کند. امام یا رهبر وقت حق دارد بنا بر سلیقه شخصی خود از آن بودجه خرج کند و لازم نیست به کسی در آن مورد جوابگو باشد. این سهمیه او از بودجه سالانه است. در راهزنی‌های اولیه اسلام پیامبر می‌گفت خمس آن مال از آن خدا است و به من که فرستاده او هستم تعلق می‌گیرد یا در مواقعی که عده‌ای از مردم از ترس حمله مسلمانان برای نجات جان خود اموال‌شان را به پیامبر واگذار می‌کردند، پیامبر خود را صاحب آن اموال می‌دانست. مثل «باغ فدک» که یهودیان آن منطقه با واگذاری و پیش‌کش آن باغ به پیامبر اسلام، توانستند جان خود را نجات دهند و محمد را از حمله به آن گروه منصرف کنند. همین پیش‌کشی، اموال شخصی پیامبر می‌شود و بعدها دختر و داماد وی آن را از محمد تقاضا می‌کنند. (آیا اگر کسی از روی ترس چیزی را به دیگری رشوه یا هدیه دهد در اسلام غضب محسوب نمی‌شود؟) بعد از مرگ محمد همین امر باعث اختلافات جدی میان پیروان او می‌شود.

البته باید خاطر نشان کنیم که این رفتارها در باورهای آسمانی دیگر هم دیده می‌شود و شریان اقتصادی جامعه را رهبر مذهبی وقت به‌دست گرفته و اوست که تصمیم می‌گیرد باید کجا هزینه بیشتر یا کمتری کرد و به چه کسانی بخشید و به قول خودشان «انفاق» کرد. آری پول مردم را می‌گیرند و خرج مقاصد شوم خودشان می‌کنند. برای معرفی تفکرات خود از جیب مردم هزینه می‌کنند! و علاوه بر این از منابع ملی مردم نیز صاحب درآمدی می‌شوند به نام «صندوق پس‌انداز ارزی» که کلید و اختیار آن صندوق فقط دست رهبر است.

در واقع منابع اصلی اقتصادی کشور را در دست خود می‌گیرند و اینکه آن پول‌ها برای چه هدفی، چگونه و کجا خرج شود از اختیارات رهبر است و طبق باورهای‌شان اصلاً لازم نیست در قبال هزینه کردن از صندوق پس‌انداز کشوری به مردم جوابگو باشند و یا اینکه از ورود و خروج پول به آن صندوق به مردم گزارش دهند.

در صورتی که در باورهای غیرآسمانی برای مهمترین مسئله مردم یعنی اقتصاد برنامه‌ریزی شده است و با ارائه بیلان به مردم توضیح داده می‌شود که آن پول یا مال صرف چه مواردی شده و یا می‌شود. البته به‌یقین در آن جوامع هم به دلیل زیاده‌خواهی بعضی از افراد که در رأس امور قرار می‌گیرند حیف و میل رخ می‌دهد.

این در صورتی است که در باورهای آسمانی مثل اسلام یک پنجم از صندوق اقتصادی کشور متعلق به رهبر است و هر جا و هر طور که صلاح بداند می‌تواند آن را خرج کند و لازم نیست که به کسی جوابگو باشد!

این رفتارها و قوانین فقط مختص یک نوع دیدگاه آسمانی خاص نیست بلکه آن‌ها این روش‌ها را از هم وام گرفته و نام خود را باورهای ابراهیمی گذاشته‌اند و وقتی در جایی به کمک دروغ و ریا قدرت را به‌دست می‌گیرند این گونه مسائل در آن جوامع بسیار دیده می‌شود.

وحشت در جامعه

انتقام گرفتن حکومت‌های دینی از مخالفان خود، موضوعی بسیار مهم و قابل توجه است. هر اقدام و اندیشه‌ای که به منافع این گروه‌ها ضربه بزند آن‌ها را به فکر انتقام می‌اندازد که با شدت عمل، ایجاد ترس و وحشت و در صورت نیاز شکنجه و کشتار آن را انجام می‌دهند تا اینکه افراد را به سکوت وادار کنند.

رأی و نظر مردم برای باورمندان آسمانی مهم نیست و اگر افراد جامعه مخالف ایده‌های آن‌ها باشند فقط باید سکوت کنند تا بتوانند در چنین جوامعی به زندگی ادامه دهند. در واقع هدف آن‌ها، منفعل نگه داشتن مردم است تا پویندگی نداشته و اعتراضی نکنند و در مقابل آن‌ها بتوانند برای گسترش باورهای خود از بودجه کشور استفاده کنند و به این ترتیب پول و امتیازی که باید صرف آسایش مردم شود با ماجراجویی و دامن زدن به درگیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی تباه می‌شود. چرا که این روش یکی از بهترین شیوه‌های تبلیغ برای انتشار سریع باور و اعتقادات میان جوامع مختلف جهان است.

هر گروه، حزب و نظامی که بخواهد اندیشه یا باوری را به مردم جهان معرفی کند و یا رواج دهد از هر راه و روشی برای تثبیت آن در ذهن جهانیان استفاده می‌کند. ملاهای شیعی برای بیان و ترویج این باور که در جهان اسلام دارای قدرت هستند، ناآرامی و یا آشوب در منطقه و جهان ایجاد می‌کنند.

پیروان باورهای الهی می‌خواهند افکار و اندیشه عقب‌افتاده خود را به هر قیمتی در میان جهانیان به عنوان قدرت تثبیت کنند. آن‌هم به کمک پول‌هایی که از جیب مردم هزینه می‌شود.

به همین دلیل سرانجام تمام حاکمیت‌ها با باوری خاص، به یکسونگری و دیکتاتوری می‌انجامد.

باورمندان آسمانی با ایمان به اینکه در راهی خدایی پا گذاشته‌اند، مخالفین خود را با وحشی‌گری و بی‌رحمی سرکوب می‌کنند و هدفشان از این کار ایجاد ترس در دل مردم است.

آن‌ها درست مثل روش پیامبرشان و یا حتی در عصر حاضر به روش داعش، با ایجاد ترس و وحشت تمام مخالفین با افکار خود را وادار به عقب‌نشینی و سکوت می‌کنند و از دلیل و استدلال منطقی برای نشان دادن برتری تفکرات خود استفاده نمی‌کنند. آن‌ها بدترین شگرد موجود در دنیا را برای شکنجه دارند تا مخالفین خود را به‌طور کامل از لحاظ شخصیتی تحقیر و خُرد کنند؛ کارهایی که از تفکر بشری خارج است و باید از پیروان خاص باورهای

آسمانی باشید تا اینکه بتوانید آن کارهای غیرانسانی را نسبت به انسانی دیگر انجام دهید و البته گاهی نیز در صورت لزوم و به فراخور شرایط، جان مخالفین خود را می‌گیرند. اما چرا چنین می‌کنند؟ پاسخ ساده است. برای ایجاد وحشت در جامعه تا کسی جرأت مخالفت با آن‌ها و قوانین بی‌نهایت عقب‌افتاده‌شان را نکند. خبرنگاری آلمانی موفق می‌شود با یکی از رهبران داعش مصاحبه‌ای انجام دهد. خبرنگار از او می‌پرسد: «چرا شما انسان‌ها را به آن شکل وحشتناک مجازات می‌کنید؟ او در جواب می‌گوید: «ما باید این کار را بکنیم تا اینکه وحشت در بین مخالفان اسلام به وجود آوریم تا اینکه دیگر کسی جرأت مخالفت با اسلام و قوانین آن را نداشته باشد.»

باید گفت در مواقعی پیش آمده که رهبران مذهبی مجبور به پذیرش یک قانون و یا نظریه عملی شدند آن هم برای اینکه به پیروان خود بگویند اگر تجربیات علمی به ضرر ارزش‌های آسمانی نباشد از جانب ما نیز پذیرفتنی است.

«قانون تکامل داروین» که از اساس گفته‌های دین و مذهب را زیر سؤال می‌برد توسط یکی از پاپ‌ها پذیرفته می‌شود. به راستی چرا؟

اینجاست که باید بگوییم آن‌ها وقتی می‌بینند این پرسش تمام جوامع است و خود، پاسخ قانع‌کننده‌ای برای آن ندارند به دروغ دوستدار علم می‌شوند. چون می‌دانند اگر نظریات علمی و تجربی را نپذیرند عقاید آن‌ها در بین مردم رنگ می‌بازد و کم‌کم دکان خرافه‌فروشی از رونق می‌افتد!

درست مثل دست و پا کردن فلسفه‌ای برای باورهای آسمانی خود، برای کم‌نیارودن در برابر استدلال‌های منطقی فلسفه، چون مبلغان دینی برای ترویج عقاید خود در بین مردم از دلیل و منطق استفاده نمی‌کنند و قوانین خود را جبری می‌دانند. در باور آن‌ها انسان فقط باید گوش به فرمان باشد و اطاعت کند و راهی جز این ندارد؛ یا پذیرش یا مرگ.

تعدادی از پیروان ادیان به انشعابات دینی تن می‌دهند و به جوامع مردمی القا می‌کنند کسانی که در این انشعاب با ما همراهی نکرده‌اند در تفکرات قدیم مانده‌اند و نمی‌توانند با پیشرفت بشریت قوانین دین را تغییر دهند و بی‌درنگ چندین آیه و حدیث درست می‌کنند و می‌گویند که این خواست خدا است که در هر دوره بنا بر زمان و شرایط، دین را تغییر دهد و با این کار به ماندگاری آن باورها بسیار کمک می‌کنند.

به جریان انشعابات در ادیان دقت کنید. آن جداشدن‌ها فقط به این دلیل پیش آمد که بگویند ما هم می‌توانیم با پیشرفت اجتماعی، خود را تغییر دهیم که این هم با اساس اولیه دین ناسازگاری دارد و فقط به دلیل بقا و ماندگاری مطرح می‌شود. وقتی به تاریخچه «پروتستان» در دین مسیحیت نگاهی می‌اندازیم متوجه می‌شویم اگر «مارتین لوتر» آلمانی دست به کار نمی‌شد مسیحیت در بعضی از مناطق تقریباً نابود شده بود.

حتی می‌خواهم ادعا کنم اگر ابن‌سینا و فارابی نبودند که با کمک نظریات فلاسفه یونانی مثل افلاطون و سقراط، برای اسلام فلسفه وجودی درست کنند، چه بسا اسلام هم در مقابل جریانات فلسفی جهان چیزی در خود، برای ابراز وجود نداشت.

مقایسه باورهای آسمانی

باید توجه داشته باشیم که اگر انسان خود دست به کار نمی‌شد تا پاسخ پرسش‌هایش را از طریق تجربه به دست آورد و در واقع اگر فلسفه و علم به کمک انسان نمی‌آمد تا چگونگی زندگی انسان‌ها در کنار یکدیگر را تعریف و حق و حقوق انسانی را در مقابل باورهای آسمانی به آن‌ها گوشزد کند ما در خیلی از نقاط دنیا هنوز به دلیل قدرت ادیان آسمانی و تسلطشان بر جوامع، کماکان اندر خم یک کوچه بودیم.

داستان از آنجا آغاز شد که کلیسا قدرت جوامع اروپایی را به‌طور کامل در دست گرفت و در پند و اندرزها فقط از حق مسیح سخن گفته می‌شد و هر وقت احساس می‌کردند باید در جایی از دنیا پهنه‌ی خود را برای سود بیشتر گسترش دهند تعدادی از همین مردم را به‌عنوان جنگجویان عیسی به صف می‌کردند. آن‌ها به جنگجویان مسیحی می‌گفتند که ما باید حق عیسی را بگیریم! و تعداد زیادی از آن‌ها را به دلیل گسترش قدرت کلیسا به کشتن می‌دادند.

در آن سال‌های فقر و تنگدستی در اروپا، رهبران کلیسا به بهانه «حق عیسی» مردم را سرکیسه می‌کردند و اگر کسی ناخودآگاه به کشیش یا راهبه‌ای چیزی می‌گفت که به کلیسا برمی‌خورد باز به‌عنوان حق مسیح او را شکنجه و زندانی می‌کردند یا در بعضی مواقع زنده زنده می‌سوزاندند.

تا اینکه قبل از شروع رنسانس اروپا حدوداً در سال ۱۳۵۰ میلادی یک نفر از فلورانس ایتالیا به نام «جووانی پیکو دلا میراندولا» -فیلسوف و نویسنده اهل ایتالیا- با بیان یک جمله که پرسیده بود: «شما همیشه در موعظه‌هایتان از حق مسیح حرف می‌زنید پس حق ما انسان‌های زنده چیست؟ مگر ما به دنیا آمده‌ایم که فقط حق مسیح را بپردازیم! و زندگی خودمان هیچ؟» باعث جرقه اولیه رنسانس در اروپا شد که به‌طور تقریبی ۳۵۰ سال طول کشید. اگر دین مسیحیت برای نجات خود در آن دوران از نیرنگ و فریب استفاده نمی‌کرد و در سال ۱۵۰۰ میلادی کسی به نام «مارتین لوتر» پیدا نمی‌شد که تعبیر دیگری از دین عیسوی ارائه دهد تا به ذائقه مردم خوش بیاید شاید بتوان گفت که آن باور آسمانی در بعضی از مناطق اروپا به تاریخ پیوسته بود.

به این مسئله توجه کنید که ۱۵۰۰ سال قوانین دین عیسی غیرقابل تغییر بود و کسی نمی‌توانست تفسیری جز تفسیر پاپ از نوشته‌های کتاب آسمانی آن‌ها بکند و اگر کسی چنین می‌کرد سزای او «زنده‌سوزی» بود! حتی در آن زمان که کلیسای کاتولیک قدرت بلامنازع اروپا بود کسی نمی‌توانست از زبان دیگری جز زبان لاتین برای متون

مذهبی استفاده کند. اگر کسی برای فهم مردم محدوده خود، کتاب آسمانی آن‌ها یعنی «انجیل» را به زبان دیگری ترجمه می‌کرد سزای عملش زنده‌سوزی بود.

در مورد اسلام نیز می‌توان گفت که ایرانیان بعد از حمله اعراب به ایران و کشتن و غارت آن‌ها، در نهایت خود به اسلام باور آوردند و از اسلام تعبیر دیگری هماهنگ با سلیقه و باور مردم از اصول انسانیت، ارائه دادند که با اصول اولیه و نانوشته اسلام واقعی بسیار تفاوت داشت. شاید بتوان گفت اگر مردم از اسلام تعبیر دیگری ارائه نمی‌دادند این دین هم اقبال چندانی برای جذب پیروان بیشتر پیدا نمی‌کرد.

این جمله که «این اسلام آن اسلام نیست» بین مردم ایران آن‌زمان مرسوم شده بود و حتماً آن را زیاد شنیده‌اید. از همان سال‌ها اندیشمندان ایرانی با سلیقه و فلسفه انسانی رنگ و بویی دیگر به اسلام دادند و ایرانیان از اسلام چیز دیگری ساختند که در اندیشه و تفکرات اعراب مسلمان اولیه اصلاً وجود نداشت.

پس در واقعیت آن اسلام بعد از دویست سال اشغال ایران توسط اعراب، دیگر آن اسلامی نبود که آن‌ها با خود آورده بودند. ایرانیان رنگ و بوی ایرانی به آن باور آسمانی دادند که توانست با نظریات و باورهای دیگر که در آن‌زمان در دنیا وجود داشت رقابت کند و ماندگار شود.

در ادامه بحث به چند باور فلسفی اشاره می‌کنیم که اگر متفکران اولیه آن‌ها نبودند شاید تاکنون انسان‌ها در نقاط دیگر دنیا نمی‌توانستند مفهوم آزادی و حقوق انسانی خود را متوجه شوند. چرا که باورهای آسمانی این ایده‌ها را مغایر با آموزش‌های خود و خدا می‌دانستند و کاملاً با آن‌گونه افکار مقابله می‌کردند.

گروهی از متفکران با کمک از فلسفه وجودی انسان نظراتی مطرح کردند و آن ایده‌ها را اصالت انسان نام نهادند و در ادامه راه افراد دیگری آن ایده اولیه را بیشتر گسترش دادند.

در ابتدای پیدایش فلسفه که حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد مسیح بود، دو گروه نظرات فلسفی خود را به جوامع انسانی معرفی کردند.

گروه اول را «معرفت‌شناسی» و گروه دوم را «هستی‌شناسی» نامیدند که بعدها از همین دو گروه نظریات فلسفی دیگری ارائه شد که باید بگوییم همه اندیشه‌های آن‌ها در پی حل مسائل زمینی بود تا اینکه جامعه آزاد و دموکراسی را به انسان‌ها معرفی کنند. آن‌ها معتقد بودند انسان باید در دوران زندگی خود آزادی و آزاد بودن را احساس کند و هیچ کس به نام دین و یا هر نوع تفکر دیگر حق ندارد دیگری را زیر یوغ ایده‌های خود بکشانند. ولی شوربختانه باورهای آسمانی همواره توانستند با انگشت گذاشتن روی حساسیت‌های انسانی آن‌ها را گرد خود جمع کنند تا اینکه برای رسیدن به مقاصد خود از انسان‌ها سود ببرند.

شاید پرسید چرا ادیان آسمانی نسبت به فلسفه انسانی در بین مردم موفق‌تر عمل کرده‌اند؟ پاسخ همان است که قبلاً گفته شد. باورهای آسمانی نقاط ضعف و قوت انسان را به‌خوبی درک کرده بودند از این رو توانستند با وعده‌های خیالی و رویایی از آنچه که آرزوی مردم است آن‌ها را به پذیرش و اطاعت وادارند. به همین دلیل مردم با تمام وجود ایمان آوردند و باورهای آسمانی توانستند افکار جامعه را به طرف خود جلب کنند. در یک جمله می‌توان گفت؛ با استفاده از زور و تبلیغ مردم را فریب دادند. همچنین باید گفت که در آن زمان مسئله آزادی و دموکراسی برای انسان چندان شناخته شده نبود که به مقوله باورهای آسمانی، با آگاهی از این زاویه نگاه کند.

در سال‌های پیش از انقلاب ۵۷، آزادی‌های فردی بین مردم جامعه تا حدودی وجود داشت. در آن دوران ملت‌ه‌ب شخصی که به عنوان رهبر انقلاب شناخته می‌شد، چنان حرف می‌زد که مردم فکر می‌کردند در «نظام اسلامی» آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و همچنین مهم‌تر از آن عدالت اجتماعی به‌خوبی رعایت می‌شود و ایران گلستان خواهد شد.

دیدیم نه تنها چنین نشد بلکه آن آزادی فردی را نیز با تمام قوا سرکوب کردند و هیچ خبری از عدالت اجتماعی نشد. برعکس، تفاوت طبقاتی بین مردم جامعه بیشتر از قبل شد و جفایی که در حق زنان ایرانی روا داشتند و همچنان ادامه دارد در تاریخ ثبت خواهد شد.

پس از گرفتن قدرت و برپایی حاکمیت به رهبری فردی با افکار و باورهای مذهبی، پیروان و مأموران نظام حاکم به مردم فشار آوردند. وقتی از رهبر نظام پرسیدند شما تا قبل از به‌دست گرفتن قدرت حرف‌های دیگری می‌زدید. چرا امروز عملتان به گونه‌ای دیگر است؟

خیلی راحت در پاسخ گفت: «خدعه کردم!» از همان اصل دروغ مصلحتی استفاده کرده بود! چرا که در اسلام دروغ‌گویی و کلاهبرداری برای رسیدن به قدرت و استقرار حاکمیت دینی، به هر شکلی روا است.

باید توجه داشته باشیم در هر جامعه‌ای تا پیش از قدرت گرفتن باورها و ادیان آسمانی، آزادی‌های فردی و اجتماعی بنابر فرهنگ آن منطقه در حد قابل قبولی وجود داشت و مردم هرگز فکر نمی‌کردند آن باورها بعد از به قدرت رسیدن این چنین محدودیت‌هایی ایجاد کنند.

همراهی مردم با پیامبران

یکی از مهم‌ترین مسائل برای انسان در هر دورانی به دست آوردن و تأمین «غذا» بود. دلیل همراهی مردم با پیامبران به‌ویژه در اسلام این بود که مردان عرب برای رسیدن به مال و دارایی، بهترین کار را همراهی با پیامبر دیدند و به دنبال درک و فهم ایده‌های محمد نبودند.

همراهی کسانی که به محمد «آری» گفتند و دور او جمع شده بودند به دلیل شناخت اسلام و قوانینش نبود. زیرا این باور در سال‌های اولیه هنوز در بین مردم جامعه عرب شکل نگرفته بود.

«قرآن» کتاب آسمانی مسلمانان برای اولین بار به دستور «عثمان» یعنی بعد از خلافت «ابوبکر» و «عمر» مکتوب می‌شود و قبل از آن کسی در مورد قوانین آن کتاب آگاهی نداشت که بخواهد برای آن جانفشانی کند.

آنچه مردان عرب را همراه و مطیع محمد کرده بود رسیدن به ثروت، کامجویی از زنان و امکانات بیشتر برای زندگی بهتر بود. همچنین محمد وعده‌ی مکانی به نام «بهشت» را داده بود که غذای فراوان، زن و اسباب لذت، همه در آنجا فراهم بود.

شمشیرزنان عرب فکر می‌کردند در هر دو حالت مردن و زنده ماندن پیروز جنگ آن‌ها هستند. چه زمانی که بکشند ثروت و زن نصیبشان می‌شود (از غنائم و اسرا) و چه کشته شوند پاداششان در دنیای خیالی و مکانی به نام بهشت، باز هم ثروت و زن است.

جانفشانی مردان عرب نه اینکه حاصل باور و اعتقاد بسیار قوی آن‌ها باشد بلکه برای به‌دست آوردن غذا و مال بیشتر بود که با وحشی‌گری تمام عمل می‌کردند.

به عبارت ساده محمد پیامبر اسلام برای فریب و سوءاستفاده از نیروی انسانی مردان عرب، داستان‌هایی از این دست سرهم می‌کرد تا مردان عرب با تمام وجود به جنگ تن دهند.

سرانجام محمد با استفاده از تمام شگردها توانست قدرت را در سرتاسر عربستان به‌دست گیرد. این رویای محمد بود که حاکم بی‌تردید سرزمین عربستان شود.

او برای رسیدن به رویای خود برای مردم منطقه عربستان سخنرانی می‌کرد و به خیال‌های آن‌ها جان می‌بخشید. به جنگجویان قول داده بود در صورت مرگ در آن دنیا به همان چیزهایی خواهند رسید که در رویاهای خود آرزویش را داشتند! او غنائم را بین سربازان تقسیم می‌کرد و این برخورداری از مال و امکانات باعث شده بود مردان عرب فکر کنند هر چه محمد می‌گوید درست است و حتماً انجام می‌شود!

چرا که پیش از اینکه محمد ادعای پیامبری کند طبق شیوه‌ی مرسوم همان زمان پس از حمله به قبایل دیگر به‌خاطر دزدیدن مال، زنان و دختران، غنائم به‌دست آمده، خارج از چهارچوب افراد قبیله تقسیم نمی‌شد و حتی به هرکس که در آن حمله به‌طور مستقیم شرکت نداشت سهمی تعلق نمی‌گرفت.

اساس باورها

در این قسمت به کلیت باورهای فلسفی می‌پردازیم که از طرف انسان به جوامع معرفی شدند. باید گفت اگر ارائه‌دهندگان باورهای فلسفی در بیان حق آزادی و دادن رهنمودهای خود برای رسیدن به دموکراسی سکوت می‌کردند، وضعیت حاکمان مذهبی در کل دنیا مثل ایران خودمان و چه بسا بدتر هم بود؟ درست مثل دوران حاکمیت کلیسا بر مردم اروپا که هر بار به‌خاطر خرج و مخارج پاپ و کاردینال‌های کلیسا، مردم تنگدست اروپا را با حيله و نیرنگ سرکیسه می‌کردند و اگر کسی به اعمال آن‌ها اعتراض می‌کرد کارش به بدترین شکنجه‌ها و در نهایت مرگ می‌انجامید.

مطمئن باشید اگر در سرزمین ما هم نفت و گاز، این ثروت ملی نبود که آخوندهای حاکم برای مقاصد شوم خود خرج و حیف و میل کنند، وضعیت کشور ما هم بهتر از اروپای قرون وسطی نبود و سردمداران حکومت برای تأمین هزینه‌های‌شان با آوردن حدیث و آیه از مردم اخاذی می‌کردند. اگر فروختن خرافه و نیرنگ کفاف مخارج آن‌ها را نمی‌داد چه بسا برای سرکیسه کردن مردم بدتر از پاپ و کاردینال‌ها عمل می‌کردند.

چون آن‌ها مردم را در صورت ندادن مقداری از درآمد خود به کلیسا، زنده زنده می‌سوزاندند و این‌ها مردم را زنده زنده سنگسار می‌کنند. می‌بینید که اعمال جنایتکارانه این دو باور آسمانی، تفاوت زیادی ندارد.

البته باید یادآوری کنم که آخوندهای ایرانی برای دستیابی به حاکمیت ایران کاملاً برنامه‌ریزی کرده بودند. آن‌ها برای تسلط خود بر ایران از هیچ دروغ و جنایتی فروگذار نکردند چرا که می‌دانستند ایران کشوری غنی از منابع و معادن است و اگر ایران را اشغال کنند دیگر مشکل اقتصادی برای ترویج اسلام و مذهب شیعه نخواهند داشت. مردم ایران در این روزها شاهد همین حرکات آن‌ها هستند و همان‌طور که رهبرشان گفت من برای گرفتن حاکمیت ایران خدعه کردم! و به مردم دروغ گفتم! طبق یکی از اصول آن‌ها برای رسیدن به مقاصد خود می‌توانید حتی ملتی را به بازی بگیرید و از اعتماد آن‌ها سوءاستفاده کنید!

باورهای انسانی

رهنمودهای انسانی در جهت ایجاد عدالت اجتماعی و حق آزادی مردم سخن می‌گوید و به خودشناسی انسان به کمک می‌کند.

«انسان‌گرایی» یکی از مکاتب قدیمی فلسفه است که با آمدن باورهای آسمانی برای ارائه ایده‌های خود سکوت نکرد و به‌خصوص در غرب به‌طور مداوم فیلسوفانی پیدا می‌شدند که در ادامه همان فلسفه انسان‌گرایی در مقابل افکار آسمانی، نظریات و استدلال‌های غیرقابل انکاری ارائه می‌دادند. دین می‌خواست به مردم القا کند که هیچ دستاورد و تمدنی پیش از رواج باور و ادیان آسمانی در بین جوامع انسانی وجود نداشت و پیدایش تمدن از دین نشأت گرفته است.

ولی فیلسوفان با کمک باستان‌شناسان این دروغ را آشکار و به جهانیان ثابت کردند این ادیان بودند که از تمدن بشری سود برده و برای به‌دست گرفتن قدرت جامعه و به دنبال آن اقتصاد بهتر، سفره خود را پهن کردند. فیلسوفان و اندیشمندان در آموزش‌های خود رهنمودهایی بنا بر نیاز انسان ارائه دادند تا اینکه آدمی بتواند سرنوشت خود را به‌دست گیرد و راه و روش چگونه زیستن را بیاموزد.

برای این منظور آن‌ها از همه حالات موجود در انسان و واقعیات محیط زندگی بهره بردند و همچنین تلاش کردند به او یادآوری کنند که با تبلیغات دروغین ادیان آسمانی اراده خود را به قدرت‌طلبان واگذار نکند.

باورهای آسمانی هر چند در تبلیغات خود از آزادی و حق برابر سخن می‌گویند ولی در اصل و باطن هیچکدام از آن‌ها نمی‌توانند حقوق برابر و انسانی را قبول داشته باشند. آن‌ها فقط بردگی و بندگی انسان را می‌خواهند و وقتی قدرت را به‌دست گیرند همه وعده‌ها را بنابر خصلت ذاتی خود فراموش خواهند کرد و فقط برای رسیدن به مقاصد خود تلاش می‌کنند تا اینکه قدرت خود را. درست مثل پیامبر اسلام وقتی توانستند عربستان را تصرف کنند به ایران و روم حمله کردند.

ما قصد نداریم در این کتاب به ایدئولوژی‌های فلسفی پردازیم. تنها کلیتی راجع به اندیشه‌های این نوع باورهای انسانی بیان کردیم و نظریات و همچنین تأثیر آن رهنمودها را در زندگی انسان‌ها یادآور شدیم و در نهایت از فلسفه وجودی آن‌ها سخن گفتیم تا انگیزه آن‌ها مشخص شود.

اخلاق و قانون

در این بخش، پایبندی به اخلاق و قانون را میان پیروان باورهای آسمانی و باورهای فلسفی و انسانی مقایسه می‌کنیم. رعایت نکات اخلاقی در جوامع با آنچه میان افراد نزدیک به دایره قدرت رخ می‌دهد متفاوت است. به کاری که محمد فرستاده‌ی خدای آن‌ها انجام می‌دهد نگاه کنید؛ دلباختگی پیامبر اسلام به زن پسر خوانده خود و در نهایت طلاق و ازدواجش با پیامبر که عاشق زن پسر خوانده خود شده بود. هرچند خلاف عرف مردم جامعه در آن دوران بود ولی او برای خود روا می‌دانست و می‌گفت کسی به‌جز پیامبر نمی‌تواند این کار انجام دهد. پیش از این درباره این موضوعات توضیح داده بودیم ولی گاهی تکرار، لازم است تا بعضی از موارد به‌خوبی در ذهن ثبت شود و یادمان نرود قوانین ادیان چگونه در جامعه اعمال می‌شوند.

قانون دیگر در مورد ازدواج با چهار زن است. این در صورتی است که خود قانونگذار این قانون را رعایت نمی‌کند تا حد افراط از آن اصل عبور می‌کند و به جای ۴ زن عقدی که در دیدگاه اسلام مجاز و حلال است بنا بر اسناد تاریخی موجود، با ۴ برابر این عدد قانونی که خود پایه‌گذاری کرده بود ازدواج می‌کند.

پیامبر خود این قانون را رعایت نکرده و با ۱۶ زن به‌طور رسمی ازدواج می‌کند. آن‌ها دختران افراد سرشناس قبایل عرب بودند و همچنین محمد با تعدادی از زنان که در جنگ‌ها اسیر شده بودند و آن‌ها را برده یا کنیز می‌نامیدند نیز در صورت تمایل همبستر می‌شد.

این رفتار شخص اول این دین آسمانی و الهی است و در رده‌های پایین‌تر می‌تواند تندروی بیشتری رخ دهد. مثلاً طلاق و ازدواج مسعود و مریم رجوی که او هم خود را در حد و اندازه پیامبر می‌دانست! و می‌گفت فقط پیامبر و من می‌توانیم این کار را بکنیم. افراد دیگر اجازه ندارند که از کار آن‌ها تقلید کنند.

این ایدئولوژی‌های آسمانی عجب دنیای شگفت‌آوری با حاشیه‌هایش دارند. هر رهبری می‌تواند با سلیقه شخصی، قانون خاصی برای نیاز خود تدوین و اجرا کند و جوابگوی مردم هم نباشد!

می‌توان این نتیجه را گرفت که قانون در این باور آسمانی دوگانه است برای آن‌هایی که در دایره قدرت جا دارند یک نوع قانون وجود دارد و برای مردم عادی جامعه نوعی دیگر.

خوب به وضعیت افراد نزدیک به حکومت در ایران توجه کنید. قانون در برخورد با افراد خودی که در دایره قدرت جا دارند چگونه است؟! وقتی آن‌ها مرتکب دزدی، تجاوز و یا حتی همجنس‌گرایی می‌شوند که در قانون جمهوری

اسلامی ممنوع است برای مجازات عمل خلاف آن‌ها به گونه‌ای دیگر عمل می‌شود و اگر کسی بخواهد جلوی این گونه مسائل را بگیرد و آن‌ها را به مردم معرفی کند سران قدرت می‌گویند: «کشش ندهید!» ولی وقتی یک فرد عادی به دلیل مشکلاتی که همین نظام الهی برای مردم به وجود آورده دست به دزدی می‌زند با بی‌رحمی تمام دست او را قطع می‌کنند.

«این شرایط قانونگذاران در قدرت‌های آسمانی است»

باید یادآوری کنیم که وضعیت مسیحیت در صومعه‌ها و کلاس‌های مذهبی آن‌ها بهتر از حوزه‌ی «فیضیه» نیست. آنها سعی می‌کنند اخبار کمتر به بیرون درز کند ولی وقتی خبری فاش می‌شود و به گوش مردم می‌رسد می‌گویند که فلانی توبه کرده است. ولی وقتی این راهبان که خود را حاکم بر جان و مال مردم می‌دانند یک مورد ناهنجاری مانند آنچه خود در خفا انجام می‌دهند از طرف فردی عادی در جامعه می‌دیدند حتماً او را به شکل قرون وسطایی مجازات می‌کردند.

منظور این است که در تمام ادیان آسمانی، رهبران و پیروان نزدیک به دایره قدرت به دلخواه و میل خود رفتار می‌کنند پس نباید انتظار داشت وقتی پیروان آن‌ها کاری خلاف عرف اجتماع انجام دهند مجازات شوند. حکومت‌های مذهبی برای نزدیکان خود از همین دوگانگی در اخلاق و مجازات خاطی پیروی می‌کنند.

به پیروی از همان نگاه در این گونه باورهای آسمانی، وقتی در هر برهه تاریخی یکی از همان باورهای آسمانی قدرت را به دست می‌گیرد، از همان روش پیامبران خود برای اجرای قانون پیروی می‌کند. ما ایرانیان از این نوع نگاه حاکمیت برای اجرای قوانین اسلام خوب آگاه هستیم. مطمئن باشید که آن‌ها برای افراد خاطی در دایره قدرت خود یک نوع برخورد و برای مردم عادی برخورد دیگری دارند.

باید گفت این رفتارهای تبعیض‌آمیز فقط در باورهای آسمانی دیده می‌شود چرا که حتماً خود نیز می‌دانند که آورنده باور، چنین رفتار می‌کرده و آن‌ها هم خود را ادامه‌دهنده‌ی راه او می‌دانند.

با داشتن چنین نگاهی در جامعه نمی‌توان از حاکمان انتظار عدالت اجتماعی، تقسیم عادلانه‌ی ثروت و یا حق آزادی انسانی داشت.

انتقادات مردمی

چرا حکومت‌هایی که بر اساس یکی از ادیان آسمانی بنا شده‌اند مخالفین خود را حذف می‌کنند؟ مگر نه اینکه طبق نظریات فلسفی و همچنین تجربه انسانی، بیان مشکلات و انتقاد از سیستمی که حاکمیت را در دست دارد باعث عملکرد بهتر آن سیستم در تصمیم‌گیری‌های بعدی و ساختن جامعه‌ای بهتر با تفاوت‌های کمتر بین اقشار مختلف می‌شود.

در دنیای کنونی سیستم‌های حکومتی که در مدیریت جامعه از نوعی فلسفه انسانی برای مسائل سیاسی، اقتصادی و حتی عدالت اجتماعی استفاده کرده‌اند از انتقادات احزاب و گروه‌های مردمی با روی باز استقبال می‌کنند. چرا که می‌دانند این رویه باعث پیشرفت جامعه، قوانین و کشور می‌شود و این مسائل باعث افتخار مدیران کشوری است (زندگی را برای مردم کشور بهتر کردن).

ولی چرا نظام‌هایی با باور خدایی توان شنیدن انتقادات مردم از سیستم حاکم را ندارند؟ آنها نه با بحث و کلام برای پیشبرد کیفیت زندگی افراد جامعه و آبادانی کشور حرکتی بکنند بلکه برعکس با زندان و شکنجه و نابود کردن سعی به خاموشی آن‌ها دارند و برای ایجاد ترس و وحشت در جامعه و اجبار به سکوت مردم از روش‌های جنایتکارانه استفاده می‌کنند تا اینکه کسی جرأت نکند با روش و سیستم حاکمیتی آن‌ها مخالفت کند.

چرا که اساس باورهای آن‌ها آسمانی است و باید قوانین غیرقابل تغییر خدایی طبق باورشان روی زمین حکمفرما شود و مردم باید برای زندگی در زمان حال از قوانین قرن‌ها قبل پیروی کنند.

آن قوانینی که در روزگاران بسیار قدیم انسانی به نام پیامبر در آن مقطع زمانی بنابر افکار خود تدوین کرده و غیرقابل تغییر دانسته، اسم آن را قوانین خدایی گذاشته بود! آیا می‌شود از آن قوانین برای دنیای کنونی بهره برد و در تمام ادوار سرلوحه زندگی انسان‌ها قرار داد؟

به مسئله حجاب توجه کنید. مسلمانان تندرو از این قانون واپسگرا کوتاه نمی‌آیند چرا که یکی از قوانین الهی است که دین علیه زن معرفی کرده و غیرقابل تغییر است و به همین دلیل حاکمان بنابر اعتقاداتشان نمی‌توانند از آن قانون الهی کوتاه بیایند! هر چند که به اعتقادات و حکمرانی آن‌ها خدشه‌ای وارد نکند. باید گفت همه مردم جهان از چگونگی برخورد رژیم با حجاب زنان در داخل ایران خبر دارند.

آن‌ها تا کنون تعداد زیادی از جوانان کشور را کشته‌اند تا اینکه باعث ترس و وحشت در جامعه شوند و به مردم گوشزد کنند که قدرت دست آن‌هاست و احکام الهی غیرقابل تغییر است.

فرستادگان خدا به مردم می‌گفتند خدایی که ما را به‌عنوان پیامبر فرستاده، به همه چیز دانا و تواناست و هیچ عقل و استدلال زمینی هم‌سطح با قدرت دانایی او نیست. پیامبر اسلام برای قانع کردن مخالفان خود نه با دلیل و استدلال منطقی بلکه با شمشیر سخن می‌گفت! برای اینکه به مردم بفهماند قدرت دست اوست و هرکاری که لازم بداند می‌تواند انجام دهد.

به عنوان مثال به داستان یکی از کاتبان قرآن به نام «عبدالله بن ابی سرح» توجه کنید. او وقتی می‌بیند آنچه که محمد از طرف خدا می‌گوید بسیار اشکال دارد و خود بهتر از خدای محمد مطالب را می‌نویسد به محمد شک می‌کند و می‌گوید من که یک انسان عادی هستم از خدایی که تو می‌گویی همه‌چیزدان است بهتر می‌دانم چطور بنویسم و اگر آن‌طور که تو می‌گویی کلمات خدایت غیرقابل تغییر هستند چرا هر گاه که می‌گویم اگر به‌گونه‌ای دیگر بنویسم بهتر است تو موافقت می‌کنی و می‌پذیری!

چرا جملات را تغییر می‌دهی و جمله من را انتخاب می‌کنی؟ محمد به‌خاطر همین سخنان دستور قتل او را صادر می‌کند.

در دوران قبل از اسلام و حتی در زمان ظهور آن، شعر و شاعری میان مردم عرب جایگاه والا و تأثیرگذاری داشت. در آن روزگار بانوی شاعری به نام «عصما» که دختر «مروان» یکی از یهودیان سرشنان آن زمان بود اشعاری می‌سرایید که محمد و باوری را که او معرفی می‌کرد زیر سؤال می‌برد. محمد با شنیدن آن اشعار و دیدن استقبال مردم، دستور کشتن وی را می‌دهد. او مادر طفلی بود و یکی از یاران محمد درست در هنگام شیر دادن به طفلش، او را به قتل می‌رساند. سپس پیش محمد می‌رود. جریان را تعریف می‌کند و می‌گوید نمی‌دانم کارم درست بود یا نه؟ وقتی چاقو را در قلب او فرومی‌کردم پستان وی در دهان طفل شیرخوارش بود. قاتل از کار خودش خجل بود ولی محمد برای آرامش خاطر به او می‌گوید تو با این کار جایت را در بهشت تضمین کردی!

در تاریخ اسلام آمده که محمد در مجموع دستور قتل سیزده نفر از مخالفین خود را صادر کرده است و البته امکان دارد تعداد این نفرات بیشتر هم باشد!

عشق

فیلسوفان همواره با بحث و استدلال بین مردم سعی می‌کردند مشکل نظریات خود را پیدا و آن را اصلاح کنند. آن‌ها انتقادات را با روی خوش می‌پذیرفتند و اگر نیاز به تغییر بود مشکل را رفع و رجوع می‌کردند. نه دستور قتل می‌دادند و نه اینکه کسی را برای سؤالاتش توبیخ می‌کردند.

درست برخلاف ادیان آسمانی که وقتی به قدرت می‌رسند در مواجهه با مخالفان خود از استدلال، بحث و گفت‌وگو استفاده نمی‌کنند، می‌کشند! چرا که این روش پیامبر بوده است.

در همین انتقام‌گیری‌ها، گاهی پیش آمده که کسی یا کسانی را با عجله به جوخه اعدام سپردند ولی بعد مشخص شده فرد مذکور بی‌گناه بوده است. آن‌ها در پاسخ به این اشتباه، می‌گویند اگر بی‌گناه باشد به بهشت می‌رود و خود را مقصر نمی‌دانند. این سخن بزرگان دین آن‌هاست که اگر انسانی را بکشید و او گناهکار نبوده باشد خدا به همین خاطر او را به بهشت می‌فرستد و به این ترتیب غائله را پایان می‌دهند.

شاید بپرسید پس محمد چطور توانست آن همه آدم را دور خود جمع کند. البته که با نیرنگ و نشان دادن در باغ سبز به مردان عرب برای کشتن و کشته شدن؛ زنده باشی مال و زن به‌دست می‌آوری. بمیری هم مال و زن به‌دست می‌آوری! پس مرگ و زندگی فرقی نمی‌کند.

در داستان خیالی مسیحیان آمده که عیسی مرده‌ای را زنده کرد. از او می‌پرسند که فرق زندگی و مرگ چیست؟ در پاسخ می‌گوید مثل کسی که در خواب باشد و او را بیدار کنند! همین داستان به محمد برای رسیدن به مقاصدش بسیار کمک می‌کرد و برای همین است که در بین مسلمانان زیاد بازگو شده است.

«عشق» این غریزه موجودات زنده و تمایل به داشتن جفت را بنگرید. علم ثابت کرده است عاشق شدن موضوعی کاملاً واقعی است و توضیح می‌دهد که وقتی کسی عاشق می‌شود هورمونی در بدن او تولید می‌شود و وقتی یار خود را می‌بیند مغز با دستور ترشح آن هورمون باعث شادی فرد عاشق می‌شود.

ولی در باورهای آسمانی می‌خواهند به زور و ایجاد ترس به جامعه بفهمانند که عشق واقعی فقط عشق به خدا است! موجودی که به باور آن‌ها در آسمانهاست! نه قابل دیدن است و نه قابل تصور و این قدرت‌طلبان، از او فرمان می‌گیرند! باورمندان آسمانی مردم را به نوعی عشق خیالی و رویایی دعوت می‌کنند! و عشق به جفت را که برای

ادامه زندگی و بقای انسان بسیار مهم است باید رها کرد و در ادامه می‌گویند عشق زمینی معصیت دارد و انسان دچار گناه می‌شود! ولی خود در خلوت آن کار دیگر می‌کنند.

در این قسمت به مسئله «گناه» و «ثواب» و یا همان خوب و بد در دیدگاه باورهای زمینی و آسمانی نگاهی می‌اندازیم و آن‌ها را مقایسه کنیم.

در باور زمینی یا همان فلسفی هر آنچه که به زندگی انسان امید و نشاط بدهد باعث ایجاد جامعه‌ای بالنده‌تر و توانمندتر می‌شود. برای اینکه در چنین جوامعی به پیشرفت و توسعه علم و عدالت اجتماعی بیشتر توجه می‌شود و مردم با پویندگی در این جوامع، کهنگی و عقب‌افتادگی را کنار می‌زنند.

ولی در عوض در باورهای آسمانی، هر حرکتی را که ممکن است برای ایده‌ها و باورهای آن‌ها مشکل به وجود بیاورد گناه می‌شمارند.

مثلاً شادابی و سرزندگی جامعه را کاملاً اشتباه می‌دانند! چرا که رقص و موسیقی، خنده و شادی باعث اعتمادبه‌نفس بیشتر آدمی می‌شود و با اعتمادبه‌نفس است که انسان می‌تواند هر چیزی را که خلاف جریان زندگی قرار دارد به چالش بکشد.

در عوض آن‌ها گریه و زاری، خضوع و بندگی و سجده‌های طولانی را از کارهای بسیار پسندیده می‌دانند که ثواب زیادی دارد. حتماً شنیده‌اید که می‌گویند اگر برای حسین گریه کنید با هر قطره اشکی که بریزید خداوند گناهان چندین ساله شما را می‌بخشد!

آن‌ها به مردم سفارش می‌کنند وقتی نیازمند می‌شوید و حقی از شما پایمال می‌شود با خدا درد دل کنید و ببخشید که خداوند بخشنده‌گان را دوست دارد. این کار ثواب آخرت برای شما همراه دارد.

در نهایت آن‌ها تقاضا می‌کنند مقداری از درآمدتان را در راه خدا و ائمه اطهار ببخشید و برای خود بهشت را بخرید. این بهشت چگونه جایی است که برای هر امری مصرف دارد؛ پاداش کشتن و کشته شدن یا بخشیدن و بخشیده شدن و گریه و زاری کردن. برای رفتن به بهشت موعود فقط لازم است که آدم مطیعی باشید و هر چه اربابان قدرت می‌گویند با جان و دل بپذیرید.

تنها چیزی که تو را از رفتن به بهشت خیالی ادیان منع می‌کند تلاش برای آزادی و آزادی‌خواهی است. به زعم باورمندان آسمانی، انسان در زندگی می‌تواند هر کاری که خلاف عرف اجتماعی باشد انجام دهد! ولی برای اینکه به بهشت برود کافی است، اول باور آسمانی را قبول کند و سهمیه‌ای از دارایی‌های خود به مراکز خرافه‌فروشی بدهد و بعد در جمع فقط نشان دهد برای آن خرافه‌ها گریه میکند و اگر کمی بیشتر به اعمال خود بیفزاید، یعنی مردم را تشویق به گریه و زاری و خودزنی کند دیگر ردخور ندارد حتماً در بهشت خیالی آن‌ها جای می‌گیرد!

خلاصه اگر بخواهیم در یک جمله بگوییم که باورهای آسمانی در پی چه تغییری در مردم جامعه هستند؟
آن‌ها می‌خواهند خودباوری را در مردم جامعه از بین ببرند و باور خدایی خود را جایگزین کنند.
ولی باورهای انسانی درست برعکس این موضوع عمل و تلاش می‌کنند که خودباوری را در جامعه ترویج دهند تا
اینکه انسان با حق و حقوق خود بیشتر آشنا شود و دچار استثمار و استعمار توسط قدرت‌طلبان خداپاور نشود.
چرا که انسان با از دست دادن خودباوری خیلی راحت وابسته و سرسپرده می‌شود. به پیروان ادیان نگاه کنید که
چگونه در مراسم مذهبی گریه و زاری و حتی بدتر از آن خودزنی می‌کنند و در بعضی از موارد اعمالی مانند قمه‌زنی
و مانند آن انجام می‌دهند.
گاهی پیش آمده که افراد سرسپرده به دین، کارهایی در مراسم عزاداری خود انجام می‌دهند که به مرگشان منجر
می‌شود و حاکمیت، آن فناشدگان را «شهید» می‌نامد و در جامعه طوری تبلیغ می‌کند که گویی آنان کار درستی
انجام داده‌اند.
در صورتی که کلمه شهید و یا فدایی باید به کسی اطلاق شود که در راه مردم و مبارزه با بی‌عدالتی، خطر مرگ
را به جان می‌خورد و از جان خود می‌گذرد. آن‌ها با هرگونه تفکری به خاطر انتخاب راه درست در ذهن مردم جامعه
و تاریخ ثبت می‌شوند. مثل کشته‌شدگان حوادث اخیر که رژیم غاصب اسلامی ایران جان‌شان را گرفت. آن فدائیان
تا ابد در تاریخ این مرز و بوم ماندگار خواهند شد.

رهبران ادیان آسمانی

پیروان ادیان، پیامبرانشان را از هرگونه خطایی مبرا می‌دانند و به آن‌ها لقب «معصوم» یا «قدیس» می‌دهند. یعنی کسانی که هیچ اشتباهی مرتکب نمی‌شوند. اشتباه و خطا لازمه زندگی و تکامل فکری هر انسانی است. آدمی باید اشتباه کند تا تجربه به دست آورد.

این ادعا خنده‌آور است از خود بپرسیم اصلاً چنین چیزی امکان دارد؟ آخوندها برای درگیرکردن فکر مردم، داستان‌های بسیار مضحکی درست کرده‌اند. مثلاً اینکه شب اول قبر چه خواهد شد؟ و چنان داستان ساختگی خود را برای مردم تعریف می‌کنند که انگار خودشان چندین بار در آن شرایط قرار گرفته‌اند!

بنا بر باور آن‌ها یکی از پرسش‌هایی که از مردگان در شب اول قبر می‌پرسند، نام چهارده معصوم است؟ یعنی چهارده انسان روی کره زمین در طول زندگیشان هیچ‌گونه خطا و اشتباهی نکرده‌اند. چطور می‌شود انسانی هیچ اشتباهی نکند و تجربه به‌دست آورد و رهبر و راه‌گشا برای بقیه مردم جامعه باشد. به نظر شما امکانپذیر است؟ این موضوع که انسان از اشتباهاتش درس می‌گیرد و پخته می‌شود با بحث و استدلال ثابت شده است.

تاریخ اسلام از دیدگاه تاریخ طبری

تاریخ اسلام ۱۵۰ سال بعد از محمد، برای اولین بار توسط کسی به نام «ابن حسام» تعریف شد و شخصی به نام «ابن هشام» آن را نوشت. می‌گویند آن‌ها تاریخ کامل اسلام را نوشتند.

ولی نمی‌توان باور کرد بعد از ۱۵۰ سال آن هم به صورت نقل سینه به سینه، همه موضوعات در زمان زندگی پیامبر و خلفای اولیه به نام «راشدین»، به طور کامل بیان شده باشد. حتماً کاستی‌هایی در این تاریخ وجود دارد و افرادی که در نقل یا نگارش نقش داشته‌اند مطالبی به آن افزوده یا کاسته‌اند و یا نظر شخصی خود را لحاظ کرده‌اند.

هنوز در بین مسلمانان، افرادی هستند که فکر می‌کنند حکومت اسلامی می‌تواند روش مفیدی برای زندگی انسان‌ها ارائه دهد. آن‌ها معتقدند حاکمان ایران یعنی ملاحا و منفعت‌طلبان سودجو و اطرافیان‌شان اسلام را خراب کرده‌اند و اسلام و مسلمان واقعی طوری دیگر است!

این باور آسمانی از هنگام اعلام موجودیت خود تا همین امروز، بارها در نقاط مختلف تشکیل حاکمیت داده است اما هیچوقت نتوانسته عدالتی در جامعه برقرار کند.

خیلی‌ها هنوز فکر می‌کنند به کمک اسلام می‌توان حکومتی بر پایه عدل برپا کرد ولی تاریخ نشان می‌دهد تا کنون، هیچ حکومت عادلانه‌ای حتی با کمترین عدالت اجتماعی توسط رهبران این باور آسمانی تشکیل نشده است. هر چه گفته شده فقط در قالب قصه‌های خیالی بوده و در هیچ بخشی از تاریخ، عدالت و برابری انسان‌ها در حکومت‌های اسلامی وجود نداشته و ندارد.

بعضی‌ها در بوق و کرنا کرده‌اند و می‌گویند «حکومت عدل علی» در صورتی که آنچه در حکومت علی بیش از هر موضوعی نمود داشت دعوا و جنگ بر سر قدرت بود و بس.

در دوران ظهور اسلام، به هیچ وجه حکومت عادلانه‌ای برپا نشد و آنچه بیشتر به چشم می‌آید راهزنی و حمله به قبایل یهودی برای به دست آوردن ثروت است تا در مسیر قدرت‌طلبی دچار مشکلات اقتصادی نشوند. آن‌ها برای پیشبرد اندیشه‌های محمد، داشتن پول و آزوقه را ضروری می‌دانستند.

وقتی محمد و یارانش به مدینه (یثرب) می‌روند چیزی نمی‌گذرد که سرمایه محمد تمام می‌شود همان ثروتی که از «خدیجه» همسر اولش به او رسیده بود. «ابوبکر» که او هم یکی از ثروتمندان آن دوران عربستان بود تمام دارایی خود را در اختیار محمد می‌گذارد تا در راه اسلام خرج کند اما دیگر در صندوق‌های آن‌ها چیزی نمانده بود

تا اینکه بتوانند برای جمع‌آوری نفرات دور خود هزینه کنند و باید برای ادامه کار، این مشکل اساسی را حل می‌کردند.

به راستی چرا آن‌ها با داشتن خدایی «قادر» و «توانا» برای به دست آوردن پول و سرمایه دچار مشکل شدند و به خدای خود نگفتند که ما برای گسترش دینت به پول نیاز داریم! یا اینکه چرا خدای «دانا» از شرایط مالی و اقتصادی آن‌ها آگاه نشده بود تا یاری‌شان کند؟!

سرانجام محمد با راهزنی از کاروان‌های تجاری اعراب، پول و سرمایه موردنیاز را تأمین می‌کند - پولی که از راه دزدی به دست آمده و بنا بر احکام دینشان «حرام» است! - تا با کمک آن ثروت برای ترویج دین خدا شروع به یارگیری از اعراب گرسنه آن زمان کند. اولین حرکت آن‌ها حمله به کاروانی مربوط به ابوسفیان بود و تلاش او برای بازپس‌گیری اموال خود منجر به جنگ‌های قبیله‌ای می‌شود.

وقتی در دوران خود پیامبر جنگ و دعوا بین قبایل ساکن آن زمان اعم از یهودی و غیریهودی برپاست و محمد هم برای به‌دست آوردن سرمایه، راهزنی می‌کند پس طبق استدلال عقلی در آن دوران، حکومتی بر مبنای عدل تشکیل نشده و حتماً محمد و یارانش در راهزنی‌ها حق تعدادی افراد بیگناه را پایمال کرده‌اند.

در دوران محمد مفهومی به نام عدالت اجتماعی وجود نداشت و در آن جنگ‌ها در حق بعضی از قبایل به‌ویژه یهودیان آن منطقه بسیار جفا شد. مثل داستان قبیله «بنی‌قریظه» و «بنی‌نظیر» و غیره.

محمد دوازده سال در مکه هر کاری توانست کرد ولی در نهایت تعداد اندکی با او همراه شدند تا اینکه دریافت برای پیشبرد اهداف خود و تصاحب قدرت در عربستان باید پول داشته باشد.

انسان در زندگی خود، پیش از هر چیز به درآمد و منابع مالی نیاز دارد نه وعده‌های فریبنده. مردم مطمئن نبودند حرف‌های محمد راست است یا دروغ ولی وقتی حرف پول و مال و اموال وسط می‌آید دیگر آن حرف‌ها برای کسی مهم نیست و فقط می‌خواهد بداند چیزی نصیبش می‌شود یا نه.

با دسترسی محمد به مال و اموال در عرض مدت کوتاهی که در مدینه به سر می‌برد تعداد زیادی از اعراب با او همراه شدند و توانست در نهایت با برتری نیروی جنگی بر تمام عربستان مسلط شود و قدرت را به دست گیرد. پس اگر این معادله را بپذیریم متوجه می‌شویم که بیشتر سربازان محمد نه از سر آگاهی بلکه به‌خاطر پول و مال برای اهداف محمد شمشیر می‌زدند.

باید یادآوری کنیم که هیچ وقت با نظامی‌گری عدالتی برقرار نمی‌شود. در آن دوران محمد توانست با استفاده از نیروی نظامی و جنگ به هدف خود برسد.

آیا بعد از مرگ محمد کسی توانسته با توجه به راهنمایی‌های پیامبر اسلام، حکومتی بر پایه عدل تشکیل دهد و هدف را ترویج عدالت اجتماعی بگذارد؟ این موضوع را خیلی کلی بررسی می‌کنیم.

اولین خلیفه اسلام بعد از پیامبر، ابوبکر بود. او هم در زمان خود به دنبال رویه محمد، برای گسترش اسلام به جنگ ادامه می‌دهد. هیچ جنگی در دنیا وجود ندارد که به تعداد زیادی از مردم ستم نشود و مورد ظلم و بی‌عدالتی قرار نگیرند یا خون افراد بیگناه ریخته نشود.

مثلاً در محل زندگی خود نشسته‌اید عده‌ای با تیغ، شمشیر و چاقو، سواره و پیاده حمله می‌کنند و پیامشان اینست که باید حرف ما را بپذیرید و اسلام بیاورید چرا که عقیده‌ای که ما آورده‌ایم بهتر از عقاید شما است! یا قبول می‌کنید و خرج ما را می‌دهید یا اینکه شما و خانواده‌تان را می‌کشیم.

با جنگ و به زور مجبورت می‌کردند اسلام بیاوری و این تازه شروع مشکلات بود. باید از مال خود مالیات، خمس و زکات به آن‌ها می‌دادی و اگر اطاعت نمی‌کردی کشته می‌شدی. دوران حاکمیت اولین خلیفه مسلمانان ابوبکر هم بدین منوال می‌گذرد، یعنی جنگ تازه در ابعاد کشوری و برای به‌دست آوردن منابع مالی بیشتر. آن‌ها به مردم ستم می‌کردند و در مقابل اسلام را دین رحمت و مهربانی معرفی می‌کردند.

بعد از مرگ ابوبکر -او تنها خلیفه‌ای بود که در اثر کهولت سن درگذشت- «عمر» جانشین او می‌شود و رهبری امور مسلمانان را به عهده می‌گیرد. طبق تاریخ طبری او مردی خودرأی، خشن و جنگجو بود. چنین افرادی کمتر از استدلال عقلی بهره می‌برند و در صورت لزوم با استفاده از خشونت و نه از راه منطق و گفت‌وگو، مسئله را حل می‌کنند و اگر رأی و نظر آن‌ها را نپذیری کشته می‌شوی. شاید «استالین» نمونه‌ای باشد که بشود با عمر مقایسه کرد. او هم در پاسخ به مخالفان نظریاتش فقط از تفنگ استفاده می‌کرد.

در دوران عمر نیز جنگ با همسایگان عربستان به‌صورت لشکرکشی ادامه داشت. پس او هم نمی‌توانست با توجه به روحیاتش و راه انداختن جنگ مثلاً با ایران، عدالتی در حق مردم انجام دهد.

در ادامه برای روشن شدن قصد اعراب از حمله به همسایگان خود مثالی می‌آوریم.

در دوران حاکمیت عمر، حمله به ایران به فرماندهی «سعد بن ابی وقاص» انجام می‌شود. بعد از مدتی که از حمله می‌گذرد، عمر پیکي به طرف سعد می‌فرستد و به او پیغام می‌دهد که ما اینجا گرسنه هستیم اگر چیزی عایدت شده زودتر برای ما بفرست.

سعد بن ابی وقاص در جواب می‌گوید کاروانی با بار شتران به سمت شما روانه می‌کنیم که سرش به شما می‌رسد و تهش پیش ما در ایران است.

این کار جز چپاولگری و غارت چه نام دیگری دارد؟! مسلمانان با جنگ و جنایت اموال مردم را غارت می‌کردند و ترویج دین و باور آسمانی، هدف نخست آن‌ها نبود.

بعد از عمر، اختلاف میان سران مسلمانان به خصوص «علی» و «عثمان» برای به دست گرفتن قدرت بالا می گیرد که در نهایت عثمان به حاکمیت می رسد. او هم برای دستیابی به اقتصاد بهتر و شاید توسعه باور خدایی خود، همان رویه جنگ با همسایگان را در پیش می گیرد و سرانجام به دنبال اختلافات داخلی و ظلم و ستمی که به مردم روا می دارد به دست مسلمانان کشته می شود.

بعد از عثمان، نوبت به «علی» پسرعمو و داماد پیامبر می رسد. ما ایرانی ها در مورد او داستان های بسیاری شنیده ایم که ملاها ساخته اند. برای درک بی اساس بودن این داستان ها بیان همین مطلب کافی است که می گویند؛ وقتی خدا می خواست تصمیمی بگیرد با علی خلیفه چهارم مسلمانان مشورت می کرد!

او حکومت بر مسلمانان را به دست می گیرد. در دوران حاکمیت علی هم جنگ های توسعه طلبانه با همسایگان ادامه پیدا می کند. رهبری وی باعث برقراری هیچ نوع حکومتی همراه با عدالت اجتماعی نشد که هیچ تازه او مسبب اصلی جنگ های داخلی مسلمانان شد. آن هم به دلیل گرفتن قدرت و سهم خواهی بیشتر، چون در آن شرایط اعراب دستشان به ثروت رسیده بود به همین دلیل هر کس این ادعا را می کرد که به محمد، پیامبر اسلام نزدیک تر بوده، بنابراین حق بیشتری برای به دست گرفتن حاکمیت دارد.

علی خود را نزدیکتر از همه به محمد و حاکمیت را حق خود می دانست. اینجا بود که اولین کلنگ «شیعه بازی» به زمین خورد.

وقتی جنگ داخلی بین مردم منطقه ای صورت می گیرد چند عامل داشته باشد، بی عدالتی، ظلم بین ارکان حاکمیت، فرصت طلبی برای به دست گرفتن قدرت اقتصادی یا هر چیز دیگری که می توان حدس زد جز عدل و عدالت.

در دورانی که علی رهبری را به دست می گیرد حتی با عایشه سوگلی محمد وارد جنگ می شود! در صورتی که پیامبر در مورد رفاه و برطرف کردن مشکلات زنانش سفارش بسیار کرده بود.

دوران علی هم با جنگ و خونریزی برای گسترش پهنه جغرافیایی اعراب ادامه پیدا می کند و به مردم ظلم و ستم بسیاری می شود. در این حالت هم نمی توان از وجود عدل و عدالت حتی در منطقه ای کوچک سخن گفت. در دوران حاکمیت علی، هم جنگ داخلی و هم ستیز با همسایگان برپا بود. بنابراین آزادی، برابری و حقی وجود نداشت. جنگ به هر شکل یعنی کشتن و غارت کردن.

در زمان همین خلیفه چهارم است که دیگر از پایبندی به نصاب و اطاعت از دستورات محمد در بین یاران سابق وی اثری باقی نمی ماند و هر کس هر طور که خود بهتر می داند عمل می کند. مثلاً محمد خواسته بود بعد از او کسی با بیوه های وی ازدواج نکند و یا اینکه بر آن ها فشار اقتصادی وارد نشود.

ولی نه علی و نه عایشه و حتی طلحه و زبیر که از یاران و خویشان نزدیک پیامبر بودند به خواسته‌های او عمل نمی‌کنند. علی با عایشه وارد جنگ می‌شود و عایشه و طلحه نیز با هم ازدواج می‌کنند. این رفتار و عملکرد افراد مهم و اصلی این باور آسمانی بود که خلاف تقاضای محمد عمل کردند. پس می‌توان گفت کسانی که در رده‌های پایین‌تر بودند شاید همه نصایح و فرامین اسلام را فراموش کرده بودند. همانطور که گفتیم خیلی از یاران محمد بعد از مرگ وی به زندگی قبلی خود باز می‌گردند. (در بیانات ابن‌حسام و یا در نوشته‌های ابن‌هشام به آن اشاره نشده است)

در کتاب ارزشمندی از آقای «قاسم قره‌داغی» به نام «علی قتال عرب» به‌درستی کارهای علی خلیفه چهارم مسلمانان و امام اول شیعیان بیان شده است. با خواندن آن کتاب می‌توانید قضاوت کنید آیا از چنین کسی با آن روحیات و قساوت قلب می‌شود انتظار داشت که ذره‌ای به عدالت اجتماعی و برابری انسان‌ها اعتقاد داشته باشد؟ باید خاطرنشان کرد که در باورهای آسمانی جایگاهی برای عدالت اجتماعی و برابری انسان‌ها در نظر گرفته نشده که کسی بخواهد ادعا کند با دین می‌شود حکومتی بر پایه عدل تشکیل داد. دوران خلفای بعدی هم طبق آنچه خودشان می‌گویند مملو از فساد اخلاقی، بی‌عدالتی و ستم در حق مردم است. هرکدام حرمسرای داشتند و به کارهایی از این دست، سرگرم بودند. خلفا حق داشتند از صندوق مالی، به‌دلخواه خرج کنند و کلید آن به‌دست خلیفه بود و حتی خرج کردن پول برای مردم و جامعه با صلاحدید خلیفه انجام می‌شد. درست مثل رژیم ایران که کلید خزانه مالی کشور دست رهبر آن‌ها است و فقط او می‌تواند از آن سرمایه ملی برای هرکاری که لازم بداند خرج کند. این یکی از قواعد اسلام است و باید همه سرمایه ملی دست خلیفه یا «ولی فقیه» باشد و برای هزینه کردن لازم نیست به شخص یا نهادی پاسخ و توضیحی بدهد. بنا بر قوانین اسلام، تمام مردم در جامعه اسلامی تحت قیومیت خلیفه یا ولی فقیه هستند و همه باید از او حمایت کنند در غیر این صورت کسانی که با وی و تصمیمات او مخالفت ورزند دشمن خدا و پیامبر شناخته می‌شوند. باید خاطرنشان کرد که خلیفه یا ولی فقیه و حتی پاپ در مسیحیت را مردم انتخاب یا عزل نمی‌کنند. آن‌ها بنا بر صلاحیت در امور و قوانین دینی در نظر گرفته می‌شوند و بعد تعدادی از افراد رده‌بالا تصمیم می‌گیرند که چه کسی را به عنوان رهبر دینی خود انتخاب کنند.

با وجود چنین قوانینی در باورهای آسمانی چطور می‌شود انتظار داشت «عدالت» در جامعه برقرار شود. پس این حکومت عدل علی یا عدل اسلامی در کدام بخش از تاریخ تشکیل شده که هیچ تاریخ‌نگاری از آن یاد نکرده است!

با این وجود باید گفت این اسلام که حاکمیت را در دست می‌گیرد همان اسلام اولیه است که خود محمد بنا نهاد و در ادامه، خلفا آن را اجرا کردند. چیزی غیر از این، غیرواقعی و داستان است و به همین دلیل واضح هر وقت کسانی حکومت اسلامی برپا می‌کنند مطمئن باشید در آن حکومت بنا بر رهنمودهای نخست پیامبرشان بی‌عدالتی، ظلم، تبعیض، تجاوز، قتل و حتی چشم‌داشت به مال دیگران در دستور کار قرار می‌گیرد.

باید خاطرنشان کنیم این مطالب چکیده‌ای از کتاب‌های با ارزش طبری بود. ما در این کتاب قصد تحریف تاریخ و روایات تاریخی را نداریم فقط از موارد تاریخی استفاده کرده‌ایم که برای شما خوانندگان با نمونه تاریخی مطلبی را بیان کرده باشیم. هر چند می‌دانیم در بیان تاریخ، موضع نگارنده و یا بیان‌کننده می‌تواند تأثیر زیادی بر وقایع‌نگاری داشته باشد.

در آخر باید گفت این اسلام همان اسلامی است که محمد پیامبر خدا بنا نهاد. برای نگه داشتن قدرت حاکمیت هر کاری که لازم باشد می‌توان در این باور آسمانی انجام داد و همان‌طور که رهبران جمهوری اسلامی می‌گویند حفاظت و نگهداری از نظام اسلامی از «واجبات» است.

البته باید متذکر شد در مسیحیت اوضاع بهتر از اسلام نبود که هیچ چه بسا بدتر هم بود. زمانی شانس به آن‌ها رو کرد که آن باور آسمانی توسط «کنستانتین» رهبر روم شرقی به‌عنوان دین رسمی شناخته شد و در سال ۳۸۰ میلادی «تئودوس» امپراتور روم غربی هم مسیحیت را پذیرفت.

به همین دلیل پیروان آن باور آسمانی این فرصت را پیدا می‌کنند که دین خود را رواج دهند. آن‌ها هم برای گسترش پهنه‌ی جغرافیایی و باور آسمانی خود جنایات و ستم‌های بسیاری در حق مردم روا داشتند. امیدواریم که این‌گونه باورها که با نقشه قبلی و برنامه‌ریزی برای نابود کردن فرهنگ و به تاراج بردن اموال مردم، با بیان داستان و رویا، رواج پیدا کردند دیگر آنقدر توان پیدا نکنند تا اینکه ملتی را از پیشرفت در حقوق انسانی باز دارند.

اخلاق و رفتار پیروان ادیان آسمانی

اگر به جامعه بنگرید تعدادی از مردم هستند که در لباس پوشیدن، نوع برخورد، شیوه سخن گفتن و حتی نوع نگاهشان با بقیه تفاوت دارند.

آن‌ها به واسطه اعتقاداتشان خود را موظف به نشان دادن رفتار خاصی در جامعه می‌کنند و برای ظاهرشان چهارچوب مشخصی دارند.

رفتار و کردار آنان نشان‌دهنده این است که انسان‌های آزادی نیستند و مفهوم آزادی این حق مسلم انسانی را نمی‌توانند بفهمند چرا که خود پذیرفته‌اند آدمی ناتوان و درمانده از حل مسائل زندگی هستند و احتیاج به کسی یا نیرویی دارند تا اینکه به عنوان انسانی سرسپرده خود را به آن وصل کنند تا بتوانند به زندگی روزمره خود ادامه دهند.

این افراد مأموران و نیروهای خالص همان حاکمان خدافروش می‌شوند. آن‌ها به خاطر نشان دادن خلوص خود به رهبران‌شان به راحتی هر کاری را انجام می‌دهند و در باور خود فکر می‌کنند کار خدایی کرده‌اند. مثل شکنجه دادن، کشتن و شلیک مستقیم به چشم مردم! و حتی در مسائل اخلاقی به آن‌ها می‌گویند آزاد هستید تا هر کاری که لازم باشد برای ترساندن مخالفان انجام دهید تا اینکه فکر مخالفت با خدا و رسولش را نکنند.

درست مثل محمد پیامبر اسلام که بعد از کشتن شاعر یهودی به قاتل او نوید بهشت داد، به شکنجه‌گران رژیم دینی هم برای برخورد آنچنانی با مخالفان، جایگاهی در بهشت وعده می‌دهند و آن‌ها سرخوش از وعده‌ی بهشت به راحتی جنایات بیشتری انجام می‌دهند.

چرا که با مخالفان رژیم خدایی و روش پیامبر باید چنین کرد و آن‌ها «کافر» و «مرتد» محسوب می‌شوند و هر کار غیرانسانی که با کافران انجام شود، ثواب دارد!

چرا که محمد پیامبر اسلام از قول خدا گفته که کسی نباید مقابل فرمان او و پیامبرش بایستد و اگر کسی با آن‌ها مخالفت کند سزایش مرگ است.

با وجود چنین افرادی در رأس مسئولیت‌ها، چطور می‌توان انتظار آزادی و دموکراسی در جامعه داشت. آن‌ها هیچ تفسیری از حقوق انسانی در خارج از چهارچوب ذهنی و باور خود ندارند.

چرا که آن‌ها در بند و زندانی باور آسمانی خود هستند و نباید از چنین افرادی با این‌گونه دیدگاه انتظار داشت که به حق و حقوق انسانی پایبند باشند. آن‌ها بیش از آن چیزی که خود از زندگی فهمیده‌اند نمی‌توانند انجام دهند و فکر می‌کنند که انسان باید خود را به خدا و پیامبر یا حتی به قول خودشان به ائمه‌ی اطهار وابسته کند و اگر کسی در این چهارچوب نمی‌گنجد باید حق زندگی از او گرفته شود. طبق فرمان رسول خدا نباید نسبت به مشرکان، کافران و مرتدان رحم و مروت داشت و این موضوع در قرآن نیز بیان شده است؛

«إشداء علی الکفار و رحماء بینهم» بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند. (سوره‌ی ۴۸ الفتح، آیه‌ی ۲۹)

حکومتی واپسگرا با باور آسمانی مثل رژیم ایران و افرادی که در دایره قدرت هستند شامل مأموران اصلی کشتن و شکنجه از همین قائده رسول خدا استفاده می‌کنند و باور دارند که حق مخالفان فقط مرگ است.

در این رابطه مثالی از شرایطی که خودم به‌عنوان نگارنده این کتاب داشتم بیان می‌کنم. در سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی دستگیر شدم. از مصائب و مشکلاتی که هر زندانی در آن رژیم اسلامی دچارش می‌شود من هم بی‌نصیب نبودم. می‌دانم تقریباً تمام کسانی که دربند این رژیم سراسر جنایت گرفتار شدند چه مشکلاتی داشتند و بر آن‌ها چه ستم‌ها رفته است که نمی‌شود حتی به قلم آورد. قصد ندارم به این مسائل بپردازم ولی از برخورد این پیروان دین‌مدار و جنایتکاران انسان‌گونه فقط یک مورد را که خود شاهد بودم بیان می‌کنم تا اینکه متوجه شوید باورمندان به دین چقدر نسبت به انسانیت غریبه و فقط در پی اطاعت از رهبران خود هستند و توان فکر کردن ندارند.

روزی یکی از مسئولان بسیار معتقد و مذهبی از پنجره کوچک روی در زندان، سر خود را داخل آورد و برای ما صحبت کرد. او گفت در حقیقت بنا بر گفته خدا و پیامبرش شما باید بدون محاکمه و اعتراض کشته شوید! ولی اگر این روند اصلی را در حق شما انجام نمی‌دهیم به دلیل رحمت و لطف «امام خمینی» است و شما باید به خاطر زنده بودن از او تشکر و عذاب را تحمل کنید (منظورش شکنجه بود) و شکرگزار باشید! و در آخر هم اضافه کرد که اگر امام فرمان قتل شما را بنا بر دستورات الهی دین بدهد دیگر برای هر نفرتان گلوله‌ای خرج نمی‌کنیم و فقط در هر سلول یک نارنجک می‌اندازیم.

با توجه به تمام حرکات و جنایاتی که این رژیم معتقد به خدا و پیامبرش انجام می‌دهد نباید انتظار کوچکترین تغییر به نفع انسان و انسانیت را از سوی آن داشت. اگر در بعضی از موارد کوتاه می‌آیند فقط به دلیل فشار مردم و جوامع بین‌المللی است. مطمئن باشید وقتی دوباره اوضاع را آرام کنند شروع به شکنجه و کشتن می‌کنند چرا که این باور آن‌ها است و می‌دانند که اگر این کار را نکنند خلاف سنت خدا و رسولش حرکت کرده‌اند.

برای آن‌ها نکه داشتن این رژیم از هر چیز دیگری واجب‌تر است. حتی اگر لازم دیدند مردم را به گلوله ببندند که رژیم ماندگار باشد به یقین این کار را بدون ذره‌ای تردید انجام خواهند داد تا رژیم در قدرت بماند.

سخن آخر

در این کتاب تلاش کردیم در حد توان به مواردی اساسی بپردازیم که برای زندگی انسان‌ها در جوامع بشری لازم است تا اینکه با حق و حقوق انسانی خود و قوانینی که باید از طرف حاکمیت نسبت به مردم جامعه رعایت شود آشنا شویم.

مسائلی که وجود آن‌ها در جوامع بشری برای روند تکاملی و پیشرفت لازم است اعم از علمی، فلسفی و مهمترین آن‌ها مسائل اجتماعی را به دور از هیاهوی قدرت‌طلبی و یک‌سونگری تا حدودی بررسی کردیم. همچنین تلاش کردیم مواردی از باورهای آسمانی را که خود مانع پیشرفت اجتماعی در زندگی انسان‌ها می‌شود و نیز آنچه که برای به‌دست آوردن آزادی و استقلال فکری انسان لازم است بیان کنیم. رفتار و کردار باورمندان به خدایان آسمانی و اندیشه‌های انسانی را در محدوده زندگی خودتان مقایسه کنید تفاوت رفتاری و فهم از حقوق انسانی بین این دو گروه از زمین تا آسمان است.

پیروان ادیان آسمانی فقط در فکر رفتن به بهشت موعود هستند و برای رسیدن به آن رویای خیالی همواره دست به دعا برمی‌دارند و با خشوع و خضوع از خدا می‌خواهند که آن‌ها را بعد از مرگ به بهشت بفرستد. آن‌ها فکر می‌کنند برای رفتن به محلی به نام بهشت حتماً باید از دستورات خدا و پیامبرش اطاعت کنند اگرچه ستمکارانه و ضدانسانیت باشد. آن‌ها فهمی از آزادی و حقوق انسانی ندارند.

در صورتی که باورمندان به فلسفه انسانی معتقدند برای اینکه اداره‌ی امور زندگی خود را به‌دست گیرید باید در هر شرایطی آماده مقابله با کسانی باشید که زندگی آزاد را ارزش خدایی نمی‌دانند و با این‌گونه افکار مقابله می‌کنند و با ارزش‌های انسانی در ستیز هستند. آن‌ها معتقدند که فقط باید خودت را به‌خدا بسپاری و کار دیگری غیر از خواست پیامبر و امامان نکنید.

حتماً شما هم متوجه شده‌اید که انسان‌هایی با دادن رهنمودهای مستمر و پیشنهادهای فلسفی که یک نوع باور انسانی است حق داشتن آزادی مردم جامعه را همواره گوشزد می‌کنند. آن‌ها معتقدند که انسان مسئول زندگی و تفکرات خود است و نباید از طرف باوری که حاکمیت را بر عهده دارد تحت فشار قرار گیرد.

فیلسوفان تلاش کرده‌اند قوانین آسمانی را به چالش بکشند و حق آدمی را در مقابل باورهای آسمانی گوشزد کنند. یعنی باید حق انتخاب در زندگی با آزادی کامل به عهده آدمی گذاشته شود و انسان نباید از طرف هیچ‌کس به‌خاطر رفتار انسانی بازخواست شود.

مثلاً کسی نمی‌تواند به انسان امر و نهی کند که تو باید گوش به فرمان من باشی و آن‌گونه که به تو گفته می‌شود زندگی کنی! چون سرنوشت تو را خدا تعیین کرده است.

درست مثل باورهای آسمانی که بر این باورند خدا برای انسان برنامه‌ریزی کرده، انسان فقط زنده است و هر وقت که خدا بخواهد می‌تواند زندگی را از او بگیرد.

در همه دوران‌های تاریخ تمدن انسان، همواره افرادی که خود را نسبت به زندگی و ممنوعان خود مسئول می‌دانستند در تقابل با باورمندان آسمانی قرار گرفتند و گفتند این خود انسان است که باید برای سرنوشتش برنامه‌ریزی کند و زندگی‌اش را بسازد نه نوعی ایدئولوژی با باوری خاص.

چرا که در تاریخ تمدن انسان، همواره یکی از باورهای آسمانی برای به‌دست آوردن قدرت، با قوانین و دستورات خود، انسان را محدود کرده و اداره زندگی را از دست او گرفته و خود گرداننده‌ی اصلی زندگی انسان‌ها شده است. این موضوع برای فلسفه بشری غیرقابل قبول است و اندیشمندان فلسفه می‌گویند بسیار مهم است که انسان خود چرخه زندگی‌اش را به‌دست گیرد و کسی با باوری خاص نباید بر اراده او اثر بگذارد. به همین خاطر نوعی جنگ و تقابل از موقع ابراز وجود باورهای آسمانی در زندگی انسان‌ها بین این دو نوع دیدگاه پدیدار شد.

ولی با این وجود در دوره تمدن انسان‌ها روی کره زمین همواره نفراتی وجود داشتند که با استفاده از هرگونه روشی می‌خواستند قدرت حاکمیت بر جامعه را به‌دست آورند و همیشه سعی می‌کردند کسانی را از هر طریق ممکن با خود همراه کنند.

باید گفت شوربختانه از وقتی باورهای آسمانی روی کره زمین اعلام حضور جدی می‌کنند جنگ و خونریزی و همچنین نابودی انسان‌ها در جنگ‌های عقیدتی برای به‌دست گرفتن قدرت و تشکیل حکومت‌های دیکتاتوری با باور آسمانی، بیشتر از هر موقع گریبان‌گیر انسان‌ها می‌شود. آن‌ها با ترویج نادانی و خرافه جوامع بشری را زیر و رو کردند.

به‌طور مثال در اروپا وقتی مسیحیت توانست قدرت بی‌تردید آن قاره شود چه جنایات وحشتناکی نسبت به مردم روا داشت که تاریخ‌نویسان توانستند فقط قسمتی از آن را به قلم آورند.

در ایران خودمان خوب نگاه کنید که این باور آسمانی و اسلامی! با مردمی که زمانی شاد و با اعتبار بین‌المللی بسیار بالا در جهان و همچنین بدون دغدغه از وضعیت اقتصادی و شغلی، زندگی می‌کردند چه کرد و چگونه آن‌ها را زیر و رو کرد.

تازه مدعی می‌شوند که مردمان ایران به‌خاطر اینکه ما می‌خواهیم آخرت آن‌ها را بسازیم باید از ما تشکر کنند که ما مثل چوپان می‌خواهیم گله‌وار مردم را به بهشت خیالی محمد ببریم.

آن‌ها با بی‌احترامی کامل به مردم سفارش می‌کنند که مثلاً گوشت نخورید نان نخورید! اسلام آسمانی آن‌ها برای مردم باید مهم‌تر باشد تا غذای روزانه برای زندگی!

آن‌ها به مردم سفارش می‌کنند که بروید در فکر مرگ باشید. می‌گویند زندگی گذارا است! و وعده می‌دهند که زندگی ابدی بعد از مرگ شروع می‌شود ولی خود ملاها و آنان که در دایره قدرت قرار دارند در بهترین شرایط و با سوءاستفاده کردن از منابع مالی مردم ایران زندگی بسیار مرفهی دارند.

تمام این مجموعه حاکمیتی با باورهای آسمانی فقط برای مردم عادی است و با استفاده از دروغ و ریاکاری در حقیقت قصد خالی کردن جیب مردم را دارند تا اینکه خود در رفاه زندگی کنند. متأسفانه تا کنون آن ملاهای نادان و قدرت‌طلب از صداقت مردم جامعه به روشی بسیار ریاکارانه سوءاستفاده کرده‌اند و موفق هم بوده‌اند.

این‌ها بر گرده مردم سوار شده‌اند و دیگر به‌راحتی پیاده نمی‌شوند. دلیل آن هم به‌دست آوردن زندگی بسیار تجملاتی و اشرافی بدون انجام کار مفیدی است که مردم جامعه از آن سودی به دست آورند و هرچه بیشتر بتوانند دروغ بگویند و داستان‌سرایی کنند موقعیت بهتری در دایره نظام با باورهای آسمانی پیدا می‌کنند.

با وجود تمام مشکلاتی که باورهای آسمانی تا اکنون برای انسان‌ها به‌وجود آورده‌اند آیا وقت آن نرسیده که به خود بگوییم چرا اصلاً باید باوری داشته باشیم آن هم از نوع آسمانی؟

باید به پایه و اساس این موضوع بپردازیم که چرا هر منطقه‌ای از کره زمین در چنگال قدرت این باورها قرار گرفته، حق آزادی و دموکراسی برای مردم آن مناطق وابسته به تصمیم سردمداران همین باورها شده است؟

چرا محدوده زندگی کسی جزئی از باورهای او حساب می‌شود. وقتی در جایی از کسی می‌پرسند اهل کجا هستی؟ به محض پاسخ، منطقه دینی و مذهبی او اول به ذهن پرسشگر خطور می‌کند. بدون شناخت از آن فرد در برخورد اول این قضاوت نسبت به او می‌شود. مگر این نوع نگاه توانسته تاکنون گره‌ای از مشکلات بشریت حل کند؟ یا اینکه برعکس مشکلات بشری را دوچندان کرده است.

سردمداران آن باورهای آسمانی برای ترویج باور خود جنگ‌های زیادی را به مردم دنیا تحمیل کردند. آن جنگ‌ها چه دستاوردی داشت؟ فقط تعداد زیادی از مردم ساده‌لوح جان خود را از دست دادند و تاریخ مدنیت و علمی انسان در آن سال‌های جنگ متوقف شد. آیا توانست سودی به جامعه بشریت برساند؟ البته که نه، در آن دوران و در جنگ‌های مذهبی فقط تخریب، مرگ و زجر و آزار نصیب انسان‌ها شد.

همان‌طور که قبلاً توضیح دادیم این باورها بودند که باعث از دست رفتن جان‌های زیادی از انسان‌ها شدند که شاید بعضی از آن افراد کشته‌شده اگر در مسیر درستی حرکت می‌کردند چه بسا می‌توانستند مسئله جمعی جامعه را حل کنند و سود بیشتری از طرف آن‌ها به جامعه انسانی می‌رسید.

باورهای آسمانی همواره با نخبگان جامعه سرناسازگاری دارند و تلاش می‌کنند آن‌ها را با آزار دادن به سکوت وادار کنند. برای اینکه می‌دانند آن‌ها برای بقای قدرتشان، مشکل‌ساز خواهند بود.

حال پرسش این است که تا کنون رژیم با وجود داشتن باورهای آسمانی، در جامعه‌ای مثل ایران چه کار مهمی انجام داده است که مردم در آسایش و بدون دغدغه به زندگی خود ادامه دهند؟

تمام مسائلی که بر کیفیت زندگی انسان‌های جامعه اثر می‌گذارد اعم از سیاسی، اجتماعی و یا مهمترین آن‌ها اقتصادی بسیار بدتر از قبل شده و شرایط روزبه‌روز به بحرانی شدن نزدیک‌تر می‌شود.

حاکمان ایران جز ترویج کنیه و انتقام‌جویی و توسعه فقر در سطح بسیار زیاد، نتوانستند راه‌گشای مردم در هیچ موردی شوند و به‌خاطر داشتن باوری آسمانی و اجرای قوانین غیرقابل تغییر آن، فقط از ایدئولوژی و باور خود پیروی می‌کنند.

اما چطور می‌شود که چنین افکاری در جوامع بشری شیوع پیدا می‌کنند و به دنبال آن افرادی موفق می‌شوند به اصلی‌ترین رکن مردم که هدف خدا باوران است، یعنی اقتصاد جامعه به این شریان بسیار مهم انسانی دست پیدا کنند؟

برای پاسخ به این پرسش باید چندین و چند فاکتور را در نظر گرفت. در ابتدا باید از شگرد و روش حمله اعراب به ایران ساسانی آغاز کرد.

اعراب خدا باور با حمله و در نهایت به‌دست آوردن اقبال پیروزی در آن هجوم که برای خودشان هم غیرقابل باور بود، وقتی بر ایران تسلط پیدا می‌کنند، شروع به غارت اموال مردم و تجاوز به حریم خصوصی انسان‌ها می‌کنند.

رفتاری که بین اعراب کاملاً عادی بود و برای جوامع دیگر کاملاً ناآشنا، با این کار دو هدف بسیار مشخص داشتند، یک سرازیر کردن ثروت ایران به سمت اعرابی که در محدوده عربستان آن‌زمان زندگی می‌کرد و دوم قصد و شگرد آنان این بود که فقر را در بین مردم ایران بگسترانند تا اینکه بعد از فقیر کردن یک ملت با داستان‌های خود بر آن‌ها تسلط پیدا کنند.

اما چرا ترویج فقر؟

پاسخ ساده است چرا که انسان در فقر بسیار درمانده می‌شود و برای رفع نیاز خود حاضر است دست به هر کاری حتی بر خلاف میل خودش بزند.

آن‌ها با چپاول مردم ایران از بردن هیچ چیز دریغ نکردند و حتی زنان، کودکان و نوجوانانی را که اصلاً در آن جنگ‌ها شرکت نداشتند به‌عنوان برده با خود بردند تا در بازارهای برده‌فروشی بفروشند. چرا که قصد داشتند هرچه بیشتر غرور مردم ایران را خرد کنند تا اینکه بتوانند بر آن‌ها تسلط پیدا کنند.

اگر به تاریخ نفوذ اعراب توجه کرده باشید متوجه می‌شوید که مقاومت در ایران، علیه هجوم وحشیانه مردان عرب در اوایل بین مردم بسیار زیاد بود و گهگاهی در این طرف و آن طرف گروه‌هایی در تلاش بودند تا برای مقابله به آن‌ها ضربه بزنند.

اعراب مهاجم پس از گسترش فقر به مردم ایران می‌گفتند که اگر می‌خواهید از فقر و بدبختی که خود اعراب عامل آن بودند! رهایی پیدا کنید فقط یک راه دارید و آن قبول دین خدا و پیامبر ما است چون آن‌ها رحمان و رحیم هستند!

مردم با توجه به شکست مقاومت ایرانیان به واسطه اعمال داخلی و حيله اعراب، از همه چیز ناامید و کاملاً فقیر شده بودند و به نان شب نیاز داشتند. به دلیل اینکه اعراب مهاجم همه دارایی آن‌ها را به یغما برده بودند. مردم که در پی یافتن راه‌حلی بودند با خود گفتند شاید آن‌ها راست می‌گویند. شاید خدای آن‌ها رحیم باشد و این‌گونه شد که به خدای اعراب روی آوردند. همان چیزی که مدنظر اعراب بود و برنامه‌ریزی شده بود. چون آن‌ها همین راه را رفته و از فقر و تهیدستی رو به خدای محمد کرده بودند و به همین دلیل اعراب می‌دانستند که فقر و ناتوانی اقتصادی انسان‌ها را وادار به پذیرفتن هر راه‌حلی می‌کند تا اینکه از آن شرایط خود را نجات دهند.

همچنین به دلیل اینکه برای مدت زمان طولانی در ایران مانده بودند چند نسل در ایران عوض شده بود، نسل‌هایی در همان دوران با نظرات و خدای عرب رشد و نمو کرده بودند که تعدادی از همان افراد، نخبگان جامعه ایران شده بودند و خود در رأس امور قرار گرفتند و سکان اقتصادی و عقیدتی جامعه به‌دست مسلمانان ایرانی افتاد.

توجه داشته باشید که مردم ایران دیگر کاملاً از پیشینه خود جدا شده و در اثر تفکرات اعراب هویتی تازه پیدا کرده بودند و باید خود ایرانیان بقیه راه را می‌رفتند.

چون بعد از تسلط عرب بر ایران، نخبگان و اندیشمندان ایرانی خود را با باور خدا و محمد به جهان معرفی می‌کردند و دیگر از ایران «زرتشتی» یا «میتراپی» و یا «بابک» و «مزدک» خبری نبود و گفتند ایران جزیی از قلمرو اسلام است. پس ایرانیان همواره باید به مسلمانان در تمام دوران باج می‌دادند که این رویه تا کنون ادامه دارد.

باید اشاره کرد که این فقر و بدبختی در دوران قاجار دوباره به اوج خود می‌رسد. هر چند که شیعی‌گری از دوران صفوی وارد ایران شد و علم و کتل در آن حدی که در دوران قاجار برپا کردند رواج نداشت چرا که آن فرقه در اول راه خود بود.

ولی از دوران قاجار که مردم از روی نداری و فقر هرکاری می‌کردند تا اینکه نانی دست بیاورند گروهی به‌عنوان ملا با همان فرقه خداپاوری، بسیار فعال پا به میدان می‌گذارند و به مردم توصیه می‌کنند اگر می‌خواهید خدا نظری به شما کند چنین و چنان کنید و رو به‌سوی وی با خشوع و خضوع عبادت کنید و با دادن مال به مساجد و قبور مردگان عرب مسلمان، کاری کنید خدای اعراب به شما توجه کند و شما را ببخشد تا در آن دنیا آسایش پیدا کنید! بله ملاها شروع به فروختن وعده محمد یعنی بهشت به مردم ایران

مردم مفلوک و درمانده از زندگی، به آن‌ها باور آوردند و دوباره با به‌وجود آمدن فقر در جامعه آن باورهای آسمانی فرصت را غنیمت دیدن و افکار خود را هر چه بیشتر بین مردم پخش کردند. به این دلیل شیعه‌گری هرچه بیشتر در بین مردم ایران رواج پیدا کرد.

مردم با خود می‌گفتند که شاید گفته‌های آن‌ها درست باشد ما که در زندگی خیری ندیدیم پس سفارش و کاری را که آن‌ها می‌گویند انجام دهیم شاید در آن دنیا به آرزوهای خود برسیم.

آرزوی فردی گرسنه چه می‌تواند باشد جز شکم سیر از غذا و آشامیدن، در بهشت محمد، عسل، شراب و گوشت بریان بسیار زیاد بود و کار ملاها می‌شود رویافروشی به مردم مفلوک ایران و خود ملاها هم از همین طریق به نان و نوایی و حتی جایگاه اجتماعی بالایی می‌رسند که در نهایت قصد گرفتن حاکمیت ایران را می‌کنند و دوباره مسلمانان موفق می‌شوند بعد از چندین قرن به حاکمیت ایران دست پیدا کنند ولی اینبار نه از طرف افراد خارجی بلکه ایرانیانی که خود مسلمان شده بودند و همواره برای ترویج باورهای خود، سودای گرفتن قدرت در ایران را در سر داشتند.

پس خوب توجه داشته باشید که متأسفانه خدافروشی و در کنار آن رویافروشی به مردمی فقیر و تهیدست بسیار آسان‌تر است تا مردمی آگاه و فرهیخته که در مسائل زندگی و اقتصاد مشکلات کمتری دارند.

شاید بپرسید چرا انقلاب ۵۷ پیش آمد؟

به‌خاطر اینکه ملاها با آن سابقه تاریخی در بعضی از حرکات اجتماعی بین مردم جامعه، اعتبار بالایی گرفته بودند و مردم برای هر کاری که حتی به زندگی شخصی آن‌ها مربوط و کاملاً مجرمانه بود به ملاها رجوع می‌کردند. طوری شده بود که هر حاکمی در ایران قدرت می‌گرفت باید گوشه چشمی به آنان می‌داشت.

به دلیل داشتن همین اعتبار در بین مردم ایران، ملاها در هر موردی که فکر می‌کردند ممکن است بر روند درآمدزایی آن‌ها تأثیر بگذارد فتوایی صادر می‌کردند مثل فتوای قند و شکر، تنباکو، مدرسه دخترانه، آب لوله‌کشی و حتی جنبش مشروطه که ملاهایی مثل بهبهانی و طباطبایی از آن حمایت می‌کنند.

بعضی از آن ملایان با این روش یعنی داشتن مجلس قانونگذاری موافق بودند و فکر می‌کردند با نفوذ بر چنین مجلسی، اول؛ اینکه اجازه نمی‌دهند قانونی خارج از چهارچوب باور دینی آن‌ها در مجلس ارائه و تأیید شود و دوم؛ اینکه طوری نشود که بر افکار مردم تأثیر ضدباور آن‌ها بگذارد، سوم؛ اینکه به تابعیت از مجالس کشورهای دیگر دنیا مردم حتی به مقدار کمی با حق و حقوق خود آشنا شوند تا اینکه بر وضعیت و جایگاه درآمدی آن‌ها تأثیر نگذارد.

باید یادآوری کنیم که «شیخ فضل‌الله نوری» که خود یکی از مجتهدان بلندپایه مذهب شیعه بود، برای ضدیت با ایجاد مجلس مشروطه اعدام شد.

شیخ فضل‌الله نوری با شناخت کامل از اسلام می‌دانست که در نهایت وجود مجلس برای دین و درآمد آن‌ها خطرناک است. او معتقد بود که مردم «صغیر» هستند! و می‌گفت ملاها باید برای مردم تصمیم بگیرند در غیراینصورت هم دین و هم درآمد قشر ملاها از دست خواهد رفت. این تقابل دو نوع نگاه بین آخوندهای دینی بود. (رجوع شود به انقلاب مشروطه نوشته احمد کسروی)

پس اعتبار بیش از حد ملاها در بین مردم به آن‌ها این اجازه را داد تا اینکه خیز اصلی را برای به‌دست گرفتن حاکمیت ایران بردارند.

شوربختانه با توجه به همان سابقه تاریخی حمله اعراب و ایده مردمی بودن ملاها که چنان بین مردم تبلیغ شده بود که واقعاً از احترام بالا و خاصی برخوردار شده بودند. در نهایت ملاها، با همان اعتبار مردمی در ایران به آرزوی دیرینه خود رسیدند و حالا برای مقاصد شوم خود از هیچ کار غیرانسانی دریغ نمی‌کنند.

آن‌ها برای اینکه کماکان نفوذ خود را حفظ کنند بی‌سوادی در جامعه را رونق می‌دهند و با ساختن محله‌های عبادت مثل مساجد، حسینیه و «جمکران» و دروغ‌پردازی برای آن و ایجاد امام‌زاده‌های جدید و جعلی! برای بی‌سواد نگه داشتن مردم عادی جامعه تلاش می‌کنند.

چرا که انسان‌ها بنابر اعتقادات آسمانی که در جوامع شرقی بیشتر به چشم می‌خورد، در این اماکن جمع می‌شوند و بعد کسانی به‌عنوان مبلغ در این محل، مردم را با داستان‌سرایی خود دروغ‌باران می‌کنند.

در بعضی از موارد سخنرانی آن‌ها بسیار خنده‌دار است. باور کنید آن‌ها نیز می‌دانند قشری که پای منبرشان می‌نشیند در زندگی دچار مشکل است و در واقع برای هم‌صحبتی و درمیان گذاشتن مشکلات زندگی خود در آنجا جمع شده‌اند.

به خاطر دارید که خمینی برای ترویج بی‌سوادی در جامعه به نام «انقلاب فرهنگی» تمام دانشگاه‌ها را به اجبار بست. چون به قول خودش دانشگاه‌ها غیراسلامی و غربزده بودند. در آن زمان بیشترین مخالفت‌ها با سیاست ملاها از طرف دانشجویان بود.

حالا اگر می‌بینید که مدرسه و دانشگاه در این کشور وجود دارد فقط برای استفاده از مسائل نظامی است نه رواج و آموزش چیزی به نام علم یا فلسفه و حقوق اجتماعی یا اینکه دسترسی به قوانین انسانی. باور کنید مدارس و دانشگاه‌های آن‌ها بیشتر به مدارس حوزوی می‌ماند چون با آن انقلاب به اصطلاح فرهنگی، ملاها بعد از تصاحب قدرت، دست به تغییرات اساسی در دروس مدرسه‌ای و دانشگاهی زدند و حتی مدیریت آن مکان‌ها را به طور اساسی تغییر دادند و افراد خاص را روی کار آوردند هر چند که از نظر دانش و سطح سواد، صلاحیت آن مسئولیت را نداشتند ولی مهم این بود که به قول خودشان افراد «مکتبی» باشند. بعد که به ناچار دانشگاه‌ها را باز کردند با گماردن آخوند و یا افراد مطمئن در رأس امور دانشگاه، بیشتر شکل حوزه به آن دادند و با انتخاب افراد کم‌سواد، سطح آموزش کشور را به‌ویژه در رشته‌های علوم اجتماعی و فلسفی پایین آوردند.

یا اینکه خامنه‌ای برای دروس اجتماعی چقدر اشکال تراشید. او می‌گفت دروس اجتماعی در دانشگاه‌های اسلامی غربزده است. فقط به این دلیل که آن دروس از فلسفه و فیلسوفان انسانگرا حرف می‌زند و در آن دیدگاه خبری از مدیریت جهان به دست خدا نیست و طبق فلسفه، انسان باید مدیریت همه مسائل زندگی و جهان را در دست خود بگیرد.

توجه داشته باشید که تمام دانشگاه‌های جهان با توجه به پویندگی و آموزش آخرین داده‌های جهان و مقایسه روند دموکراسی با کشور خود، مرکز مخالفت با سیاست‌های رژیم‌های خودکامه است.

ملاها در این مورد هم موفق عمل کردند و با بیشترین فشار به دانشجویان و کاستن دروس اجتماعی روز و افزودن خرافه‌های باور خود به عنوان دروس دانشگاهی، توانستند کاری کنند که تا به حال از دانشجویان در دانشگاه‌ها کار چندانی برنیامده است.

الان هم متوجه هستید که دانشجویان با چه فشاری از طرف حاکمیت مواجه هستند تا اینکه به خود جرأت ندهند به صورت تشکیل گروه با این رژیم خدافروش مخالفت کنند.

باید اضافه کرد که ملاها با در دست گرفتن قدرت کشور و دست گذاشتن بر شریان اقتصادی زندگی مردم، همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد و داشتن نفوذ در تمام مراکز کشور و اعمال قدرت بر اساس باور خود، حکومت

خودکامه را با چنگ و دندان و با تمام قدرت نگه داشته‌اند و برای اینکه از طرف مردم مشکلی برای رژیم‌شان پیش نیاید از هیچ‌گونه جنایتی دریغ نمی‌کنند.

در حال حاضر همین ملاهای ایران روی بعضی از کشورهای آفریقایی سرمایه‌گذاری کرده‌اند که این کار ریشه در تجربه تاریخی خدافروشان اولیه دارد که دریافتند باور آسمانی در فقر و تنگدستی بهتر رواج می‌یابد. آن‌ها وقتی شرایط را در بعضی از کشورها آماده می‌بینند و با وجود فقر در هر جایی از دنیا دست به کار می‌شوند و به مردم می‌گویند اگر به خدا و پیامبر ما ایمان بیاورید خدا همه چیز را برایتان مهیا می‌کند. خرافه‌فروشان همان کارهایی را که با مردم ایران کردند انجام می‌دهند تا اینکه در نهایت قدرت را تصاحب کنند و خود را سرافراز می‌دانند که منطقه دیگری را به تسلط خود درآوردند و این داستان ادامه خواهد داشت.

نظام اسلامی در ایران برای در قدرت ماندن از هر حيله و نیرنگی استفاده می‌کند و ارزش مردمان زنده که توان حل مسئله در جامعه را دارند به‌شدت کمتر از مردگان اعراب مهاجم به همین خاک می‌داند.

همان جانیان آدمکشی که در گذشته به همین مردم جنایت کردند ولی حال از طرف حاکمیت، جایگاه بسیار والایی به آن مردگان عرب داده شده است. حاکمان ایران به مردم بیچاره فشار می‌آورند که آن داستان‌های دروغین زندگی مردگان را به‌عنوان ارزش سرلوحه زندگی خود قرار دهند.

پرسش این است چرا ما انسان‌ها در زمان کنونی باید به نوعی از باور آسمانی دروغین پایبند باشیم؟ با تمام ضعف و مشکلاتی که باورهای آسمانی برای بشر داشته‌اند چرا باید کماکان از ایده‌های رهبران این باورها تابعیت کنیم؟

مگر سال‌های زیادی به دلیل تسلط باورهای آسمانی بر اندیشه‌ی انسان باعث درجا زدن بشر نشد و همچنین علت جنایاتی را که این باورها در بین مردمان جوامع بشری انجام دادند کجا و چطور باید گفت و نوشت تا اینکه ما مردمان از این سوراخ چندین و چندبار گزیده نشویم.

قوانین غیرقابل تغییر خدایی آن‌ها که در هزاران سال قبل تدوین شده چطور می‌تواند برای انسان در دوران‌های مختلف تاریخ، مسئله و مشکل حل کند؟

چطور با وجود انسان‌های کنونی در دنیایی مدرن‌تر، همان قوانین اولیه باورهای دینی می‌تواند کارآیی داشته باشد؟

در قوانین خدایی که باورمندان آن‌ها را معرفی می‌کنند و می‌گویند برای تمام اعصار بشریت است! نشانی از آزادی و برابری یا حقوق بشر وجود ندارد و کاملاً خلاف قوانین انسانی است. در قوانین آن‌ها بردگی آزاد، دروغ با شرایط تحریف‌شده آزاد، کشتن کسانی که در چهارچوب باور شما نمی‌گنجند آزاد و جنگ و خونریزی در راه باور خود آزاد و همچنین ده‌ها قوانینی که خلاف مصلحت زندگی انسان است ولی در آن باورها وجود دارد آزاد است.

حتی اگر بعضی چیزها در زندگی به علت روابط اجتماعی به صورت فرهنگ قطعه‌ای از پازل وجودی ما شده باشد ولی وقتی هر قطعه از وجودمان در کل، هماهنگ با بقیه بدن کار نمی‌کند باید که آن را جراحی کرد و دور انداخت.

درست مثل باورهای آسمانی که همانند، سازی ناکوک در زندگی انسان‌ها نواخته می‌شود. زمانی آن باورها جزیی از روند زندگی انسان بود ولی در زمان حال با توجه به اینکه دیگر علم و تجربه پاسخ خیلی از ناشناخته‌ها را در دنیای کنونی پیدا کرده باورهای آسمانی علاوه بر اینکه کمکی به انسان نمی‌کنند بلکه باعث گرفتاری انسان‌ها هم شده‌اند.

اگر کماکان دموکراسی و آزادی نتوانسته در بعضی از جوامع بشری گسترش پیدا کند به دلیل همین باورهای آسمانی است که همچون مشکلی تاریخی هستند و همانند ترمز جلوی پیشرفت را در این جوامع انسانی گرفته‌اند.

این باورهای آسمانی مشکلات زیادی برای انسان‌ها ایجاد کرده‌اند و می‌کنند همچنین با توجه به گذشته و حال حتماً در آینده هم مردم جوامع را با مشکل روبه‌رو خواهند کرد.

بالاخره در آینده‌ای نه چندان دور روزی می‌رسد که انسان‌ها در روند طبیعی و گذر زندگی، متوجه این واقعیت می‌شوند که باورهای آسمانی موجود که توسط فردی فرصت‌طلب برای دستیابی به قدرت با فریبی بزرگ یعنی ارتباط داشتن با ماوراء به وجود آمده بود، سراسر دروغ بوده و به‌طور کل از آن‌ها روی برمی‌گردانند.

در حال حاضر در نقاطی که انسان‌ها می‌توانند آزادی بیشتری برای بیان تفکرات و ایده‌های خود داشته باشند این آغاز برای پایان باورهای آسمانی شروع شده، مردم کم‌کم از باورهای آسمانی آن‌ها فاصله می‌گیرند و در آینده‌ای نه چندان دور، این باورهای آسمانی کنونی به فراموشی سپرده خواهند شد و فقط در تاریخ از آن‌ها یاد خواهد شد. مثل هزاران باوری که در بین جوامع بشری وجود داشت و الان هیچ خبری از آن‌ها نیست.

با توجه به تمام مشکلات و فراز و فرودهایی که باور و اعتقاد به ادیان آسمانی تا این زمان برای بشریت ایجاد کرده، آیا هنگام آن نرسیده که هر انسانی از خودش بپرسد؛ به راستی باور من ریشه در کدام حقیقت دارد؟!

علیرضا غلامی

تابستان ۱۴۰۳